



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه اول

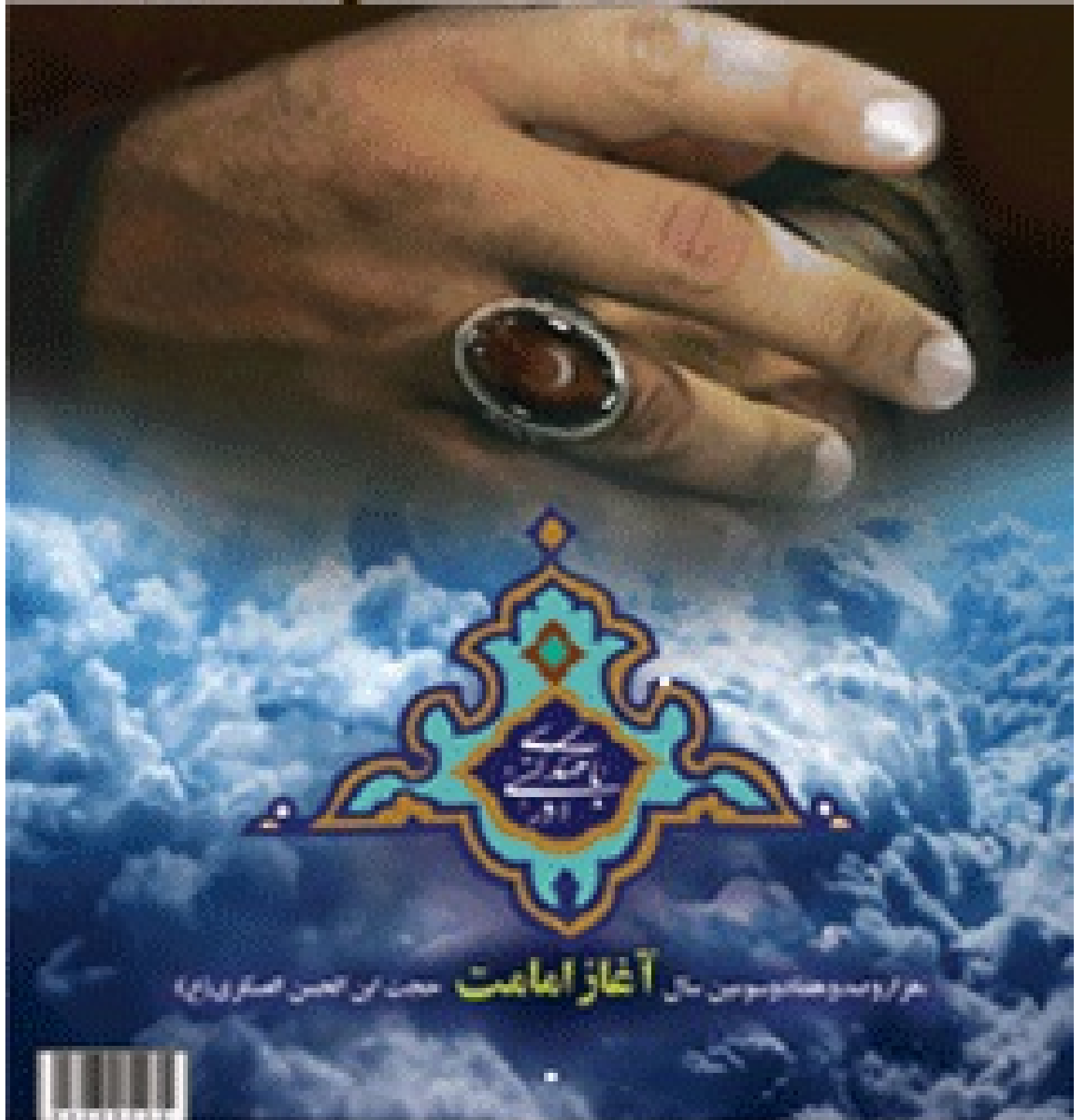
موسسه الفکر

شماره ۷۶

ماهنامه



موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه اول



پژوهش‌های فلسفی و فقهی در اندیشه اسلامی
آغاز امامت حضرت ابن‌الحسن العسكري (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۷۶

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۷۶
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۷۶ - خرداد ۱۳۸۶
۷	امام مهدی(ع)؛ اتحاد ملی و انسجام اسلامی
۹	وداع با خرداد
۹	یک جرعه کوثر
۱۱	حضرت فاطمه(س) از دیدگاه قرآن
۱۳	زمان‌هایی که مناسب است عاشقان به یاد آن غریب فاطمه(س) باشند
۱۳	واقعیات تحریف شده در تاریخ اسلام
۱۹	تبشیری‌ها در عصر قاجار - ۲
۲۳	غرب و اسلام ستیزی
۲۴	سرگذشت اسپانیای اسلامی
۲۶	روزی روزگاری
۲۶	من منتظرم
۲۷	نجم الثاقب، یک آسمان ستاره
۳۳	زیارت آل یاسین و توضیح کلمات کلیدی آن
۳۷	پرسش شما پاسخ موعود (شرایط ظهور و نشانه‌های آن)
۳۹	ضرورت آماده‌باش دائمی منتظران مهدی (ع)
۴۲	تربت زهرا(س)
۴۲	رابطه انتظار و بهداشت روانی
۴۵	شعر و ادب
۴۶	پایان یک شروع

۵۲ فضیلت دعای ندبه

۵۳ برترین ذکرها

۵۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۷۶

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۶ عنوان و نام پدید آور: شماره ۷۶ ماهنامه موعود - خرداد ۱۳۸۶ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۷۶ - خرداد ۱۳۸۶

امام مهدی (ع)؛ اتحاد ملی و انسجام اسلامی

رهبر معظم انقلاب اسلامی با روشن نگری و درک عمیق از شرایط سیاسی، اجتماعی داخل و خارج کشور، سال ۱۳۸۶ را سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» اعلام کردند و فرمودند: به نظر من امسال، سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» است؛ یعنی در درون ملت ما اتحاد کلمه همه آحاد ملت و قومیت‌های گوناگون و اصناف گوناگون ملی؛ و در سطح بین‌المللی، انسجام میان همه مسلمانان و روابط برادرانه میان آحاد امت اسلامی از مذاهب گوناگون و وحدت کلمه آن‌ها. ایشان در نخستین سخنرانی خود در سال جدید نیز ضمن تأکید دوباره بر شعار امسال فرمودند: ما اگر بخواهیم اتحاد ملی و انسجام اسلامی تحقق پیدا کند، باید بر اصولی که بین ما مشترک است، تکیه کنیم. نباید خودمان را سرگرم فروعی کنیم که مورد اختلاف است. ۲. بی‌تردید تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی نیازمند شناسایی مبانی و پایه‌های وحدت و انسجام و تلاش در راه تقویت و تحکیم این مبانی و پایه‌هاست. اگرچه اصل اعتقاد به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر خاتم حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌تواند زمینه‌ساز اتحاد ملت ایران با نژادها، رنگ‌ها و قومیت‌های مختلف آن و انسجام جهان اسلام با ملیت‌ها و مذاهب گوناگون آن گردد، اما به نظر می‌رسد افزون بر این عامل زمینه‌ساز موضوع دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند بر وحدت و انسجام امت اسلامی و اتحاد آن‌ها در برابر دشمن واحد بیفزاید و آن چیزی نیست جز اعتقاد به ظهور امام مهدی (ع) به عنوان منجی موعود و آخرین بازمانده از اهل بیت پیامبر خاتم (ص). در آموزه‌های دین اسلام افزون بر این که به صورت عام از امامت ائمه اهل بیت (ع) به عنوان راهی برای در امان ماندن مسلمانان از تفرقه و اختلاف یاد شده و از جمله در خطبه معروف حضرت زهرا (س)، آمده است: ففرض الله... طاعتنا نظاماً و إمامتنا أمناً من الفرقة و حبنا عزاً للإسلام. ۳. سپس خداوند واجب فرمود... پیروی ما را مایهٔ وفاق، و امامت ما را مانع افتراق، و دوستی ما را عزت مسلمانی. به صورت خاص نیز از امام مهدی (ع) به عنوان کسی که به همه اختلاف‌ها پایان می‌دهد و همه را بر حول یک محور جمع می‌کند، یاد شده است، چنان که در یکی از زیارات آن حضرت می‌خوانیم: السلام علی المهدی الذی وعد الله عزوجل به الأمم أن یجمع به الکلم و یلم به الشعث. ۴. سلام بر مهدی، آن که خدای عز و جل و عدۀ او را به امت‌ها داده و مژده داده است که به وسیله او اتحاد و یگانگی را برقرار و پراکندگی‌ها را برطرف می‌سازد. با توجه به آنچه گفته شد و با عنایت به این موضوع که همهٔ مذاهب اسلامی بر اصل ظهور امام مهدی (ع) و حاکمیت قسط و عدل در سراسر جهان به وسیلهٔ آن حضرت اتفاق نظر دارند، ۵. می‌توان آرمان تحقق جامعه عدل مهدوی و حاکمیت جهانی اسلام در آخرالزمان را به عنوان محوری برای اتحاد و اتفاق مسلمانان مطرح ساخت. البته این موضوع نیازمند فراهم شدن زمینه‌ها و مقدماتی است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱. کاربرد ساختن آموزه‌های آخرالزمانی اسلام اگرچه آموزه‌های آخرالزمانی قرآن کریم و روایات معصومین (ع) از نظر ژرفا، دامنه و گستره در سطحی بسیار بالاتر از مفاهیم و تعالیم آخرالزمانی دیگر ادیان و مذاهب قرار دارد، اما متأسفانه باید گفت که این

آموزه‌ها تاکنون چنان که باید و شاید از سطح مباحث صرفاً نظری بالاتر نرفته و تبدیل به مباحث راهبردی مورد نیاز جهان اسلام نشده است. در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که جهان مسیحیت به مدد مطالعات آکادمیک و با پشتیبانی نهادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود اندیشه موعودباوری و منجی‌گرایی کتاب مقدس را تبدیل به مباحث راهبردی ناظر به شرایط سیاسی-اجتماعی عصر حاضر ساخته و حتی حرکت‌های سیاسی، نظامی خود در جهان را به نوعی مستند به این اندیشه کرده است. در اثر همین اقدام بوده است که امروز تعالیم کتاب مقدس با وجود حاکمیت گفتمان سکولار در جوامع غربی، مورد اقبال بیشتری واقع شده و اندیشه‌های بنیادگرایانه مبتنی بر آموزه‌های آخرالزمانی مسیحیت در برخی از کشورهای مسیحی به ویژه ایالات متحده امریکا تبدیل به عاملی قوی برای همراه ساختن خیل عوام مسیحی با اغراض و اهداف کلیسای پروتستان شده است. ما نیز اگر در پی تبدیل اندیشه مهدویت به عاملی برای وحدت و همگرایی جهان هستیم، چاره‌ای جز تبدیل این اندیشه به مباحث راهبردی ناظر به حال و آینده جهان اسلام نداریم. البته در سال‌های اخیر برخی از اندیشه‌ورزان تلاش‌هایی را در این زمینه آغاز کرده‌اند که امیدواریم با بسط و توسعه این تلاش‌ها در آینده‌ای نزدیک شاهد تحولی در نگرش مسلمانان جهان به اندیشه گرانقدر و تحول‌آفرین منجی‌گرایی و موعودباوری اسلامی باشیم. ۲. تکیه بر وجوه مشترک موعودباوری سنی و شیعی امام مهدی(ع)، چنان که گفته شد، موعود منتظر همه جهان اسلام است و تمامی فرق اسلامی با وجود اختلاف‌هایی که در زمینه برخی مباحث اعتقادی و فقهی دارند، در اصل این موضوع هم‌رأی و هم‌داستان‌اند. بنابراین باید تلاش کرد که با تکیه بر وجوه مشترک این موعودباوری و تقویت زمینه‌های اتحاد و اتفاق در این موضوع، بر این گمان اشتباه که انتظار ظهور امام مهدی(ع) تنها از مختصات شیعیان است خط بطلان کشیم. ۳. طرح اندیشه مهدویت به عنوان باوری عزت‌بخش و قدرت‌آفرین جهان اسلام برای رسیدن به وحدت، انسجام و یکپارچگی در برابر جهان کفر، بیش از هر چیز دیگر، نیازمند بازیافتن هویت خود و باور به عزت و قدرت خود در سایه آموزه‌های اسلام است. تا زمانی که مسلمانان خود را در برابر جهان استکبار خوار و ذلیل احساس می‌کنند، هیچ‌گاه در پی وحدت و انسجام اسلامی که آن‌ها را تبدیل به قطبی قدرتمند در برابر ابرقدرت‌های موجود می‌سازد، بر نمی‌آیند و مستکبران عالم نیز از همین احساس خواری و زبونی بهترین استفاده را برای ایجاد اختلاف و دودستگی در جهان اسلام می‌کنند بنابراین برای ایجاد وحدت و انسجام مورد نظر باید در درجه اول مسلمانان را متوجه قدرت و عظمت خود در جهان ساخت و آن‌ها را برای رسیدن به جایگاهی که در خور آن هستند مهیا نمود، و این تنها با تکیه بر اندیشه مهدویت که در واقع بشارت‌دهنده عزت و شوکت مسلمانان در جهان است، امکان‌پذیر می‌باشد. چنان که در برخی از ادعیه و زیارات از امام مهدی(ع) به عنوان عزت‌بخش مؤمنان یاد شده است: *این معزّ الأولیاء و منذلّ الأعداء. کجاست آن عزت‌بخش دوستان و خوارکننده دشمنان* ۶. از همین رو بود که امام خمینی(ره) با ژرف‌اندیشی تمام از احیای فرهنگ مهدویت و انتظار به عنوان یکی از ارکان مهم احیای هویت اسلامی و وسیله‌ای برای تحقق دوباره قدرت و شوکت گذشته مسلمانان در جهان، یاد می‌کرد و می‌فرمود: *انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور ان‌شاءالله تهیه بشود* ۷؟ ۴. مقابله جدی با جریان‌های انحرافی و اندیشه‌های خرافی در طول تاریخ اسلام همواره گروه‌ها و جریان‌های مختلفی تلاش کرده‌اند که با تکیه بر باور مسلمانان درباره قیام عدالت گستر امام مهدی(ع) و مطرح ساختن خود به عنوان مهدی موعود یا نماینده و مأموری از سوی آن حضرت، مردم را با خود همراه سازند، تا بدین وسیله به اغراض و اهداف دنیوی خود دست یابند. این اختصاصی به شیعیان نداشته و در میان سنیان نیز همواره مدعیانی وجود داشته است. اندیشه‌های انحرافی و خرافی درباره مهدی موعود(ع) نیز پیوسته در میان فرق اسلامی مطرح بوده است. اگر جهان اسلام بخواهد باور مهدویت را تبدیل به عاملی برای وحدت و انسجام خود کند، باید در قدم اول با جریان‌های انحرافی و اندیشه‌های خرافی که همواره در پیرامون این باور ناب اسلامی وجود داشته مقابله کند، و موعودباوری را از هر گونه شائبه جعل و تحریف پیراسته سازد، تا دشمنان نتوانند هر از چند گاه با تحریک عده‌ای جاهل و فرصت‌طلب جوامع اسلامی را با چالش‌هایی در این زمینه روبرو سازند. ۵. باور به

هراس استکبار جهانی از موعودباوری اسلامی امروزه همه قرائن و شواهد حاکی از این است که استکبار جهانی با محوریت امریکا، انگلیس و اسرائیل با شناخت کامل از موعودباوری اسلامی و تحلیلی جامع از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این اندیشه و هم‌چنان اطلاعی دقیق از چگونگی تحقق ظهور منجی موعود مسلمانان، همه توان سیاسی، فرهنگی و نظامی خود را برای مقابله با واقعه مبارک ظهور گرد آورده و منطقه حساس خاورمیانه را که منطقه ظهور آن منجی موعود است، آماج حملات نظامی خود قرار داده است تا به گمان باطل خود مانع تحقق وعده الهی شود. ۸۰ قطعاً اگر جهان اسلامی به این باور دست یابد که استکبار جهانی امام مهدی(ع) را خطری برای حیات و بقای خود می‌داند و تلاش دارد که به هر نحو ممکن با آن حضرت مقابله کند، بر وحدت و انسجام خود بر حول محور مهدویت خواهد افزود و تلاش خواهد کرد که با همراهی و همدلی بیشتر توطئه حساب‌شده غریبان برای مقابله با تفکر مهدوی را خنثی سازد. با امید به آن که در سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی چه در داخل کشور و چه در کل جهان اسلام شاهد وحدت و همدلی هرچه بیشتر مسلمانان با تکیه بر اندیشه ناب مهدویت و با هدف تحقق حکومت جهانی امام مهدی(ع) باشیم. والسلام پی‌نوشت‌ها: ۱. بخشی از پیام مقام معظم رهبری به مناسبت آغاز سال ۱۳۸۶ شمسی، به نقل از: www.leader.ir ۲. بخشی از سخنرانی مقام معظم رهبری در حرم مطهر امام رضا(ع)، به نقل از: همان. ۳. مروزی، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۲۳-۲۴، به نقل از: شهیدی، سید جعفر، زندگانی فاطمه زهرا(س)، ص ۱۲۹. ۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱؛ قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر به نقل از سید بن طاووس. ۵. ر.ک: العسکری، نجم الدین جعفر بن محمد، المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنّة و الإمامیه، ج ۱ و ۲؛ الفقیه الایمانی، مهدی، الإمام المهدی عند أهل السنّة. ۶. قسمتی از دعای ندبه. ۷. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۷. ۸. ر.ک: شفیعی سروسستانی، اسماعیل، مثلث مقدس (راز دشمنی غرب با اسلام و مسلمین).

وداع با خرداد

همیشه غروب در یک سو، مساوی طلوع در سویی دیگر است. شمیم دل‌انگیز نیمه خرداد، همواره تحوّل‌آفرین است؛ آن هم برای مردی که فلسفه بودنش، مقارن با حرکت بوده و وجودش، مترادف پویایی است. روح‌الله(ره)، هیجان ساعت را در رسیدن به نیمه خرداد، احساس کرده است که چنین آرام و مطمئن با دلی خشنود، دایره امکان را وداع می‌گوید. شمع و شور، آن سویی‌ها را که به تماشای طلوع روح‌الله(ره) رسیده‌اند، در بر گرفته؛ اما در زمین، در گسترده ایران نوپا، در متن جمهوری چند ساله، ماتمی به وسعت بی‌کران، آشیان کرده است. اشک، کمترین راوی مصیبت تلخی است که در سینه‌های مردم نشست است و مرثیه، کوچک‌ترین مجالی است که فقدان آن بزرگ را در می‌یابد. پیر قبیله، سوار بر بی‌تعلق‌ترین مرکب یقین، سفر را برگزیده و با ساده‌ترین خداحافظی، ایران و انقلاب اسلامی‌اش را به ایرانی مسلمان واگذارده است؛ با دلی آرام و قلبی مطمئن؛ چرا که در هشت سال دفاع مقدس و پیش از این، جز رشادت و ایثار، از فرزندان میهنش، خاطره‌ای ندیده است. تا بود، حسینیه جماران، مأمن دلدادگان بود و نجابت کلام مردمی پیر جماران، جاذبه هر عاشق ولایت. تا رفت، گلدسته‌های مرقدش در بهشت زهرا(س)، سایبان ایران شد و قبله‌گاه هر بیدار دلی که به خون شهدا سوگند خورد تا پاسبان حریم انقلاب و اقامه‌کننده نماز حماسه، باقی بماند! امام! هر سال، حوالی نیمه خرداد، پیش از آن که به اوج غرور بار یابیم، اندوه رفتنت را به مرثیه می‌نشینیم و مرور می‌کنیم تو را در آن شکوه اعجازانگیزی که به جهان شرق، هدیه کردی و غرب را در حیرت ابدی فرو نشاندی. دعایمان کن که روح‌اللهی باقی بمانیم. محبوبه زارع

مهدی خلیلیان فاطمه جان! آمدنت را به خاطر می آورم؛ تو را از بهشت آورده بودند. یادت می آید؟! پدر، چهل روز هجران دید؛ راست می گویم، فاطمه جان! از خلوتِ «حرا» پرس! و مادر، چقدر رنج کشید از زخم زبان‌های زنان قریش و بنی هاشم! و «مریم» آمد؛ «آسیه» و «ساره» هم بودند؛ و همه این‌ها فقط به خاطر تو بود. تو آمدی و تا واپسین روزهای زندگیِ مادر، با او بودی. آن روزهای تلخ اسارت را به خاطر داری؟ چشم‌های مادر، سنگین شده بود و تو در کنارش بودی. انگار تو مادر بودی و او فرزند! همان‌سان که «مادر پدر» نیز شدی و مادر فقط چند روز پیش از آزادی، پرواز کرد! چقدر رنج کشیدی فاطمه جان! پیش از هجرت... و چقدر محجوب بودی، آن‌گاه که به خانه علی (ع) رفتی. و تو - هیچ‌گاه - از او چیزی نخواستی. ۱. فاطمه جان! آمدنت را به خاطر می آورم؛ تو را از بهشت آورده بودند. یادت می آید؟! پدر، چهل روز هجران دید؛ راست می گویم، فاطمه جان! از خلوتِ «حرا» پرس! و مادر، چقدر رنج کشید از زخم زبان‌های زنان قریش و بنی هاشم! و «مریم» آمد؛ «آسیه» و «ساره» هم بودند؛ و همه این‌ها فقط به خاطر تو بود. تو آمدی و تا واپسین روزهای زندگیِ مادر، با او بودی. آن روزهای تلخ اسارت را به خاطر داری؟ چشم‌های مادر، سنگین شده بود و تو در کنارش بودی. انگار تو مادر بودی و او فرزند! همان‌سان که «مادر پدر» نیز شدی و مادر فقط چند روز پیش از آزادی، پرواز کرد! چقدر رنج کشیدی فاطمه جان! پیش از هجرت... و چقدر محجوب بودی، آن‌گاه که به خانه علی (ع) رفتی. و تو - هیچ‌گاه - از او چیزی نخواستی. ۱. چقدر مظلوم بودی و علی از تو هم، مظلوم‌تر. و آن‌گاه که پدر، در بستر ارتحال افتاد، قلبت شکست. هیچ‌وقت، تو را چنین غمگین ندیده بودم. پدر که گریه‌هایت را دید، در آغوش کشید؛ هر چند خود نیز می‌گریست! راستی! ننگفتی پدر، برایت چه گفت؟ چه زود او را فراموش کردند و حرف‌هایش را! چه زود، تو را خشمگین کردند و خدا را ۲. آمده بودند تا علی را ببرند. یادت می آید؟ هر چند، به یاد آوردنش نیز قلبم را می‌آزارد. هر چند، هیچ‌کس نمی‌خواهد تو را به یاد بیاورد، اما من شهادت می‌دهم خون تو را و کودک نیامده‌ات را و «فَضّه» نیز با من هم‌زبانی خواهد کرد آغوش گرم و خونینت را. تمام مظلومیت، در چشم‌های علی (ع) جمع شده بود و ریسمان، فریاد را در گلویش می‌شکست. دیگر وقت نشستن نبود. انگار پیامبر بود که برخاست و از پس پرده - در مسجد مدینه - سخن گفت؛ برآشفت و تو - دیگر - هیچ نگفتی؛ هر چند کودکانت را در برابر دیدگان اشک‌بار علی (ع) در آغوش گرفتی؛ هر چند علی (ع) ۳۰ سال، تنها شد؛ هر چند... محمدصورت و علی‌هیبت زهرا(س)، بهار رسالت را در آستین داشت و گلاب ولایت از دیدگانش فرو می‌چکید. مرد آفرین بانویی که طنین فریادش، بت‌خانه‌ها را در هم می‌شکست و دستان سبز و مهربانش، بوسه‌گاه همیشه پدر گشت. خدایش از گل و آئینه و لبخند آفرید، تا آفریدگانش، یازده گل سُرخش ببینند. بهشتی سیرتی که محمد صورت بود و علی هیبت. «ام ابیها» ی عشق؛ زنده‌ترین زنان و روح مسیحای زمین و زمان که سگان شفاعت را در روز حشر، به او سپرده‌اند. روزی که هر فریادگری، چشم به فریادرسی دوخته و دست التجا به دامنش می‌زند، تا از هول رستاخیز، رها گردد؛ که ناگهان، آفتاب عشق، تابیدن می‌گیرد. ۳. ارمغان «هل‌اتی» نام بلند و با شکوهت از ازل تا ابد، در فرهنگ آفریدگار ثبت است و القابت تا هماره برای مردان و زنان، نمود و ارستگی، ایستادگی، صبر، عفت، نجابت، و ... همه نیکی‌ها و زیبایی‌هاست. ۴. ای مادر آئینه و لبخند، اسوه وقار، قبله دل‌ها، ضریح گمشده، شکوه تاریخ، زینت هستی، آبروی عشق، شفیع شفیعان، سرچشمه رحمت، بانوی قیامت، عصمت ناب، شکسته استوار، ارمغان «هل‌اتی»، سرو باغ محمد مصطفی (ص)، الفبای امامت، الهه ایثار، زهره زهرا! محبت انفاق در راه خدای مهربان و تلاوت قرآن را نصیب دل‌هامان گردان ۵ و از سر احسان، ما را به کاروان شیعیان‌تان برسان. ۶. پی‌نوشت‌ها: ۱. «ای علی! من از پروردگارم، شرم دارم چیزی از تو در خواست کنم که توان برآوردن آن را نداشته باشی.»؛ ر.ک: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۹. ۲. «به یقین، خداوند، با خشم فاطمه به خشم می‌آید و با خرسندی‌اش خشنود می‌گردد»؛ از پیامبر اکرم (ص)؛ ر.ک: مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۳۲۰. ۳. «آن‌گاه که در روز قیامت، برانگیخته شوم، گناه کاران امت پیامبر اسلام را، شفاعت خواهم کرد.» ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۲۹. ۴. امام مهدی - روحی فداء - فرمود: «دختر رسول خدا (فاطمه) برای من سرمشقی

نیکوست.» ر.ک: طوسی، الغیبه، ص ۲۸۶. ۵. حضرت فاطمه (س): «از دنیای شما، محبت سه چیز در دل من نهاده شد: تلاوت قرآن، نگاه به چهره پیامبر و انفاق در راه خدا.»؛ ر.ک: نهج‌الحیاء، حدیث ۱۶۴. ۶. حضرت فاطمه (س): «اگر به آن چه فرمانت می‌دهیم، عمل کنی و از آن چه بر حذر می‌داریم، دوری کنی، از شیعیان مایی؛ در غیر این صورت، هرگز!» ر.ک: مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۵۵.

حضرت فاطمه (س) از دیدگاه قرآن

بعد از آن که خدای تعالی آدم را آفرید و فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند، عجب و خودپسندی به او راه یافت و در حالی که به خود می‌بالید، عرض کرد: پروردگارا! آیا مخلوقی که نزد تو محبوب تر از من باشد، آفریده‌ای؟ از جانب پروردگار خطاب آمد: بلی، و به امر پروردگار حجاب‌ها برداشته شد و پنج شبه ظاهر شدند که در پیشگاه عرش ایستاده بودند. آدم عرض کرد: اینان کیانند؟ آیه اول: آیة تطهیر إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا. خدا چنین می‌خواهد که رجس (هر آلایش) را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را پاک و منزّه گرداند؟ در شأن نزول این آیه، روایات متواتری در دست است که حاکی است آیه تطهیر در خانه امّ سلمه نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم (ص)، حضرت صدیقه (س)، امیرالمؤمنین و حسنین (ع) حضور داشته اند. جناب امّ سلمه از رسول اکرم (ص) تقاضا می‌کند که من نیز به جمع شما داخل شوم و تحت کساء نزد شما خاندان رسالت قرار بگیرم؟ حضرت او را نهی کرد و فرمود: «نه، تو داخل نشو! هر چند تو بخیری. چون این آیه مخصوص است به ما پنج تن». نام جماعتی از صحابه که شأن نزول این آیه را در خصوص پنج تن نقل کرده اند و روایات آنها متواتر است به این شرح می‌باشد: سعد بن ابی وقاص، انس بن مالک، ابن عباس، ابو سعید خدری، عمر بن ابی سلمه، وائله ابن اسقع، عبدالله بن جعفر، ابو حمراء هلال، امّ سلمه، عایشه، ابو هریره، معقل بن یسار، ابوالطفیل، جابر بن عبدالله، ابو برزّه اسلمی و مقداد بن اسود. ۲. پس با توجه به مطلب فوق، جای هیچ گونه تردیدی نیست که حضرت صدیقه زهرا (س) نیز مشمول آیه تطهیر است و در کلمه «اهل البیت»، او نیز مراد می‌باشد. گذشته از این‌ها، پیامبر اکرم (ص) برای اثبات و روشن شدن حقیقت امر، کار بسیار جالبی کردند که ۹ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. به این شرح که بعد از نزول این آیه، حضرت رسول (ص) هر روز هنگام خروج از منزل که برای اقامه نماز صبح به مسجد تشریف می‌برد، به در خانه حضرت صدیقه می‌آمد و می‌فرمود: السّلام علیکم یا اهل البیت، إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت یطهّرکم تطهیرا. سلام بر شما ای اهل بیت؛ خداوند تنها می‌خواهد آلودگی‌ها را از شما بزدايد و پاک کند، پاک شدنی. راوی می‌گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم. ۳. همین یک آیه، برهانی است کافی و نشانگر این که حضرت صدیقه (س) معصومه است، و عصمت از جمله شئون و مناصب ولایت است؛ و ما غیر «ولی» که معصوم باشد، سراغ نداریم. آیه دوم: آیه مباهله فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسکم و أنفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ۴ پس بگو (ای پیامبر) بیاید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کنیم) تادروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم. این آیه به طور صریح و آشکار اشاره می‌کند به این که پیامبر اکرم (ص) هنگامی که با نصارای نجران مباهله نمود، حضرت صدیقه (س) نیز در این مباهله شرکت داشت. ایشان وجود مقدّسی است که میان چهار معصوم دیگر در آیه مباهله قرار گرفته است. ۵. با توجه به این مطلب که مباهله (ابتهال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست و زن و مرد عادی نمی‌توانند اقدام به مباهله نمایند و طرف مقابل را مغلوب و رسوا کنند، لذا صلاحیت اقدام به چنین امر خطیری را افراد مقدس و شایسته ای دارا هستند که مورد نظر مرحمت حضرت حق تبارک و تعالی بوده باشند، و حضرت صدیقه (س) نیز یکی از آن شخصیت‌هایی است که مشمول این آیه شریفه است و این از مسلمات است. آیه سوم فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه إنّهُ هو التّوّاب الرّحیم. ۶. پس حضرت آدم از حضرت حق تبارک و

تعالی کلماتی را فرا گرفت (و آن کلمات را وسیله قبول توبه خویش قرار داد) و خداوند توبه او را پذیرفت. در باره این آیه احادیثی نقل شده است که بسیار فوق‌العاده است و با توجه به آیه مذکور و این روایات، انسان به خوبی می‌تواند درک نماید که حضرت صدیقه (س) یکی از علل خلقت است و یکی از اسباب آفرینش جهان می‌باشد، یعنی همان‌طور که رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و حسنین (ع)، سبب خلقتند؛ حضرت صدیقه نیز یکی از علل آفرینش است، و معقول نیست کسی علت خلقت باشد و ولایت نداشته باشد. ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) روایتی نقل می‌کند که خلاصه ای از آن را در این جا می‌آوریم: بعد از آن که خدای تعالی آدم را آفرید و فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند، عجب و خودپسندی به او راه یافت و در حالی که به خود می‌بالید، عرض کرد: پروردگارا! آیا مخلوقی که نزد تو محبوب تر از من باشد، آفریده‌ای؟ از جانب پروردگار خطاب آمد: بلی، و به امر پروردگار حجاب‌ها برداشته شد و پنج شبه ظاهر شدند که در پیشگاه عرش ایستاده بودند. آدم عرض کرد: اینان کیانند؟ خطاب آمد: این پیامبر من، این علی امیرالمؤمنین پسرعم او، این فاطمه دخترش، و این دو حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبر من هستند. اینان مقام اول را دارا هستند و درجاتشان بسیار عالی و مرتبه تو تالی مقام والای اینان است. بعدها وقتی که حضرت آدم مرتکب و مبتلای آن ترک اولی شد، عرض کرد: پروردگارا از تو مسئلت دارم که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از خطای من در گذری. پس دعایش مستجاب شد. و مشمول عفو و آمرزش خدای تعالی قرار گرفت و این است معنای آیه شریفه که خدا می‌فرماید: پس آدم کلماتی از پروردگارش فرا گرفت که به وسیله آن کلمات توبه او مورد قبول واقع گردید. ۷. [به بیان علامه، منظور از «کلمات» در آیه ۱۲۴ سوره بقره نیز همین ذوات مقدسه هستند که شرح و روایات مربوط به آنها در اصل کتاب قابل مراجعه است.] آیه چهارم: آیه مودت قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة فی القربى. ۸. بگو (ای پیامبر) من برای انجام رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر مودت با خویشان نزدیکم. پیامبر اکرم (ص) اجر رسالت خودش را از طرف حضرت حق تبارک و تعالی، مودت نزدیکان خویش اعلام می‌دارد. یعنی فقط مودت خویشان حضرت رسول (ص) را می‌توان اجر و مزد رسالت عظمای احمدی دانست. این مودت ارزنده، هم وزن اجر رسالت پیامبر است و به اجماع فریقین (شیعه و سنی) این آیه در شأن اهل بیت عصمت و قداست نازل شده است، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین (ع). احمد بن حنبل در مناقب، حافظ ابن منذر، حافظ بن ابی حاتم، حافظ طبرانی، حافظ ابن مردویه، واحدی مفسر، ثعلبی مفسر، حافظ ابو نعیم، بغوی مفسر و فقیه ابن مغزلی ۹ از ابن عباس روایت می‌کنند که: بعد از نزول این آیه از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد: خویشاوندان نزدیک به تو که مودت آنان بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟ حضرت در جواب فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آنان (حسن و حسین). محب الدین طبری در ذخائر، زمخشیری در کشاف، حمونینی در فرائد، نیشابوری در تفسیرش، ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل، رازی در تفسیرش، ابو السعود در تفسیرش، ابو حیان در تفسیرش، نسفی در تفسیرش، حافظ هیشمی در مجمع، ابن صباغ مالکی و دیگران روایت مذکور را نقل کرده‌اند. ۱۰. قسطلانی در المواهب اللدیه می‌گوید: خدای تعالی مودت خویشان نزدیک پیامبر را بر همگان واجب کرده است و درباره وجوب محبت اهل بیت معظم حضرت رسول و ذریه اوست که خدا می‌فرماید: بگو ای پیامبر، در مقابل انجام رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم به جز مودت خویشان نزدیکم. ۱۱. [در متن کتاب روایات زیادی در این باره آمده که ما به این دو اکتفا می‌کنیم] و خلاصه کلام این که مسلماً علی، فاطمه و حسنین، آل پیامبر می‌باشند و قطعاً حب فاطمه (س) ضمیمه اجر نبوت و نشان دهنده ولایت اوست. آیه پنجم: إنا عرضنا الأمانة علی السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً ۱۲. ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود. آیه مذکور نیز از آیاتی است که در اثبات ولایت حضرت صدیقه (س) می‌توان از آن استفاده کرد. امانتی که خدای تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرده است و از آن‌ها خواسته تا آن را بپذیرند و این امانت، همان ولایت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین و ائمه بعد از

آنان می‌باشد. مفضل بن عمر از حضرت امام صادق (ع) نقل می‌کند: خدای تعالی ارواح را دو هزار سال قبل از خلقت بدن‌ها آفرید، و شریف‌ترین و برترین روح‌ها را، ارواح محمد، علی، فاطمه و حسنین و ائمه نه گانه از نسل حسین بن علی - علیه السلام - قرار داد و آنان را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد، نور چهارده معصوم همه جا را فرا گرفت و جهان گیر شد. آنگاه از جانب حق تبارک و تعالی به آسمان‌ها و زمین خطاب آمد که: اینانند دوستان و اولیای من، و اینان هستند حجت‌های من بر همه مخلوقاتم. (لذا حضرت صدیقه (س) حجت و ولیة الله است به نص خود حضرت احدیت جلت عظمته). هیچ‌یک از آفریدگانم نزد من محبوب‌تر از آن‌ها نیست؛ بهستم را برای دوستان آنان، و آتش دوزخم را برای مخالفین و دشمنان آنان آفریده‌ام؛ پس ولایتشان امانت من است در نزد مخلوقاتم. به جز این برگزیدگان من، کیست که بتواند این بار امانت را با تمام سنگینی‌اش بر دوش کشد و یا مدعی این مقام باشد؟ ۱۳ در قسمتی دیگر از حدیث حضرت صادق (ع) می‌فرماید: بعد از این جریان، فرستادگان الهی (در سایه ولایت چهارده معصوم) نگهدارنده این امانت و معرف آن بوده اند، و به اوصیای خود و مخلصین امت خویش نیز این موضوع را بیان می‌کردند... در نتیجه، حضرت صدیقه زهرا (س) نیز ولیة انبیا بوده است، چنان‌که پیامبر اعظم و علی و یازده امام دیگر ولی آنان بوده‌اند. یعنی همه انبیا به خضوع و فروتنی در مقابل این چهارده وجود مقدس ایمان و اعتقاد داشته‌اند، چنان‌که در بعضی از احادیث آمده است که از جمله اعمال حضرت موسی و حضرت عیسی در زمان نبوت آن دو پیامبر، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد بوده است، و این خود نشان دهنده اعتراف به ولایت چهارده معصوم می‌باشد... و سپس اضافه می‌نماید که این ولایت همان است که خدا می‌فرماید: *إنا عرضنا الأمانة... علامه محمد حسین امینی ماهنامه موعود شماره ۷۶ پی‌نوشت‌ها؟*: برگرفته از: کتاب فاطمه الزهرا (س)، به کوشش حبیب چاپچیان، چاپ امیر کبیر. ۱. سوره احزاب)، *??* (آیه ۳۳. ۲. اسناد شأن نزول آیه تطهیر، در مجلدات دوازدهم به بعد الغدیر آمده و متأسفانه تاکنون طبع نگردیده است. ۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۵۹ - ۲۸۵، شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۴ و ۷۷۳. ۴. سوره آل عمران)، *?* (آیه ۶۱. ۵. بعضی از مصادر شأن نزول این آیه: صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل، سنن ترمذی، تفسیر طبری، السنن الکبری (بیهقی)، الاغانی. ۶. سوره بقره)، *?* (آیه ۳۷. ۷. الخصائص العلوویه، ابو الفتح محمد بن علی نطنزی، الغدیر، ج ۷، ص ۳۰۱. ۸. سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳. ۹. برای دیدن توصیف و توثیق این افراد در نزد دانشمندان اهل سنت، به پاورقی‌های کتاب فاطمه زهرا مراجعه فرمایید. ۱۰. شماره ۱۱۹. شرح المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۱۲۲۱. سوره احزاب) *??* (آیه ۷۲. ۱۳. معانی الاخبار ص ۱۰۸ تا ۱۱۰. خوانندگان که مایل به کسب آگاهی بیشتر از وجوه تفسیری این آیه در روایات اهل بیت هستند می‌توانند به بحار ج ۵۷ ص ۲۷۸ مراجعه بفرمایند

زمان‌هایی که مناسب است عاشقان به یاد آن غریب فاطمه (س) باشند

بعد از هر نماز بعد از هر نماز ظهر بعد از هر نماز عصر بعد از هر نماز صبح بعد از هر دو رکعت نماز شب در دعای دست نماز در حال سجده در سجده شکر در هر صبح و شب در ساعت آخر روز روز پنجشنبه در جمیع ساعات و احوال روز جمعه در نوروز در روز عرفة در روز عید فطر در روز عید قربان در روز دحوالارض در روز عاشورا در روز نیمه شعبان در شب نیمه شعبان در جمیع ایام ماه مبارک قبل از دعا برای خود و اهل و عیال شب ششم ماه مبارک رمضان ۱ پی‌نوشت: ۱. موسوی اصفهانی، سید محمدتقی، مکمال المکارم، ج ۲، صص ۱۵۴ - ۱.

واقعیات تحریف شده در تاریخ اسلام

گفت و گویی اختصاصی با علامه محقق سید جعفر مرتضی عاملی جالب است بدانیم در زمان پیامبر اکرم (ص) هر کس می‌خواست مسلمان شود اول سراغ دانشمندان و بزرگان یهودی و مسیحی می‌رفت و با آن‌ها مشورت می‌کرد و اگر آن‌ها توصیه

نمی‌کردند مسلمان نمی‌شد. بسیاری از مردم، آن‌ها را منابع علم و دانش و معرفت می‌دیدند که دانش‌های بسیاری دارند. اشاره: استاد علامه سیدجعفر مرتضی‌عاملی، محقق و صاحب‌نظر در تاریخ اسلام، متولد ۱۳۶۴ ق در جبل‌عامل (لبنان) است. سلسله نسبی ایشان به امام علی بن‌الحسین (علیه‌السلام) می‌رسد ایشان تحصیلات ابتدایی را به صورت مکتبی نزد پدرشان - که خود معلم بود - گذراندند و علاوه بر آموزش‌های عمومی در زمینه شعر و ادب نیز صاحب آثاری شدند. در سال ۱۳۸۲ ق به قصد ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت و پس از اندوختن توشه علمی، به سال ۱۳۴۷ ش وارد قم شدند، و در آن جا از دروس آیات زنجانی، حائری و آملی بهره‌ها گرفتند. تألیف تنها اثر جدی درباره زندگی حضرت امام رضا (ع)، رساله ابن عباس و اموال البصره، حدیث افک، کتاب ارزشمند مأساه الزهرا (س) (دو جلد) در پاسخ به شبهات وارده، در خصوص مصائب یگانه دختر گرامی رسول خدا (ص)، تألیفاتی درباره امام عصر (ع) همچون بحثی در باب جزیره خضراء و سرانجام کتاب معروف: الصحيح من سیره النبی الأعظم (یازده جلد که تا بیست جلد خواهد رسید و یک بار حائز جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی شد) را باید در زمره مهم‌ترین آثار مکتوب این محقق و نویسنده توانمند برشمرد. نکته‌ای که در بیشتر تألیفات ایشان می‌توان به عنوان یک مبنا بدان نگریست، شدت گرایش به دفاع از مبانی تشیع و حساسیت فوق‌العاده در این باره است. دائر کردن مدارس و مراکز تحقیقاتی در ایران و لبنان و کمک و حمایت از طالبان علوم دینی از دیگر خدمات ارزنده این عالم برجسته می‌باشد. استاد در اواخر سال ۱۳۷۱ ش پس از ۲۵ سال اقامت با برکت در ایران، هم‌زمان با اشغالگری و تجاوز رژیم صهیونیستی اسرائیل به مولد خود - لبنان - مراجعت نموده، در آن جا اقامت گزیدند. ایشان در حال حاضر، افزون بر اتمام نگارش چندین اثر به برگزاری جلسات تفسیر و جلساتی ویژه جوانان حزب‌الله در روستاهای مختلف جنوب و بیروت اشتغال دارند. ایشان علاوه بر آثار و خدمات فوق‌الذکر، چند سالی است مشغول انجام تحقیق درباره اسرائیلیات یا آثار مؤثر فرهنگ یهود و نصارا بر متون اسلامی می‌باشد. موضوع این تحقیق و دیگر آثار و تحقیقات گرانسنگ این استاد فرزانه موجب بود تا در ایام مسافرت به ایران، به گفت‌وگویی صمیمانه با ایشان پردازیم که حاصل آن فراروی خوانندگان گرامی موعود قرار دارد. با توجه به اهمیت تاریخ و تاریخ‌نگاری در حوزه‌های مختلف اسلامی، از همان ابتدا جریان تاریخ‌نگاری با چه مشکلات و معضلاتی مواجه بوده است؟ مهم‌ترین مسئله در حوزه تاریخ اسلام این است که تاریخ‌نویسی پس از گذشت ده‌ها سال از وقوع حوادث و جریان‌ات آغاز شد و همین امر باعث بروز بقیه مشکلات شده است. در طول این مدت که میان وقوع و ثبت حوادث فاصله افتاده بود، سیاستمداران و فرمانروایان نقش زیادی در نقل‌گزینی‌های حوادث یا سانسور آن‌ها داشتند. آن‌ها هم‌زمان با آن‌که تلاش می‌کردند بعضی از واقعیت‌ها را بپوشانند، حوادث و جریان‌اتی را نقل می‌کردند که هرگز اتفاق نیفتاده بود و با سیاست‌ها و منافع آن‌ها همسو و هم‌جهت بود. روایان و واعظان درباری این نیاز حاکمان را برآورده می‌ساختند و آن‌چه باب میل و پسند آن‌ها بود جعل می‌کردند. این عوامل دست به دست هم داد تا تاریخی دور از حقیقت و در عین حال همسو با اهداف و گرایش‌های حکمرانان شکل بگیرد. تاریخ‌نویسی پس از این جریان بود که شکل گرفت و مطالبی که از ناحیه حاکمان و دستیاران آن‌ها جعل، تحریف و یا دچار کم و زیاد شده بودند، اساس و پایه تدوین منابع تاریخی قرار گرفت. در واقع آن‌چه حاکمان می‌پسندیدند، روایان و محدثان نقل می‌کردند و آن‌چه که آنان نقل کرده بودند مورخان ثبت نمودند. پس از این که مورخان جعل‌ها، تحریف‌ها و کم و زیاد کردن‌های حوادث تاریخی را مرتب کردند آثار خود را به مردم عرضه نمودند و مردم هم به مطالعه این آثار که متأثر از هوی و هوس و گرایش‌های فرقه‌ای مورخان نیز بود پرداختند. جالب این‌جاست که پس از این همه ماجرا پیروان فرق مختلف هم به نوبه خود بخش زیادی از تاریخ جعلی و غیر واقعی را مستمسک خویش قرار می‌دادند تا امکان توجیه رفتار و گفتار بزرگان‌شان فراهم شود. بر همین اساس می‌بینیم که می‌گفته‌اند این خلفا و حکمرانان را خداوند برگزیده و آن‌ها را بر مردم گمارده است و باید همه مردم از ایشان اطاعت کنند که اطاعت از آنان عین اطاعت از خداوند است. باید توجه داشته باشیم که همه حوادث تاریخی از حیث اهمیت در یک رتبه نیستند. بعضی از ماجراهای تاریخی صرفاً گوشه‌ای از زندگی

اجتماعی یا اقتضائات سیاسی جامعه را ترسیم می‌کنند ولی برخی دیگر از حوادث بر عقاید و حب و بغض‌های مردمان اثرگذار هستند. بی‌شک تاریخ پیامبران و اوصیاء(ع)، ذکر حوادث صرف نیست بلکه در واقع مجموعه‌ای از تعالیم، سیاست‌ها، اخلاق، فقه، اعتقادات و تفسیر است و از همین جهت با تاریخ پادشاهان و یا جنگ‌ها تفاوت اساسی دارد. متأسفانه باید بگویم که در اسلام هم با تاریخ پیامبر اکرم(ص) به همین شکل رفتار شد. از همین رو ضروری است که ما در تمامی آن‌ها که آن‌ها گفته و نوشته‌اند بازنگری کنیم و با نقد و بررسی دقیق درباره آن‌ها تصمیم‌گیری کنیم. در طول مدتی که به تدوین کتاب الصحیح من سیره النبی‌الاعظم(ص) مشغول بودیم تمام هم‌ما بر بازنگری دقیق و علمی همه این مطالبی بود که حکمرانان، دستیاران و کمک‌کاران آنان درباره رسول خدا(ص) ساخته‌اند تا میزان صحت رفتارهای افراد عادی و غیر معصومی را که به خلافت و حکومت رسیده بودند مشخص کنیم. حاکمان در زمان حکومت خود برای توجیه رفتارشان و ساکت کردن مردم از این ابزار استفاده می‌کردند که به پیامبر(ص) نسبت‌های دروغ می‌دادند گویا که ایشان هم نعوذبالله دچار اشتباه می‌شوند طبیعی است اگر ثابت شود که پیامبر خود اشتباه می‌کرده به طریق اولی آن‌ها می‌توانند و ممکن است دچار خطا و اشتباه شوند و حتی از آن بالاتر می‌توانند مدعی شوند که از پیامبر(ص) تقلید کرده‌اند! و نعوذبالله بگویند پیامبر(ص) با مردم جنگیده و در حق آن‌ها ستم روا داشته همان‌گونه که ما جنگیدیم و ستم کردیم. مردم عامی اگر چنین رفتاری را مستند به دین و سیره بزرگان دین ببینند به راحتی در مقابل آن سر فرود می‌آورند و هیچ اعتراضی نمی‌کنند به خصوص که با توجه به جو عمومی جامعه، انگیزه‌های دینی قوی‌ترین، محکم‌ترین و تضمین‌شده‌ترین عامل برای پایداری حکومت آن‌ها به شمار می‌آید. مجموعه الصحیح گامی است در راه تحقیق و پژوهش برای دستیابی به سیره واقعی پیامبر(ص) بی‌آن‌که چنین شک‌ها و شبهاتی در آن راه داشته باشد. این کتاب در پی یافتن این تحریف‌ها و حکم کردن در مورد آن‌هاست تا بتوان با زدودن این تحریف‌ها چهره واقعی و حقیقی رسول خدا(ص) را که نوری است به سوی صراط مستقیم و هدایت، بر همگان بنماید. نقش یهودیان در جعل حدیث و تحریف واقعیت‌ها چقدر بوده است؟ قرآن کریم درباره حیل‌گری‌های یهودیان برای فاسد و خراب کردن عقیده و فرهنگ مردم تصریح شده که آن‌ها در این مسیر علاوه بر تحریف بسیاری از واقعیت‌ها حتی کلام خداوند را هم تحریف می‌کنند. أفتطمعون أن يؤمنوا لكم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون ۱ آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ تا آن‌که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند. کسانی که سخنان خدا را تحریف می‌کنند، به طریق اولی سخنان پیامبران او را تحریف خواهند کرد. اساساً تحریف سخنان، سیره و تاریخ انبیا، عادت و سرشت و خوی یهودیان بوده که همواره در این راستا تلاش می‌کرده‌اند و الآن هم تلاش می‌کنند دین و عقیده مردم و نظر آن‌ها را درباره پیامبران با جعل احادیث، فاسد و خراب کنند. وضع احادیثی درباره نافرمانی پیامبران از دستورات خداوند، ستم کردن به مردم و انجام رفتارهای ناشایست و غیر اخلاقی همیشه در دستور کار آن‌ها قرار داشته است. جالب است بدانیم یهودیان، پیش از بعثت پیامبر(ص) به مردم مدینه طعنه می‌زدند به زودی پیامبری برانگیخته خواهد شد که ما از پیروان او خواهیم بود ولی با بعثت آن حضرت به ایشان حسد ورزیدند، به جنگ و ستیز پرداختند، به آن حضرت افترا زدند، تمام تلاش خود را برای تحریف دین اسلام به کار گرفتند و همواره با خراب کردن عقاید، دستورات و اعمال مذهبی و اخلاق اسلامی از طریق جعل احادیث به دنبال نابودی این دین بوده‌اند. در زمان حیات پیامبر اکرم(ص) آن قدر تعداد این جاعلان زیاد شد که حضرت، مردم زمان خویش را مخاطب قرار داده و فرمودند: آگاه باشید که دروغگویان درباره من دروغ‌های بسیار می‌گویند. آگاه باشید هر کس به عمد و با اطلاع بر من دروغ ببندد جایگاهی از آتش برای خود فراهم می‌آورد. دروغ‌گویان اهل کتاب تلاش می‌کردند در دل حکمرانان نفوذ کنند و حاکمان نیز خواسته آنان را اجابت نمودند. از آن‌جا که سیره نبوی آزادی عمل آنان را محدود می‌کرد و این موضوع چندان برای آنان خوشایند نبود و اگر بنا بود سیره نبوی در میان مردم جاری و ساری باشد معلوم می‌شد که حکمرانان در کدام موارد و امور با آن حضرت مخالفت می‌کردند؟

به همین سبب آن‌ها تلاش می‌کردند که مردم را از سیاست‌ها و تعالیم پیامبر(ص) دور کرده و آثار آن را از میان مردم محو کنند. این بهترین راهی بود که می‌توانستند به وسیله آن از نابودی و سرنگونی حکومت‌های خود به سبب وجود انگیزه‌های دینی جلوگیری کنند. اسرائیلیات را چه کسانی و به چه نحو در منابع اسلامی تزیق کردند؟ همان‌طور که پیش از این هم گفتیم فتنه‌انگیزی همواره در خلق و خوی یهودیان وجود داشته و ایشان همیشه به دنبال فاسد و خراب کردن اعتقادات و اخلاق و معیشت مردم بوده‌اند. آن‌ها می‌خواهند بر مردم تسلط داشته باشند و بر آن‌ها حکمرانی کنند بی آن‌که برای احدی از آن‌ها قیمت و ارزشی قائل باشند. برای تحقق حکومت بر مردم بر اساس مبانی غیر الهی هیچ چاره‌ای جز فتنه‌انگیزی و ایجاد اختلاف و دور کردن مردم از اطراف انبیای الهی وجود ندارد. با کرامت، آزادی، ارزش‌ها، نمونه‌ها، و الگوهایی که انبیا به مردم عرضه می‌کردند، آن‌ها فرصت و امکان حکومت عنان گسیخته بر مردم را از دست می‌دادند. علاوه بر آن هر گاه قدرت یهودیان رو به ضعف و افول می‌گذاشت، یکی از بهترین راه‌ها که می‌توانست موجب استمرار سلطه و بقای حکمرانی آنان بر مردم شود همین تفرقه‌افکنی و فتنه‌انگیزی بود. این موضوع را در تمام طول تاریخ حیات یهود به وضوح می‌توان مشاهده کرد. قوم یهود برای فاسد کردن عقاید دیگر اقوام و ملل، افکار و عقاید خود را به درون افکار و عقاید آنان نفوذ می‌دادند و القا می‌کردند. سلطه بر تمام روش‌های سخن‌پراکنی توسط یهودیان در طول تاریخ با همین انگیزه اتفاق می‌افتاده است. یکی دیگر از راه‌هایی که یهودیان بدان دست یازیده بوده‌اند سلطه بر حاکمان اسلامی و توده مردم مسلمان است. یهودیان خود را به این گونه به مسلمانان نمایانده بودند که گویا چنان دارای عقل و فهم و اندیشه‌اند که علم و دانش گذشته، حال و آینده نزد آنان است و با ترس و وحشتی که در دل مردم می‌افکندند آن‌ها را وابسته به خود می‌کردند. به همین جهت بود که مردم به یهودیان به دیده معلم و والدین خود می‌نگریستند و آن‌ها را بسیار بزرگ و با عظمت می‌دیدند البته خود یهودیان هم تمام تلاش خود را برای دامن زدن به این باور مردم به کار می‌بستند. جالب است بدانیم در زمان پیامبر اکرم(ص) هر کس می‌خواست مسلمان شود اول سراغ دانشمندان و بزرگان یهودی و مسیحی می‌رفت و با آن‌ها مشورت می‌کرد و اگر آن‌ها توصیه نمی‌کردند مسلمان نمی‌شد. بسیاری از مردم، آن‌ها را منابع علم و دانش و معرفت می‌دیدند که دانش‌های بسیاری دارند. هر چند همه یهودیان مدینه غیر بومی بودند و از مناطقی نظیر فلسطین و لبنان کنونی به آن جا مهاجرت کرده بودند ولی آن قدر نفوذ پیدا یافته بودند که اهل مدینه یعنی قبایل اوس و خزرج را باز یچه دست خود ساخته بودند و به فتنه انگیزی میان آن‌ها می‌پرداختند. یهودیان در اختلافات و جنگ‌هایی که میان اوس و خزرج به راه می‌انداختند یک نوبت از اوس حمایت می‌کردند و دفعه بعد از خزرج تا حد اکثر بهره‌برداری را از این اختلافات برده باشند. البته دسته دیگری از یهودیان مدینه اصالتاً اسرائیلی نبودند و در مدینه یهودی شده بودند. گاه می‌شد که زن و مردی صاحب فرزند نمی‌شدند، نذر می‌کردند که اگر صاحب اولاد شوند او را یهودی کنند و یا گاه کسی نذر می‌کرد که اگر مال و ثروتی نصیب او شود به آیین یهود بگردد. پیمانی که پیامبر اکرم(ص) در بدو ورود به مدینه با یهودیان امضا کردند با یهودیان اسرائیلی بنی نضیر و بنی قینقاع نبود بلکه با همین یهودیان اوس و خزرج بود چون آن‌ها پیمان‌ها و قرارهای مخصوص به خود را به طور جداگانه با حضرتش امضا کرده بودند. خلاصه این که مردم مدینه عاشق و مسحور یهودیان بودند و گمان می‌کردند که هیچ کسی نمی‌تواند به درجه یهودیان دست یابد و به اندازه آنان عالم شود و یهودیان هم با استفاده از فرصت پیش آمده بر عقل و اندیشه مردم مسلط شده بودند و آن‌ها را از نظر فکری مستضعف نگاه داشته بودند. کار تا جایی پیش رفته بود که آن‌ها هر نوع سم‌پاشی که می‌خواستند می‌کردند و هر یاهوای را بر زبان می‌راندند و مردم هم همه حرف‌های آنان را باور می‌کردند. متأسفانه نفوذ جریان یهود به حدی بود که پس از آمدن پیامبر(ص) به مدینه باز بعضی از اصحاب مشهور و دخترهایشان نزد آنان می‌رفتند و علاوه بر علم‌آموزی از ایشان به ترجمه تورات مبادرت می‌ورزیدند. تا جایی که یک بار پیامبر اکرم(ص) خطاب به ایشان قسم خوردند که اگر موسی هم زنده می‌بود از آن حضرت پیروی می‌کرد. به عبارت دیگر یهودیان حتی از وجود پیامبر(ص) شرم نکردند و همچنان به آموزش مطالب خود به اهالی

مدینه ادامه می‌دادند و تلاش می‌کردند دل‌های مردم را به سوی خود متمایل سازند. تمام این عوامل دست به دست هم داده بود تا آن‌ها بتوانند به راحتی یاهو گویی‌ها و مزخرفات خود را در میان مردم بپراکنند؛ هر چه را می‌خواهند دربارهٔ دین و قوم بنی‌اسرائیل بگویند. جالب است بدانیم بعد از رحلت پیامبر(ص) عده‌ای مردم را از نقل از احادیث پیامبر(ص) نهی کردند و در عین حال از قول پیامبر(ص) این روایت جعلی را رواج می‌دادند که از بنی‌اسرائیل هر چه می‌خواهید نقل کنید که اشکال ندارد!! بعد از آن هم به طور رسمی برای دانشمندان یهودی و مسیحی در مساجد کرسی می‌گذاشتند تا مطالب و احادیث بنی‌اسرائیل را برای مردم نقل کنند. به طور طبیعی هم پس از این ماجرا فکر، عقیده، فرهنگ و اندیشه اسرائیلی در میان مسلمین رواج یافت این جریان در طول مدت حدوداً صد و سی سالهٔ منع نقل احادیث نبوی ادامه داشت. البته اصل آن حدیث جعلی بود که: حدّثوا عن اهل بیتی و لا حرج. از اهل بیت [همه چیز را] نقل کنید و اشکالی ندارد. که آن‌ها به جای «اهل بیتی» بنی‌اسرائیل گذاشته بودند. مسلمانان یاهو گویی‌های بنی‌اسرائیل را می‌شنیدند و نقل می‌کردند و می‌نوشتند و حتی بعضی از آن مطالب را به پیامبر اکرم(ص) نیز نسبت می‌دادند. ابوهریره هر چه را از کعب الاحبار می‌شنید می‌گفت حدیثی رسول‌الله!! و این گونه بود که این خرافات جزئی از میراث اسلامی شدند. بخش قابل توجهی از تحقیقات مستشرقان گویا به نحوی القای شبهات است و چندان شکل پژوهش را به خود نمی‌گیرد. این اشکال ناشی از روش و متد تحقیق آن‌هاست یا علت دیگری دارد؟ مستشرقان چند نوعند. نمی‌توان همهٔ آن‌ها را که در میراث و فرهنگ اسلامی به مطالعه و تحقیق پرداخته مغرض بدانیم و بگوییم آن‌ها می‌خواهند بنیان دین را نابود کنند. بلکه در میان آنان به ندرت افرادی یافت می‌شوند که صرفاً قصد انجام تحقیق و ارائهٔ پایان‌نامه‌ای برای گرفتن مدرک دکتری یا کارشناسی ارشد داشته است. البته بسیاری از این تحقیقات بر اساس راهنمایی‌ها و خط دادن‌های نهادهای اطلاعاتی و استعماری بوده و محصول و ثمرهٔ فعالیت آن‌ها هم به نفع دستگاه اطلاعاتی و همچنین سیاستمداران و صاحبان نفوذ و تصمیم‌گیرندگان سیاسی کشور متبوعشان بوده است. آن‌ها از دانشگاه‌ها می‌خواهند تحقیقاتی دربارهٔ ادیان شرقی، وضعیت اجتماعی یا سیاسی مردم در برخی از کشورهای اسلامی و یا تاریخ و آراء، عقاید، عواطف و روابط آن‌ها با همدیگر انجام دهند و زمانی که احساس می‌کنند این تحقیقات و پایان‌نامه‌ها در راستای اهداف و برنامه‌های آنهاست آن‌ها را به صورت کتاب یا مقاله منتشر می‌کنند. البته نتیجهٔ تحقیقات هر دو دسته گاهی درست است و گاهی نادرست. ولی در هر حال از این تحقیقات برای فروپاشی، تجزیه و یا تسلط بر کشورها استفاده می‌شود. مشکل به همین جا ختم نمی‌شود. آن‌ها وقتی در میراث و منابع اسلامی که مسلمانان برای توجیه حکمرانان خود نوشته بودند تحقیق می‌کنند چون مبتلا به نوعی پیش‌داوری و قضاوت هستند و متأثر از میراث یهودی - مسیحی خود، بسیاری از موارد نابجا را با استناد به منش حاکمان اسلامی به پیامبر اکرم(ص) نسبت داده‌اند که مثلاً آن حضرت هم نغوذبالله ظلم می‌کرده‌اند و رفتار آن حاکم با تاسی به ایشان بوده است و رفتارش شایستهٔ سرزنش نیست. مستشرقان اصلاً به این توجه نداشته‌اند که این دست روایات برای توجیه رفتار همان حاکمان جعل شده بوده است. ولی به هر حال برای تحقیر اسلام و یا نسبت‌های ناروا دادن به آن دربارهٔ این که این دین، دین ظلم و ستم و خون و شمشیر و کشتار و جنایت و فساد اخلاقی است روایاتی که ساختهٔ حاکمان، قصاصون (قصه‌پردازان) و اهل کتاب به ظاهر مسلمان شده بوده همواره مستمسک این افراد قرار گرفته است. به عنوان مثال افسانهٔ غرانیق، داستان حدیث افک و داستان زینب بنت حجه که همگی جزء موارد وارد شده به اسلام به شمار می‌آیند و هیچ مبنایی نداشته و نسبتی با حقیقت و واقعیت ندارند مبنای تألیف کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی شد او گستاخی‌ها را تا آن‌جا پیش برد که گفت [نغوذ بالله] پیامبر همچون فاسدان می‌زیسته است. خلاصه این که اکثر مستشرقان برای تأیید دین خود، انکار و تحقیر اسلام، ایجاد تفرقه میان مسلمین و یا توجیه ستم‌مگران و حکومت حاکمان و فساد و کج‌روی‌ها و جنایت‌های آنان استفاده کردند که تا آن‌جا ممکن است از اقبال دیگران به اسلام جلوگیری کنند و از آن متنفر شوند. بر همین اساس پیامبر(ص) به عنوان یک [نغوذ بالله] خون‌ریز، جنایتکار و خائن ترسیم می‌شود با صفاتی که هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند آن را قبول کند و البته این‌ها در

نیل به هدف شومشان خیلی موفق نبوده‌اند. کدام جریان‌ات صدر اسلام و زمان حیات ائمه(ع) بیشتر مورد توجه مستشرقان قرار گرفته است؟ ائمه(ع) به طور مسقیم در عرصه سیاست حضور نداشتند و بر عکس دشمنان ایشان یکه تاز میدان بودند. اطراف حاکمان و دشمنان اهل بیت(ع) را نیز اهل کتاب و دانشمندان یهودی و مسیحی، فاسدان، خوانندگان، قماربازان، ستمکاران و جنایتکاران گرفته بودند. تا سال ۹۰۰ هجری این حکام جور خود را خلیفه پیغمبر(ص) می‌خواندند و به نام پیامبر، هم خودشان بسیار ظلم و جور و ستم می‌کردند هم مجرمان و جنایتکاران و فاسدان و علمای اهل کتاب را در اطراف خود جمع می‌کردند. سیاست‌ها به دست این مجموعه، اتخاذ و اجرا می‌شد و تصمیم‌های فاسد، مجرمانه و کینه‌توزانه را به کار می‌گرفتند. بنابراین طبیعی بود که ائمه(ع) در این جریان به طور کامل در حاشیه قرار بگیرند و به هر نوع و شکل ممکن و مقدور با این جریان مخالفت کنند. برای نمونه وقتی از امام باقر(ع) پرسیدند که کعب گفته کعبه هر روز صبح به بیت‌المقدس سجده می‌کند امام فرموده بودند: کعب به دروغ سخن گفته و لعنت خدا بر او باد. اهل کتاب یاوه‌گویی‌هایشان را در تمامی حوزه‌ها سرایت می‌دادند و ائمه(ع) درباره هر اشتباه و خطایی در عقاید و یا انحرافی که پیدا می‌شد موضع می‌گرفتند ولی از آن جا که جریان عمومی به سمت و سوی دیگر بود و قدرت و سلطه در دست دیگران، ایشان چندان نقش مشهودی نداشتند. مورخان اسلامی با گزارش‌های تاریخی چگونه مواجه می‌شدند؟ ما اگر دقت کنیم بسیاری از مورخان را می‌بینیم که تحت تأثیر تعصبات مذهبی خود بوده‌اند. مثلاً ابن کثیر در البدایه و النهایه وقتی می‌خواهد ماجرای «حدیث انذار» را که حضرت رسول(ص) خویشان خود را برای دعوت به اسلام به منزلشان دعوت کرده بودند، نقل کند به سخن مشهور ایشان که می‌رسد می‌نویسد که فرمودند هر کس مرا در این کار یاری دهد برادر من و چنین و چنان خواهد بود و کلمه خلیفه و جانشین را از آن حذف می‌کند حال آن که جامع البیان که منبع نقل او بوده آن را به شکل دیگری طرح کرده است و به خوبی می‌توان تعصب حنبلی او را مشاهده کرد. یعنی تعصب مذهبی و دینی حتی در ثبت حقایق تاریخی تأثیر گذار بوده و هر جا آن‌ها دچار شک و تردید می‌شده‌اند یا به نحوی با عقاید آن‌ها همسو نبوده به حذف و تحریف تاریخ اقدام می‌کرده‌اند. ما که پیرو اهل بیت(ع) هستیم چگونه باید با این متون برخورد کنیم؟ من بارها گفته‌ام که ما در این راستا روش خاص و مخصوص به خود نداریم. عاقل هستیم و با قضایا عاقلانه برخورد می‌کنیم. عاقلان اگر در قضیه‌ای با تناقض مواجه شوند به هر حال بین پاسخ مثبت و منفی یکی را قبول می‌کنند و نه هر دو را و ما در هنگام مراجعه به احادیث در روایات صرفاً بر اساس عقل درباره آن‌ها حکم می‌کنیم. اگر کسی مطلقاً بی‌دین و کافر باشد در تاریخ کار او خبرنگاری است آن هم ثبت اخبار درست و غلط با هم. ولی اگر مخاطبان او هم کافر باشند همه اخبار را درست نمی‌دانند و تا منبعی دیگر آن را تأیید نکند و یا مطلب را از منبع موثقی نشنیده باشد آن را قبول نمی‌کند. رسم است حتی فیزیک و ریاضی و شیمی را بدون دلیل و استدلال قبول نمی‌کنند چه برسد به اصول عقاید و امور عقیدتی. ما در علوم دینی عادت کرده‌ایم هر چیزی را به قرآن عرضه کنیم اگر با قرآن تطابق داشت آن را قبول می‌کنیم و الا- مانند تمام عاقلان آن را رد می‌کنیم. خلاصه این که روش ما همان روشی است که تمام عقلای روی زمین انتخاب می‌کنند و هیچ روش تعبدی یا مأثور ۲ و مخصوص به خود نداریم. این نکته را هم در پایان تکرار کنم که تاریخ انبیا و سیره پیامبر(ص)، تاریخ ناپلئون و هیتلر نیست. سیره پیامبر(ص)، بر عقاید و موضع‌گیری مردم تأثیر می‌گذارد. این را که در متون بیاید ایشان یا امیرالمؤمنین(ع) نعوذ بالله شراب نوشیده‌اند یا به آتش سجده کرده‌اند شاید اگر بخواهیم با تاریخ صرف با آن برخورد کنیم در برخی موارد چاره‌ای جز قبول نداریم ولی به راحتی با علم کلام می‌توانیم آن را رد کنیم. یا وقتی در اکثر منابع صحبت از این است که مسلمانان در بدو ورود حضرت به مدینه این شعر را خواندند: طلع البدر علینا من ثنایات الوداع حال آن که «ثنایات الوداع» در راه شام است نه مکه و با استفاده از علم جغرافیا این گزارش مشهور تاریخی را رد می‌کنیم. در صورتی که اگر می‌خواستیم صرفاً تاریخ اکتفا کنیم چون ابن اسحاق و هم ترازان او این مطلب را نقل کرده‌اند چاره‌ای جز قبول نداشتیم. بر همین منوال انساب، تراجم، تفسیر، علم نزول قرآن و دیگر علوم اسلامی همگی باید استفاده شوند تا ما تاریخی عاری از شوائب و

زوائد به دست بیاوریم و تاریخ را آن گونه نقل کنیم که به واقعیت نزدیک تر باشد و سعی ما در تدوین مجموعه سی و چند جلدی الصحیح که صرفاً درباره تاریخ زندگانی رسول خدا(ص) است همین بوده است. ماهنامه موعود شماره ۷۶ پی نوشت‌ها: ۱. سوره بقره (۲)، آیه ۷۵.

تبشیری‌ها در عصر قاجار - ۲

هنری مارتین از نخستین نمایندگان «جنبش بیداری مسیحی گری» غرب بود که به ایران آمد. البته پیش از وی، دیگر تبلیغ‌گران و نمایندگان جنبش بیداری سده هیجدهم کیش پروتستان نیز به ایران آمده بودند. شاید هوکر و روفر آلمانی را بتوان نخستین تبلیغ‌گران پروتستان در ایران دانست. آن دو پزشک در سال ۱۷۴۷م آهنگ یزد کردند تا با بهره‌برداری از حرفه پزشکی و نیاز فراوان مردم یزد به این حرفه، در راستای اجرای نقشه‌های استعماری غرب گام بردارند. احمد رهدار اشاره: در گذشته، با نگاهی کلی به فعالیت‌های مبلغان مسیحی در ایران، اقدامات آنان در رابطه با ترجمه و پخش انجیل، انتشار کتب مذهبی در کنار کتاب مقدس، سفرنامه‌نویسی، فعالیت پزشکی، تأسیس مدرسه به سبک مسیحی، ارتباط با عشایر ایرانی، تلاش برای جذب دربار و حکام محلی، مورد بررسی قرار گرفت. نویسنده مقاله در ادامه به معرفی سه تن از فعال‌ترین و مؤثرترین مبلغان مسیحی در ایران پرداخته است. ۱. هنری مارتین هنری مارتین از نخستین نمایندگان «جنبش بیداری مسیحی گری» غرب بود که به ایران آمد. البته پیش از وی، دیگر تبلیغ‌گران و نمایندگان جنبش بیداری سده هیجدهم کیش پروتستان نیز به ایران آمده بودند. شاید هوکر (W. Hoecker) و روفر (J. Rueffer) آلمانی را بتوان نخستین تبلیغ‌گران پروتستان در ایران دانست. آن دو پزشک در سال ۱۷۴۷م (۱۱۶۰ق) آهنگ یزد کردند تا با بهره‌برداری از حرفه پزشکی و نیاز فراوان مردم یزد به این حرفه، در راستای اجرای نقشه‌های استعماری غرب گام بردارند. آنان به خواست خویش دست نیافتند اما هنری مارتین انگلیسی که سخت تحت تأثیر اندیشه‌های وزلی و جنبش متدیستی او بود، در آغازین سال‌های اوج دو رویه تمدن بورژوازی غرب در ایران، توانست به‌عنوان فعال‌ترین و نامدارترین همه کشیشان وابسته به استعمار غرب خودنمایی کند. هنری مارتین در سال ۱۸۱۱م (۱۲۲۶ق) با معرفی و کمک سر جان ملکم - از کارگردانان کمپانی هند شرقی که پیش از این تاریخ، بارها به ایران آمده بود - به ایران آمد و در شیراز اقامت گزید. وی از حمایت سرگور اوزلی، سفیر انگلیس در ایران، و نیز از حمایت برخی ایرانیان مرتبط با مقام‌های انگلیسی برخوردار گردید. مارتین در شیراز و تهران و هرجا که فرصت یافت، بحث‌هایی را بر ضد اسلام و به سود مسیحی‌گری به راه انداخت. وی پس از تصحیح ترجمه فارسی عهد جدید به شیوه‌ای روان و شیوا، کتاب مذکور را توسط سرگور اوزلی به فتحعلی‌شاه تقدیم کرد. مارتین برای بحث و جدل و پدیدآوردن سرگردانی فکری و عقیدتی در دیگران، از جمله جوانان تازه‌کار و زودباور، زمان و مکان نمی‌شناخت. وی همین که از کلکته پای بر کشتی نهاد و به سوی ایران راه افتاد، با همسفران عرب به مباحثه پرداخت. در همان سفر، گرمای توان‌فرسای دریا که امکان خواب و آسایش را از مسافران سلب کرده بود، کشتی‌ها را ناگزیر ساخت چند روزی در مسقط توقف کنند. در آنجا هم مارتین به جای استراحت، به عادت همیشگی خود، از پی مردم می‌شتافت و به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت. فعالیت‌های مارتین الف - اظهار نفرت و دشمنی نسبت به ایرانیان هنری مارتین در زمان اقامت در هندوستان، مردم هند را به چهار دسته مسلمانان، کاتولیک‌های وابسته به رم، بت‌پرستان و کافران تقسیم کرده بود و همه آن‌ها را چهار چهره از اهریمن به شمار می‌آورد. وی هنگامی که به ایران آمد، بر اساس همین باور تعصب‌آمیز، اظهار داشت که بیشتر سرشناسان خاورزمین آدم‌کش هستند. این بددلی هنری مارتین نسبت به همه انسان‌های غیر پروتستان، در مورد مسلمانان به شیوه‌ای چشم‌گیرتر، ژرف‌تر و گسترده‌تر خودنمایی کرده است تا جایی که آشکارا می‌گوید: من هنوز بر این باور هستم که سرشت انسانی، در پست‌ترین جلوه خود یک مسلمان است. و از خدا می‌خواهد که به‌زودی قلمرو نفرت‌انگیزشان نابود گردد. بدون‌شک ایرانیان مسلمان از جمله

مردمی بودند که هنری مارتین به‌ویژه نسبت به آنان ابراز بی‌زاری می‌کرد. وی درست یک ماه پس از ورود به ایران، یعنی در حالی که از میهمان‌نوازی گرم میزبان خود بهره می‌برد و هنوز تلخی‌های ناشی از رویارویی با روحانیان شیراز و تهران را هم نچشیده بود، در نوشته‌ای از سرزمین فارس و مردم آن یکسره اظهار بی‌زاری نموده است. ب - معرفی ویژه مارتین به ذی‌نفوذان ایرانی: هنری مارتین توسط ملکم به سرگور اوزلی، سفیر وقت انگلیس در ایران، معرفی شد. اسناد تاریخی به‌خوبی دشمنی این سه فرد را نسبت به ایران روشن کرده‌اند. مارتین خود به دشمنی اوزلی نسبت به ایران گواهی می‌دهد و اعتراف می‌کند اوزلی نیز همانند او از ایران یکسره بیزار بوده است. این پیوند تنگاتنگ میان کارگردانان سیاست انگلیس و نمایندگان رسمی کیش مسیح، به‌روشنی از یکی بودن خواست‌ها و آرمان‌های کلیسا و استعمار حکایت دارد و در واقع کلیسا و کارگزاران آن را جز به عنوان ابزار استعمار نمی‌توان به‌درستی شناسایی کرد. نامه‌ای که ملکم درباره هنری مارتین به اوزلی نوشت، در بردارنده نکات پرمعنی و مهمی است. ملکم در ظاهر در مورد خوی جدلی مارتین به اوزلی هشدار می‌دهد اما در واقع با یادآوری این نکته به اوزلی گفته است که مارتین به‌هرروی بساط بحث و جدل خویش را در ایران نیز خواهد گسترد و سیاست استعماری انگلیس در ایران باید در این زمینه به او یاری رساند. اوزلی به عنوان سفیر رسمی و بسیار توانای پادشاه انگلستان در دربار فتحعلی‌شاه، از موضع و نفوذ گسترده سیاسی و دیپلماسی خود برای کمک به آرمان هنری مارتین بهره‌برداری کرد. اوزلی حتی هنگامی که در شیراز بود و هنوز دوستی و یک‌رنگی فتحعلی‌شاه را به خود جلب نکرده بود - تاجایی که شاه به وی بنویسد در ایران به شیوه‌ای کار کن که گویی این کشور از آن تو است - مارتین را زیر حمایت خود قرار داد و به مارتین قول داد وی را به حاکم شیراز و دستیارانش معرفی نماید و به سود او توصیه کند و نیز فهرست پرس‌وجوهای مارتین درباره ایران و آنچه را که وی می‌خواست در ایران انجام دهد، با خود ببرد تا برای او راهنمایی‌هایی بسنده به‌دست آورد. اوزلی به مارتین وعده داد به گاه سفر او (مارتین)، برای وی نگهبان خواهد فرستاد. هنری مارتین از همکاری و دوستی نزدیک دیگر کارگردانان استعمار که تحت سرپرستی اوزلی در ایران کار می‌کردند، مانند موریه و دارسی نیز برخوردار بود. مارتین در نوشته‌های خود آشکارا به فعالیت‌هایش در هماهنگی با شبکه جاسوسی موجود در ایران اشاره کرده است. ج - فعالیت در شیراز: مارتین به محض ورود به شیراز، کار معمولی خود، یعنی به‌راه‌انداختن بحث‌های مذهبی را آغاز کرد. او با افراد گوناگون ایرانی، از روحانی و غیرروحانی، به جدل می‌نشست و در بحث‌های خود، به‌ویژه در خصوص نبوت پیامبر اسلام (ص) و اعجاز‌های او ایجاد تردید می‌کرد. سخن درباره «نبوت پیامبر اسلام» از جمله بحث‌هایی بود که با تجربه ملکم در ایران چندان بی‌پیوند نبود. ملکم و همراهانش در سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۶ ق) در راه بازگشت از ایران به سوی هند، در کرمانشاه به منزل آقامحمدعلی کرمانشاهی، عالم روحانی پرآوازه آن روزگار، رفتند. در آن گردهمایی، سخن از دین و آیین پیش آمد که دستاورد آن یک «رساله نبویه» بود که آقامحمدعلی برای ملکم و دوستانش به رشته نگارش درآورد. این که ملکم در یک نشست کوتاه با یکی از علمای برجسته ایران در یک گفت‌وگوی بنیادی مذهبی (مسئله نبوت) درگیر شد و او را به نوشتن رساله‌ای واداشت، آشکار می‌سازد که علمای آن روزگار هم به جدل و بحث‌های مذهبی با مخالفان اسلام بسیار دل‌بستگی و برای آن آمادگی داشتند؛ ضمن آن که ملکم هم به‌عنوان نماینده بانفوذ کمپانی هند شرقی انگلیس می‌خواست اصولاً پیامبری اسلام در سرزمین اسلامی ایران مورد پرسش و شک قرار گیرد و علمای ایران و خودبه‌خود مردم دیگر در این زمینه سرگرم بحث و جدل شوند. به نظر می‌رسد این روند، از دیدگاه ملکم، دست کم در بنیاد باورهای مذهبی برخی مردم سستی پدید می‌آورد و به‌هرحال، در مجموع برای سیاست کمپانی هند شرقی نه‌تنها بی‌زیان، بلکه پرسود بود. ملکم برای این که این رشته از گفت‌وگوها را در دل‌ها و مغزها زنده و فعال نگاه دارد، قول داد جواب آقامحمدعلی کرمانشاهی را از ولایت ارسال کند. آمدن هنری مارتین به ایران، با توجه به کمک ملکم به وی و نیز آگاهی ملکم از روحیه و روش جدلی او و به‌ویژه انتخاب همان مسئله نبوت از سوی مارتین و درگیر ساختن علما و مردم در این زمینه، به نظر می‌رسد با قول مذکور از سوی ملکم بی‌پیوند نبوده است؛ به‌عبارتی جواب ملکم از

ولایت انگلستان، همان اعزام هنری مارتین به ایران بود که ده سال پس از گفت‌وگوی ملکم با آقامحمدعلی کرمانشاهی رخ داد و به گفته خود ملکم، وی به ایران آمد تا کسانی را که در جمع شما نام خدا را عبث بر زبان می‌رانند، سر جای خود بنشانند. اینک مارتین به مردی نامدار تبدیل شده بود. او در ضمن تبلیغ‌گری‌های مذهبی و استعماری خود در شیراز، از گسترش فرهنگ غربی تحت عنوان جشن نوئل نیز خودداری نمی‌کرد. خود وی از یک جشن نوئل سخن می‌گوید که جعفرعلی خان - مرشد صوفیان - را نیز به مهمانی آن خوانده بود. مارتین در شیراز چنان زبانزد مردم شده بود که مقامات ملی از بیم تزلزل ایمان مردم، ناگزیر شدند آنان را به پایداری در یگانه دین و ایمان حقیقی‌شان ملزم سازند. خود مارتین در این زمینه ادعا می‌کند: بزرگان شهر و علما لحظه‌ای مرا آرام نمی‌گذازدند. دسته اول از روی حرمتی که برای موطنم دارند و دسته دوم از آن روی که به کار من علاقمندند، به سراغم می‌آیند. از آنجا که ایرانیان کمتر از هندوان تعصب دارند و مردمی کنجکاو نیستند، امیدوارم برای آنان منشأ خدمتی باشم. مارتین به هر شیوه که مناسب می‌دید، برای رسیدن به هدف خود اقدام می‌کرد. او حتی از به‌کاربردن حيله و نیرنگ ابایی نداشت. به‌عنوان مثال، باور همگانی در شیراز بر این شده بود که هنری مارتین به آنجا آمده است تا مسلمان شود ۱ به نظر می‌رسد این شایعه بر پایه ادعای خود هنری مارتین استوار بوده است؛ زیرا طبق نوشته آقامحمدرضا همدانی، مارتین از میرزاابراهیم خواسته بود بابتی از ابواب ادله و براهین مفید علم و یقین در اثبات نبوت حضرت خاتم‌النبین (ص) بنویسد که شاید بدین وسیله و تدبیر فایده توفیق تقدیر دامنگیر شده، وی را از بیداری تشکیک به شاه‌راه تحقیق رساند. د - مناظره با علمای شیعه هنری مارتین به این نتیجه رسیده بود که باید با علمای برجسته و مراجع تقلید شیعه نیز رویاروی شود و جدل کند و از آن رهگذر به آرمان خود در چارچوب سوداگری و سودگرایی استعمار انگلیس نزدیک شود. درنگ یازده ماهه هنری مارتین در شیراز سرآمد و با ترجمه فارسی خود از کتاب عهد جدید، که با همکاری یکی از ایرانیان انجام داده بود، راهی تهران شد تا نسخه‌ای از آن را به فتحعلی‌شاه دهد و از آن راه، انجیل فارسی خود را جاودانه سازد. وی در راه، یک هفته در اصفهان درنگ کرد. چنین می‌نماید که هنری مارتین و زندگی‌نامه‌نویسان غربی او پیرامون ادامه جدل و مناظرات مذهبی او با علمای اصفهان سخنی به میان نیاورده‌اند، ولی مفتون دنبلی - تاریخ‌گر ایرانی معاصر او - درحالی که از او با عنوان یوسف نام پادری یاد می‌کند، می‌گوید که مارتین به اصفهان آمد و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم و دین مسلمانی از فضلالی کرام به هم رسانید. محمد معصوم شیرازی نایب‌الصدر نیز، ضمن اشاره به حادثه و فتنه هنری مارتین پادری نصرانی، می‌آورد که وی در اصفهان نیز به مناقشه و معارضه با علمای اعلام و حکمای اسلام درآمد. نایب‌الصدر از جمله کسانی که با هنری مارتین گفت‌وگو کرده‌اند، حاجی اصفهانی را - که همان ملاعلی نوری اصفهانی است - یاد می‌کند. تنکابنی می‌نویسد که وی چند سال در خدمت آخوند ملاعلی نوری تلمذ نموده که مسلماً مدت آن نمی‌تواند درست باشد. هنری مارتین در راه خود به تهران، در شهر قم نیز درنگی بسیار کوتاه داشت و بر پایه برنامه‌ای که برای خویش برگزیده بود، کوشید از مجتهد برجسته سراسر ایران که روشن است منظور او میرزای قمی بوده، دیدن کند. ولی میرزا پاسخ داد که اگر مارتین کاری جدی دارد، می‌تواند به دیدن وی رود، و گرنه به سبب ناتوانی و پیری از دیدار پوزش می‌خواهد. هنری مارتین نشست‌هایی نیز با صوفیان شیراز داشت. وی با فردی به نام میرزا ابوالقاسم بحث و جدل کرده که به باور او بخشی بزرگ از مردم شیراز پنهانی یا آشکارا سربدو سپرده بودند. خود مارتین می‌نویسد که او با فرزند یکی از مجتهدان، که از مذهب خسته شده و به صوفی‌گری پناه آورده بود، بحث کرد. مارتین با صوفی نامدار دیگری به نام آقابزرگ به بحث و جدل پیرامون مسیحی‌گری پرداخت. چنین می‌نماید که هنری مارتین، با توجه به ستیز همیشگی میان صوفیان و مجتهدان، می‌کوشید ضمن ردّ مذهب رسمی ایران و نادرست‌انگاشتن باورهای صوفیانه، بنیاد باورهای پیروان مذهب رسمی و صوفی‌گری را به سود مسیحی‌گری مورد تأیید و حمایت استعمار انگلیس یک‌جا سست سازد. مارتین در همین پیوند، رساله‌ای نیز نگاشت که در آن، ضمن رد صوفی‌گری، کیش‌های موسی و عیسی را از حقیقت برخوردار دانست. ه - تأثیر فعالیت‌های مارتین در ایران: گرچه تلاش‌ها، مناظره‌ها و جدل‌های

مارتین نتوانست شمار چشم‌گیری از مردم ایران را به کیش مسیحی درآورد، اما او هنگامی که در تبریز بود (۱۸۱۲ م. ۱۲۲۷ ق)، از یک کنجکاو عمومی و بی‌مانند خبر می‌دهد که خود او در شهرهای تبریز، شیراز و دیگر جاها درخصوص انجیل برانگیخته بود. گزارش‌های گوناگون ناظران و برخی نویسندگان دوره‌های پس از مرگ مارتین نیز از تأثیر نسبی تلاش‌های او خبر می‌دهند. جوزف ولف (Joseph Wolf) - تبلیغ‌گر دیگری که در سال ۱۸۲۴ م. (۱۲۴۰ ق) به ایران آمد - درباره تلاش‌های مارتین نوشته است: چراغی که او در ایران برافروخت، هرگز خاموش نخواهد شد. در سال ۱۸۲۵ م./۱۲۴۱ ق. وزیر بریتانیا از تبریز این‌گونه پیرامون مارتین سخن گفته است: هنری مارتین اثری بر ایران گذارده است که هیچ شخص دیگری نمی‌تواند امیدوار باشد که به همان اندازه چنین کند؛ زیرا وی، نه تنها برای کاری که به عهده گرفته بود کاملاً مناسب بود، بلکه شاید نخستین روحانی مسیحی بود که نشان داد در هر دانشی که ایرانیان به حدّ اعلی آن را گرامی می‌داشتند، بر ایرانیان افضل است. نوشته‌ها و گفته‌های هنری مارتین، به‌ویژه ترجمه فارسی روان و شیوای او از عهد جدید و تلاش کارگزاران استعمار انگلیس در چاپ و پخش آن، هم رهبران مذهبی ایران و هم سیاستگذاران دربار قاجاری را دچار بیم و نگرانی کرده بود. از این رو پس از رسیدن دامنه تلاش‌های مارتین به پایتخت و دربار قاجار و کوشش‌های علنی سفیر انگلیس در راستای ترویج و پخش انجیل فارسی، هم دربار و هم رهبران بزرگ و پرآوازه مذهبی، به تکاپو افتادند. رهبران مذهبی با ابراز نگرانی عمیق از مسئله مارتین و به‌خاطر بیم از گسترش تزلزل در باور عمومی، به نگارش رساله‌های ضد پادری اقدام نمودند. و - سرانجام انجیل مارتین هنری مارتین درحالی که نامه سفارش از اوزلی برای دو تن از حاکمان ترکیه عثمانی را همراه داشت، در سال ۱۸۱۲ م. (۱۲۲۷ ق) در راه بازگشت به انگلیس در «توقات» ترکیه - درحالی که از بیماری و تب رنج می‌برد - در سی‌ویک سالگی جان سپرد. بیش از چهل سال پس از آن، در سال ۱۸۵۶ م. (۱۲۷۳ ق) بر مزارش به عنوان یک قهرمان، بنای یادگاری به پا کردند. اگرچه هنری مارتین نتوانست خود به دیدن شاه و یا ولیعهد او - عباس میرزا - برود تا انجیل فارسی‌اش را به آن‌ها تحویل دهد، اما بالاترین نماینده سیاست استعماری انگلیس در ایران، یعنی سرگور اوزلی مستقیماً و با دل‌بستگی فراوان، آرمان او را دنبال کرد. هم اوزلی و هم همسرش سخت به مارتین کمک کردند. اوزلی در همان هنگامی که در راستای سودگرایی استعمار انگلیس و به بهای ازدست‌رفتن سرزمین‌های ایران، به روس‌ها و الکساندر یکم خدمت می‌کرد، می‌کوشید تا مسیحی‌گری از گونه انگلیسی‌اش را به‌واسطه رایج‌ساختن ترجمه عهد جدید مارتین در ایران گسترش دهد. اوزلی ترجمه یاد شده را به شاه تقدیم کرد و از او فرمانی به مورخ ربیع‌الاولی ۱۲۲۹ (فوریه - مارس ۱۸۱۴) که نسخه‌ای از آن هم اکنون در موزه بریتانیا موجود است دریافت داشت. در بخشی از این فرمان آمده است: کتب انجیلی که به اجتهاد مرحوم پادری مارتین تفسیر و تأویل شده بود، به عنوان پیش‌کش از جانب آن عالی‌جنابان رسید و موجب حصول خشنودی و رضامندی خاطر همایون از ایشان گردید... از این پس واقفان حضور معدلت دستور را مقرر و مأمور خواهیم نمود که من اوله الی آخره تلاوت را در حضور اشرف نموده که مقروع سمع سمیع شود. لهذا باید آن عالی‌جنابان مراتب رضامندی خاطر همایون را به تمامی فضلا و محققین و عرفا و عموم اهالی ملت مسیحیه که متوجه اشتها و اجتهاد کتاب انجیل می‌باشند، اعلان و اعلام دارند و در عهد شناسند. حدود شش‌ماه پس از فرمان فتحعلی‌شاه، در بیستم سپتامبر ۱۸۱۴، اوزلی نامه‌ای به رئیس انجمن کتاب مقدس بریتانیا و کشورهای خارجی نوشت که نشان می‌دهد وی نسخه‌هایی از ترجمه فارسی کتاب مقدس را میان وزیران ایران نیز پخش کرده و به‌ویژه کوشیده است آن‌را به کسانی بدهد که به صوفی‌گری گرایش داشتند و خودبه‌خود از رهبران دین رسمی ایران ناخشنود و به گمان اوزلی از ضربه‌خوردن ولو موقتی و زودگذر آنان از سوی یک تبلیغ‌گر مسیحی خشنود بودند. اوزلی منتظر نشد تا انجمن کتاب مقدس درخصوص چاپ انجیل او تصمیم بگیرد. وی خود نسخه‌ای از ترجمه فارسی عهد جدید را به روسیه برد و آن را در سال ۱۸۱۵ م. (۱۲۳۰ ق) به کمک یکی از شاهزادگان روسی، که سرپرستی انجمن کتاب مقدس روسیه را بر عهده داشت، در شهر پترزبورگ به چاپ رساند. ۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. یحیی دولت‌آبادی که خود و پدرش از نوکران انگلیس و از مشروطه‌خواهان طرفدار انگلیس بودند،

در خصوص انگلیسی بودن ظل السلطان می‌نویسد: «انگلیسیان در تمام نقاط جنوبی، عوامل خود را به کار انداخته، که از جمله آن‌هاست ظل السلطان حاکم اصفهان و پسر او جلال‌الدوله حاکم یزد و جمعی از خوانین بختیاری که در اصفهان و اطراف اصفهان می‌باشند. ظل السلطان با انگلیسیان کاملاً مربوط است و مانند یک نوکر فرمانبردار به آن‌ها خدمت می‌کند، پسرش حاکم یزد هم به طریق اولی.» (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، تهران، عطار و فردوسی، چ ۶، ۱۳۷۱، ص ۳۷۱) ۲. ظل السلطان تشکیلات منظمی از قشون و سازو برگ نظامی به منظور اجرای منویاتش در سراسر حوزه وسیع حکومتش فراهم آورد. حمایت بیش از حد انگلیسی‌ها از او باعث شده بود ظل السلطان گاه حتی از دستورات شاه سرپیچی کند. با حمایتی که انگلیسی‌ها از وی نشان می‌دادند، ناصرالدین شاه کم‌کم به وحشت افتاد و در صدد محدود کردن قدرت او برآمد و به تحریک امین‌السلطان، یک ژنرال و صاحب‌منصب اتریشی را برای بررسی قدرت نظامی او روانه اصفهان کرد. (موسی نجفی، حکم نافذ آقانجفی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، صص ۱۳۴-۱۳۲)

غرب و اسلام ستیزی

مسئله استشراق به عنوان یک پدیده سیاسی علمی با تاریخی نه چندان کوتاه تاکنون مطرح است ولی تعریف جامع و مانعی از آن به عمل نیامده است بعضی‌ها استشراق را بررسی یک سلسله مفاهیم متداخل می‌دانند که در واقع نوعی علم است و موضوع آن تحقیق درباره جوامع شرقی از سوی اندیشمندان غربی است. موضوع سخن، مسئله غرب و اسلام ستیزی است. خوب این یک عنوان عام و ویژه ای است که نیاز به تفکیک دارد. بنده مسئله‌ای را که تاریخ درازی دارد و همیشه فعال بوده آن هم به صورت موجز خدمت دوستان عرض می‌کنم. استشراق در واقع یکی از ابزارهای اصلی غرب در اسلام ستیزی بوده و هست. مسئله استشراق به عنوان یک پدیده سیاسی علمی با تاریخی نه چندان کوتاه تاکنون مطرح است ولی تعریف جامع و مانعی از آن به عمل نیامده است بعضی‌ها استشراق را بررسی یک سلسله مفاهیم متداخل می‌دانند که در واقع نوعی علم است و موضوع آن تحقیق درباره جوامع شرقی از سوی اندیشمندان غربی است. بعضی‌ها آن را یک روش علمی برای شناخت نوع اندیشه‌های ایدئولوژی‌ها قومیت‌ها، ملیت‌ها و نژادهای شرقی دانستند و سرانجام هم گفتند استشراق یعنی شرق‌شناسی به مفهوم عام و مستشرقین افرادی هستند که در مورد اندیشه، تمدن و تاریخ اسلامی و شرقی به تعقیب (به تحقیق) می‌پردازند. این بخشی از تعابیری است که در زمینه استشراق و مستشرقین به عمل می‌آورند ولی «ادوارد سعید» اندیشمند فلسطینی الاصل آمریکایی، استشراق را نوعی ابزار برای شناختن شرق توسط غرب برای ادامه و استقرار سلطه استعمار و استثمار غربی‌ها مطرح کرده است. از این تعبیر استنتاج می‌شود که شرق‌شناسی یعنی اهتمام و توجه خاص به اوضاع شرق، کشف نظرها و اندیشه‌های ملل آن و بررسی اسرار و شرایط اقتصادی، منابع طبیعی و ثروتی آن، آگاهی از فرهنگ و تمدن و وضع فعلی، و کشف نقاط قوت و ضعف در راستای آماده‌سازی و مقدمه‌چینی برای سلطه استعمار غربی و حملات مذهبی تحت عنوان تبشیر مسیحی‌گری. در واقع این نوع شرق‌شناسی که مورد اهتمام همه و یا اکثریت قاطع مستشرقین بود، زمینه‌ساز اصلی سلطه سیاسی، اقتصادی فرهنگی و نظامی نیروهای غربی بر کشورهای شرقی به ویژه اسلامی بوده است. بعضی از دانشمندان این را به ۴ مرحله تقسیم کردند: ۱. مرحله استشراق مذهبی و رابطه آن با تبشیر ۲. مرحله نظامی و آثار جنگ‌های صلیبی و ... ۳. مرحله سیاسی و استعماری برای استشراق ۴. مرحله پدیده استشراق علمی و آکادمیک دور از مسائل مرحله اول: اوج مرحله اول پس از کشف ثروت عظیم علمی مسلمانان در قرن ۱۲ میلادی آنجلوس یا (در آندولس) از سوی اروپائیان آغاز شد. همین آگاهی آنان از علوم اسلامی باعث شد که به آنجلوس روی بیاورند. مرحله دوم، که باید آن را استشراق نظامی نامید با جنگ‌های صلیبی شروع شد. در این مرحله تبشیر نیز نقش اساسی را داشت ولی علی‌رغم آگاهی از موقعیت علمی مسلمانان سرکوب آن‌ها به هر نحوی مقدور بود کوشیدند و متأسفانه همکاری همه‌جانبه نیروی نظامی و گروهی تبشیری نقش

ویژه‌ای در سلطه تدریجی اعتبار غربی بر بلاد اسلامی آفریقا و گسترش اسلام‌ستیزی در آن منطقه داشت. مرحله سوم، پس از قتل عام‌های مسلمانان در جنگ‌های صلیبی استشراف سیاسی آغاز می‌شود در این زمان مستشرقین و مبشرین منابع اصل و معتبری در اختیار داشته و با ترجمه آن‌ها سخن به پیش برد کشور خود بخصوص مسیحیت و سازمان‌های سیاسی در اروپا نمود. مرحله چهارم، استشراف علمی شروع می‌شود نمی‌توان کلمه مستشرقین را در پژوهش‌های خود هدف علمی تاریخ دانست ولی می‌توان پذیرفت بعضی از آن‌ها در میان صفت صادق بودند اگر دچار اشتباه هم شدند ناشی از عدم آشنایی با اسلام و مسلمانان و یا به علت ندانستن کامل زبان ملت‌های شرقی و اسلام است به طور کلی می‌توان گفت یکی دو قرن پیش استشراف علمی و آکادمی در همه کشورهای غربی به وجود آمد. من یک پیشنهاد دارم و پیشنهاد هم علمی است و آن تشکیل جلساتی برای شناخت استشراف و مستشرقین و نیز مسئله تبشیر مسیحی‌گری در ایران است. من اغلب کشورهای عربی که رفتیم از الجزایر تا مصر کتاب‌هایی درباره تبشیر در کشور خودشان نوشته‌اند. تبشیر فی المصیر، تبشیر فی العربی، حتی التبشیر فی الخلیج به هر حال اگر برای تبشیر در ایران، سمینار یا پروژه‌ای تهیه کنند، من معتقدم که بحث ضروری و جالبی خواهد بود. سید هادی خسرو شاهی

سرگذشت اسپانیای اسلامی

زین العابدین قربانی در زمان خلافت «ولید بن عبدالملک» ارتش اسلام، به فرماندهی «طارق بن زیاد» از تنگه‌ای که آفریقا و اروپا را به هم نزدیک می‌کند و از آن روز به نام تنگه «جبل الطارق» موسوم شده وارد سرزمین اسپانیا گردید و کشور حاصل خیز و زیبای مزبور را که در اثر ظلم و ندانم کاری «رودریک» آخرین پادشاه سلسله «گوت‌ها» به ویرانه‌ای تبدیل شده بود، از چنگال جنایتکارانه «گوت‌ها» نجات بخشید. ارتش نجات بخش ۱۲ هزار نفری اسلام، در ۱۵ رجب سال ۹۲ هجری توانست با ابتکار خاصی، قوای دولتی اسپانیا را که بالغ بر صد هزار نفر بودند، شکست دهند و با استقبال گرم و پر شور مردم آن سامان، مواجه گردند. لشکر اسلام به هر نقطه‌ای که قدم می‌گذارند، مردم آن‌ها را با آغوش باز می‌پذیرفتند و برای آن‌ها آب و آذوقه فراهم می‌کردند و سنگرهای خود را یکی پس از دیگری خالی می‌نمودند. فلسفه این عمل نیز، برای کسانی که از جنایات و ستمگری‌های سلاطین «ویزیگوت» اطلاع درستی دارند، بسی واضح و آشکار است. «فیلپ حتی» شرق‌شناس معروف در همین زمینه می‌نویسد: «... به طور کلی می‌توان گفت اشغال اسپانیا از طرف مسلمانان، برای مردم، چندان مایه زحمت نشد و بار تازه‌ای به دوششان نگذاشت و بلکه به گفته «دوزی» فتح عرب‌ها برای مردم اسپانیا از بعضی جهات سودمند بود، زیرا نفوذ طبقه ممتاز را که اشراف و رجال دین، از آن جمله بودند، درهم شکست و وضع طبقات پائین را بهتر کرد و به مسیحیان زمین‌دار اجازه داد در املاک خویش، تصرف کنند و آن را به دیگران واگذارند، و این کاری بود که «ویزیگوت‌ها» روا نمی‌داشتند. رفتار مسلمانان با مردم اسپانیا دکتر «گوستاولوبون» می‌نویسد: «رفتار مسلمان‌ها با مردم اندلس، همان رفتاری بوده که با اهالی مصر و شام، نموده بودند. اختیار اموال و معابد و قوانین آن‌ها را به خودشان واگذار کرده و نیز آن‌ها را مختار نمودند که زیر نظر حکومت حکام و قضات هم‌کیش خود باقی مانده مطابق شروط چندی، سالیانه جزیه (مالیات سرانه) بدهند که مقدار آن در امر او اشراف یک دینار (۱۵ فرانک) و در دیگران نصف دینار بوده است و آن شروط هم به قدری سبک و سهل و ساده بود که مردم همه آن‌ها را بدون درنگ، قبول نموده و جز یک عده ارباب ثروت و مالکین گردن‌کش دیگر برای مسلمین ضرورتی باقی نماند که با آن‌ها مقابله کنند.» او در جای دیگر در کتابش اضافه می‌کند: «مسلمین در طول چند قرن، کشور اندلس را از نظر علمی و مالی به کلی منقلب نموده و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند، و این انقلاب، نه تنها در مسائل علمی و مالی بلکه در اخلاق نیز، بوده است. آن‌ها یکی از خصائل ذی‌قیمت و عالی انسانی را به نصارا آموختند و یا کوشش داشتند که بیاموزند و آن هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان بیگانه بوده است سلوک آنان با اقوام مغلوب تا این قدر ملایم بود که رؤسای اساقفه اجازه داشتند برای خود، مجالس مذهبی

تشکیل دهند، چنان که در «اشبیلیه» در سال ۷۸۲ میلادی، در «قرطبه» سال ۸۵۲ میلادی مجالس تحقیق و بررسی مذهبی دائر کرده بودند. از کلیساهای زیادی هم که در دوره حکومت اسلامی بنا شده، می‌توان پی برد که آن‌ها دیانت اقوام مغلوب را تا چه حد احترام می‌نمودند. عده زیادی از نصارا داخل دین اسلام شدند در صورتی که برای این کار ضرورتی در کار نبوده است. در حکومت مسلمین، نصارا و یهود، در حقوق با مسلمین شریک و برابر بوده و در دربار خلافت، می‌توانستند هر شغل و مقامی را دارا باشند.» ۶ «جواهر لعل نهرو» نخست وزیر سابق هندوستان، می‌نویسد: گناه بزرگ دیگری که برای عرب‌ها یا به عبارت اسپانیایی‌ها «موریسکوس‌ها» شمرده می‌شد این بود که آن‌ها نسبت به مذهب، با مدارا و سازش، رفتار می‌کردند! گناه خواندن چنین چیزی خیلی عجیب به نظر می‌رسد مع‌هذا در فرمانی که «آرشی بیشوپ» اسقف شهر «والانسیا» در سال ۱۶۰۲ صادر کرد و ضمن آن، دستور داد که «ساراسن‌ها (عرب‌ها) را از اسپانیا بیرون برانند، همین موضوع، مهم‌ترین گناه شمرده شده و به صورت «ارتداد و خیانت موریسکوس‌ها» تلقی شده است. با اشاره به این موضوع، می‌گویید که آن‌ها (موریسکوس‌ها) هیچ چیز را به اندازه «آزادی عقیده و وجدان» در تمام موضوع‌های مذهبی، مهم نمی‌شمردند، در صورتی که ترک‌ها و سایر مسلمان‌ها نمی‌گذاشتند اتباعشان، به آسانی از چنین آزادی بهره‌مند شوند!» به این ترتیب، اسقف «والانسیا» بدون آن که خودش خواسته و دانسته باشد، از «ساراسن‌های» اسپانیا تعریف و ستایش فراوانی کرده، عظمت فکر و تمدن آن‌ها را ستوده است، در واقع چقدر نظر مسیحیان اسپانیا، در این مورد از مدارا و سازش دور بود. ۷ «تمدنی بی‌نظیر مسلمان‌ها که در حدود هشت قرن، یعنی از سال ۹۲ هجری تا ۸۹۸ در کشور زیبای اسپانیا حکومت می‌کردند در این دوران آن چنان تمدنی به وجود آوردند که به قرار افزار دوست و دشمن در دنیا بی‌نظیر و نقطه تحول در تاریخ اروپا به شمار می‌رود. «جان برنترند» استاد زبان اسپانیایی در دانشگاه کامبریج، می‌نویسد: «هنگامی که قسمت اعظم اروپا از لحاظ مادی و معنوی گرفتار بدبختی و اضمحلال بود، مسلمین اسپانیا، تمدن با شکوهی ایجاد و وضع اقتصادی منظم و مرتبی به وجود آوردند. اسپانیای مسلمان رل قطعی و مهمی را در ترقی و نشو و نما صنایع، علوم، فلسفه و شعر، بازی کرده و در قرن سیزدهم کار به جایی رسید که نفوذ آن، بزرگ‌ترین دانشمندان و متفکرین اروپا را همچون «تماس اکیناس» و «دانت» تحت تأثیر قرار داد، پس باید اسپانیا را مشعل دار تمدن اروپا خواند» ۸ جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هندوستان از یکی از مورخان که تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته است نقل می‌کند: «مورها (عرب‌ها) آن حکومت حیرت‌انگیز «کوردووا» را به وجود آوردند که از شگفتی‌های قرون وسطی بود و در موقعی که سراسر اروپا در جهل و بربریت و جدال و زدو خورد، غوطه می‌خورد به تنهایی مشعل دانش و تمدن را روشن نگاه داشت که پرتو آن بر دنیای غرب می‌تابید». آن گاه خودش می‌افزاید: شهر قرطبه مدت ۵۰۰ سال پایتخت و مرکز این حکومت بود... قرطبه شهری بسیار بزرگ بود که یک میلیون نفر جمعیت داشت. این شهر به یک باغ بزرگ شباهت داشت که طول آن در حدود ۲۰ کیلومتر بود و حومه آن، در حدود ۴۵ کیلومتر می‌شد، گفته می‌شود که ۶۰/۰۰۰ کاخ و قصر و منزل پر شکوه و ۲۰۰/۰۰۰ خانه کوچک‌تر در این شهر بود و ۸۰/۰۰۰ مغازه و دکان و ۳۸۰۰ مسجد و ۷۰۰ گرمابه عمومی داشت. ممکن است که این ارقام اغراق‌آمیز باشد اما لاقلاً تصویری از این شهر، برای ما به وجود می‌آورد. در این شهر کتاب‌خانه‌های فراوان وجود داشت که معتبرترین و مهم‌ترین آن‌ها کتاب‌خانه سلطنتی امیر بود که ۴۰۰/۰۰۰ نسخه کتاب داشت. دانشگاه قرطبه در سراسر اروپا و حتی در آسیای غربی مشهور بود و مدارس مجانی و رایگان برای فقیران نیز بسیار زیاد بود. یکی از مورخان می‌گوید که: اسپانیا تقریباً همه کس خواندن و نوشتن را می‌دانست در حالی که در اروپای مسیحی صرف نظر از طبقه روحانیان مذهبی حتی اشخاصی که از عالی‌ترین طبقات هم بودند در جهل کامل به سر می‌بردند.» ۹ فیلیپ حتی در همین زمینه ادامه می‌دهد: «در قرطبه میل‌ها راه، سنگ فرش بود که از خانه‌های دو طرف روشنی می‌گرفت، در صورتی که لندن و پاریس حتی هفت قرن پس از آن تاریخ، چنین وضعی نداشت. قرن‌ها بعد اگر کسی جرأت می‌کرد و در یک روز بارانی پاریس، از آستانه خانه بیرون می‌شد تا قوزک به گل می‌گرفت، موقعی که دانشگاه آکسفورد نظر می‌داد که استحمام، یک رسم بت‌پرستی است،

نسل‌های متوالی از دانشوران قرطبه از استحمام در حمام‌های مجلل بهره‌ور شده بودند...» ۱۰ «دوروتی لودر» درباره تمدن و مردم اسپانیای آن روز، می‌نویسد: «... علاقه جدید ساراسن‌ها (عرب‌ها) به هنر، احترامشان به علم و ملایمت و اغماضشان درباره مذهب دیگران اسپانیا را به صورت یک کشور متمدن و خوش ذوق در آورد...» ۱۱ و ۱۲ حال باید دید که بعد از پیروزی مسیحیان بشر دوست! بر این کشور متمدن چه بلایی بر سر این کشور آمد؟ و چگونه ملت صلح دوست! با مردم آن سامان که حق حیات به گردن آن‌ها و مردم اروپا داشتند رفتار نمودند؟ و ما این بحث خواندنی را که نشان دهنده میزان آزادی مذهبی در پیروان مسیح است در شماره آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه طارق و اسپانیا ۲. دائرة المعارف قرن بیستم، ج ۱، ص ۶۵۷. ۳. تاریخ عرب، ج ۲، ص ۶۳۸. ۴. تاریخ عرب، ج ۲، ص ۶۵۴. ۵. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۳۲. ۶. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۴۵. ۷. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۴۱۷. ۸. میراث اسلام، ص ۱۵۲. ۹. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۴۱۳. ۱۰. تاریخ عرب، ج ۲، ص ۶۷۳. ۱۱. سرزمین و مردم اسپانیا، ص ۳۹. ۱۲. برای اطلاع بیشتر از عظمت مسلمین در اسپانیا مراجعه شود به همین نام که به وسیله ژوزف ماک کاپ نوشته شده است.

روزی روزگاری

روزی روزگاری سیاه مشق‌های شبانه یک نویسنده نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال تاریخ نشر: ۱۳۸۵ ناشر: هلال «ای عزیز! ابر سنگینی سراسر آسمان را پوشانده، روزهای زیادی است که دل این آسمان فراخ گرفته، چون دل من. انا، دریغ از نمی‌اشک که بر زمین بچکد. دهان زمین بازمانده، جمله پرنده‌ها لب تشنه به انتظار باریدن نشسته‌اند انا، هیهات! خبری نیست که نیست! این همه بخیلی آسمان بر زمین را کسی به خاطر نمی‌آورد! زمین باروری خود را از داده، بوته‌ها و علف‌هازارها زرد و رنگ و رو رفته شده‌اند آب اندکی هم که از سال‌های دور در دل زمین مانده بود، آنقدر پایین نشسته بود که به این سادگی دست دیارالبشری بدان نمی‌رسد...» متن فوق گوشه‌ای بود از کتاب «روزی روزگاری»، این اثر که سیاه مشق‌های شبانه نویسنده است دارای متنی جذاب، روان و خواندنی است به عبارتی می‌توان آن را دلنامه‌ای صمیمی نامید. بنا به گفته خود نویسنده، اسماعیل شفیعی سروستانی، می‌توان این دلنوشته‌ها را کویریات نامید وی در "، به جای مقدمه "می‌گوید، «کویریات حاصل بی‌خودی‌اند. ولی پیراسته از هر لون و تعلق، جویای همدلی صمیمانه، بی‌تعلق و بی‌ما به ازاء؛ تا آنچه را نهفته می‌دارد بنماید. کویریات نشر نیست. نظم هم نیست و با استدلال عقل بوالفضول بیگانه است. حاصل تنهایی و خلوت انسانی کویری است در شبی از شبهای پاییز.» «روزی روزگاری» اثری است در خور توجه، که به سال ۱۳۸۵ توسط نشر هلال به زینت طبع آراسته شد. این کتاب ۱۲۰ صفحه‌ای شامل فصول مختلفی است. عناوین برخی از آنها را نام می‌بریم: کویریات وقتی باران نبارید روزی روزگاری آن پیر آن رسول تظاهر و تحکم پیر جنگی محبت بی‌مابه‌ازاء ... علاقمندان جهت تهیه کتاب می‌توانند مبلغ کتاب را به شماره حساب سیبا ۰۱۰۱۷۱۱۷۲۰۰۰۱ بانک ملی شعبه فخر رازی (کد ۸۶) در وجه موسسه فرهنگی موعود واریز و اصل فیش را همراه با آدرس دقیق و شماره تلفن به آدرس تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵ ارسال فرمایند. کتاب مورد نظر از طریق پست ارسال خواهد شد. دوستان تهرانی در صورت تماس تلفنی کتب را از طریق پیک در یافت خواهند نمود.

من منتظرم

مصطفی پورنجاتی همه در جست‌وجوی کوی تواند، بی آن‌که خوب تو را شناخته باشند. همه در هوای روی بهارند؛ بی آن‌که از غصه زمستان، به تنگ آمده باشند. همه در غربت شب، خوابیده‌اند، بی آن‌که از صدای خروس سحری سراغ بگیرند. پهنای شهر را وجب به وجب، گام به گام، کاویده‌ام. از نردبان‌های کوتاه و بلند مذاهب و مکتب‌ها، ایسم‌ها و فلسفه‌ها، از همه عبور کرده‌ام.

رفته‌ام، فرو افتاده‌ام، برخاسته‌ام و خسته‌ام. می‌گویند تو گشایشی. فرج تویی. این گشایش باید شبیه یک گلستان باشد، پر از جوانه‌های صداقت. جایی برای تبسم بی‌دغدغه. من منتظرم؟؟؟. قصه شوق، محال است به تقریر آید. کسی چه می‌داند راز رسیدن در دل یک مشتاق که مهجور مانده است چیست؟ کسی چه می‌داند جز دل روشن تو؟! ما از رفتن، تمنای رسیدن داریم و کوی مهدی خدا، انگار نزدیک است؛ زیر پلک یک ندبه، روی آواز یک سجاده و بر بلندای شکفتن یک صبح آدینه. از رو به روی خانه کعبه، صدایمان زده‌ای که: من گنجینه خدایم؛ اوج آرزوهای دیرینه، با سیرتی شبیه محمد(ص)، با شوری به وسعت دل‌تنگی و با جشنی از جنس خوش‌بختی؟؟؟. عدالت، میوه درخت ظهور است که با دست‌های نیرومند و آسمانی تو غرس می‌شود. عدالت، یعنی برآمدن و تاییدن ماه برای همه چشم‌ها؛ حتی ناینهاها و شب‌پره‌ها. نزدیک‌تر می‌شوی، قرآن می‌خوانی و لبخند می‌زنی. من همان رؤیای صادق‌ام که در قلب خدا تعبیر شد و اینک تعبیر رؤیای خدا در سرزمین سوخته انسان؟؟؟. از تولد حرف می‌زنی. تولد دوباره روزی‌های معنوی و مادی. تولد دیگرباره جان‌های عاشق سرفرازی. مکث دیدار و زیبایی بر دشت خشک بی‌کسی و تنهایی. حضور پیوسته باران بر کام‌های تشنه ابدی. از راه می‌رسی، بیدار می‌شویم، راه می‌رویم و همه سرزمین‌های نرفته دانش و اندیشه، در کنار خاک پای تو، بر ما مکشوف می‌شود. به جزای ستم‌ها که بر خلائق مظلوم؛ آوار گشته بود. بر سر ظالمان، غضب می‌باری و شیوه نوازش را ترویج می‌کنی. در انتظار تویم!

نجم الثاقب، یک آسمان ستاره

معرفی میراث مکتوب مهدوی عبدالحسن ترکی اشاره: در پی معرفی متون مهم مهدوی (ع) و آشنایی هر چه بهتر و بیشتر با این آثار گرانسنگ، این بار به سراغ نجم‌الثاقب علامه نوری(ره) می‌رویم، و دست در دست مؤلف، با گشتی در این گلشن، با دامنی از گل‌های روح‌پرور به یاد امام منتظر(ع) لحظاتی را سپری می‌کنیم. نجم‌الثاقب، یکی از چند کتاب مهم به زبان فارسی در موضوع مهدویت است که سهم زیادی در آشنایی فارسی‌زبانان با امام زمان (ع) دارد. این کتاب به قلم محدث نوری به سفارش میرزای بزرگ شیرازی، از سر ارادت و اخلاص، با هدف رفع تردیدها و شبهات و ترویج و تبلیغ مبانی مهدویت و متوجه ساختن دل‌ها به واپسین حجت خدا (ع) نگاشته شده است. محدث نوری که در این مقال مختصر به زندگی و آثار وی اشارتی رفته، از سلسله عالمان پرشوری است که وظیفه استحکام معنوی با ساحت مهدوی را یک تنه بر دوش کشیده و با یاری حضرت حق و عنایت امام عصر(ع) توانسته است به تألیف سه کتاب در این عرصه دست یازد. در این نوشته کوشش شده در ضمن آشنایی با مؤلف و مقامات معنوی و مکاتب علمی او - به دور از اغراق - گزارشی از موضوع کتاب نیز ارائه گردد. نگاهی به زندگانی محدث نوری حاج میرزا حسین نوری طبرسی معروف به حاجی نوری، محدث نوری و علامه نوری از عالمان بنام ایران در سده گذشته - عهد قاجار - است. نام وی به سبب تألیف کتاب گرانسنگ مستدرک وسائل‌الشیعه در ردیف و شمار مصنفان طراز اول شیعه همچون: کلینی، صدوق، شیخ طوسی، علامه مجلسی، فیض کاشانی و شیخ حرّ عاملی بر تارک تاریخ می‌درخشد. اهل فن و فضل، کار کارستان او، یعنی تألیف مستدرک را تکمیل‌گر کار عظیم این بزرگان شمرده‌اند. این اثر دستمایه و ابزار دست فقیهان و مجتهدان در حوزه‌های علمی شیعی است. علامه نوری در هجده شوال المکرم سال ۱۲۵۴ ق. در قریه یالو از شهرهای نور - مازندران - در دودمانی دیندار و دانش‌دوست به دنیا آمد. پدرش (آیت‌الله میرزا محمدتقی) از بزرگان عالمان و مجتهدان و رؤسای مذهبی وقت خود بود که شرح حال و آثار قلمی‌اش در تذکره‌ها و تواریخ و تراجم آن عهد و بعد از آن مذکور و موجود است. از پدر دانشور وی که بگذریم علامه دارای چهار برادر دانشمند نیز بوده که همگی به لحاظ سنی از او بزرگ‌تر و تمامی از فضلا و مدرّسین محسوب شده، بعد از پدر دارای مرجعیت علمی و عهده‌دار شریعت آن سامان بوده‌اند اما هیچ کدام به شهرت و جامعیت وی نرسیده‌اند. میرزا هنوز هشت سالی بیش نداشت که «سایه پدر برفتش ز سر» و یتیم شد. وی در زندگی خودنوشت خود از این حادثه تلخ چنین یاد

می‌کند: «در حالی که هشت سال داشتم، پدرم در گذشت و من سال‌ها بدون مربی ماندم...». در این اوان لطف خداوندی شامل حال وی شده آشنایی و ملازمت با عالمی خودساخته او را مانند نیاکانش در مسیر دین و دانش قرار می‌دهد. این عالم که محدث نوری او را می‌ستاید، کسی جز محمد علی بن آقا زین العابدین محلاتی نیست. محدث پس از کسب مقدمات به تهران سفر می‌کند و در آنجا در درس آیت‌الله عبدالرحیم بروجردی - پدر زن خود - حاضر شده، پس از چندی برای سیراب شدن از جام ولایت علوی و تقویت بضاعت علمی خود و استفاده از حوزه هزارساله نجف آهنگ آن سامان می‌کند. در نجف نخست به حضور عالم بزرگ «شیخ عبدالحسین تهرانی» معروف به «شیخ العراقین» رسید. گمشده خود را در وجود این عالم ربّانی جست و عمیقاً تحت تأثیر این فقیه بزرگ قرار گرفت و تا پایان عمر ایشان، در کنار وی ماند و اولین اجازه خود را از ایشان دریافت کرد. علامه نوری پس از درگذشت استاد خود به مرجع بلند آوازه شیعی، میرزای بزرگ شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو، پیوست و از ملازمان و همراهان خاص او گردید. وی همراه با ایشان بیست و دو سال در سامرا اقامت می‌گزیند و از معتمدان و مقربان ایشان می‌شود. «اعتماد السلطنه» در شرح حالی که در زمان حیات محدث نوری در المآثر و الآثار نگاشته درباره این اعتماد و اطمینان آورده است: «این عالم عامل و فقیه فاضل ... در آستان نایب‌الامام حاج میرزا حسن [شیرازی] بسیار موفق و معتمد و مؤمن است». ۶ علامه به خاطر همین اعتماد و تقرّب عهده‌دار مسئولیت‌های چندی در اداره حوزه علمیه و رسیدگی و پرداخت بخشی از شهریه‌ها و تشکیل مجالس مهم در آن بیت شریف، از ناحیه میرزای شیرازی بوده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در این باره می‌نویسد: «او نزد سید مجدد (میرزای شیرازی) به اندازه‌ای مقرب و دارای رتبه و مقامی نزدیک بود که [میرزا] ایشان را به اسم نمی‌خواندند، بلکه با عنوان (حاج آقا) مورد خطاب قرار می‌دادند و این از روی احترامی بود که برای ایشان قائل بودند...» ۷ (محدث نوری) بر اثر پشتکار و جدّیت در تحصیل توانست به خوبی بدرخشد و از تعدادی از بزرگان و فقیهان به اخذ اجازه اجتهاد مفتخر شود که در این مکان به چند نفر از برجستگان ایشان اشاره می‌شود: (۱) آیت‌الله عبدالحسین تهرانی (شیخ العراقین)، (۲) استاد فقهاء و مجتهدان شیخ مرتضی انصاری، (۳) مرجع بلند پایه شیعی میرزای بزرگ شیرازی، (۴) استاد معروف اخلاق و سلوک و صاحب کرامات، ملا-فتحعلی سلطان آبادی... شاگردان محدث نوری از حوزه پربار و عالم پرور محدث، شاگردان فراوانی برخاستند که در بعضی از کتاب‌های تراجم تعداد مشاهیر ایشان را تا شخصت نفر نگاشته‌اند، که در این جا از باب «مُشت نمونه خروار» و «اندکی از بسیار» به چند تن از شاگردان شایسته و دانش‌آموختگان برجسته اشاره می‌رود: (۱) محدث نامی حاج شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح‌الجنان و سفینه‌البحار و ... (۲) کتاب‌شناس بزرگ و علامه سترگ حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (۳) شهید مشروطه مشروعه آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، که خواهرزاده و داماد محدث نوری هم بوده است (۴) مرجع بزرگوار تقلید جناب سید ابوالقاسم دهکردی (صاحب منبر الوسيله) که صاحب اجازه بسیاری از بزرگان مانند امام خمینی و آیت‌الله بروجردی، بوده است، و علامه محمد جواد بلاغی و آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی (صاحب عبقری‌الحسان درباره امام زمان (ع)) و جمعی دیگر از فقیهان نام‌آور. آثار محدث نوری محدث، از سلسله دانشوران و فرزاندگانی است که وجود خود را یکسره وقف دانش و دانایی کرده و چیزی جز تحقیق و تعلیم و تدریس در قاموس آنان نمی‌گنجیده است. در این باره داستان‌های آموزنده فراوانی از جدّیت و کوشایی در خرید و جمع‌آوری کتب و نسخ خطی از ایشان نقل شده که برای دانشجویان و طلاب جوان سخت آموزنده و شورآفرین است. در پرتو توفیقات الهی، و همین سخت‌کوشی‌ها بود که علامه نوری توانست آثاری ارجمند را در حوزه‌های مختلف روایت، رجال، تراجم و... از خود بر جای نهد که محل رجوع دانشمندان بعد از خود گردد. از حاجی نوری بیش از سی عنوان کتاب باقی مانده که برخی از آن‌ها مانند مستدرک - که پیشتر به آن اشاره شد - خود بیش از ده جلد است. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره استاد خود می‌نویسد: «در کرامت ایشان همین بس که آثاری را از خود بر جای نهاد که در حسن نظم و جودت تألیف (= نیک نگارشی) چشم‌زمان، نظیری برای آن‌ها ندیده است». ۸ به جاست اکنون که به شمه‌ای از مکان‌ت علمی علامه اشارت رفت اندکی هم به بعد عملی، سلوکی و

اخلاقی ایشان نیز پرداخته شود که در این ارتباط توصیفات و تعبیرات دو تن از شاگردان ایشان - یعنی علامه تهرانی و محدث قمی - بهترین شاهد و گواه است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در نقباء البشر درباره استاد خود آورده: «قلم در دست می‌لرزد هنگامی که این اسم - محدث نوری - را می‌نویسم، اندیشه مرا نگاه می‌دارد وقتی که خود را آماده نوشتن شرح حال استاد می‌بینم، گویی پس از پنجاه سال فراق و جدایی او را با همان شکل همیشگی می‌بینم و در برابر مقام و جلال او احساس خشوع دارم و از هیبت او لرزه بر اندامم می‌افتد و این امر عجیبی نیست، چرا که اگر شرح حال کسی دیگر را می‌نگاشتم برای من آسان‌تر بود، اما چه کنیم که شرح حال یکی از قهرمانانی را می‌نویسم که زندگانی و آثار خیر آنان محدود به حیات ایشان نیست در مورد چنین توجیهی برای نوشته خود نمی‌یابم جز آن که به قصور خود از ادای حق آن بزرگوار اعتراف کنم.» علامه تهرانی همچنین در مقدمه‌ای که بر مستدرک نوشته درباره محدث نوری می‌نگارد: «شیخ نوری، یکی از نمونه‌های سلف صالح (= پیشینیان پاک) بود که وجودشان در این عصر بسیار کمیاب است. او با خصوصیات ویژه‌ای ممتاز بود و از آیات عجیب خداوندی به شمار می‌رفت... شاید عده‌ای گمان کنند که من در حق او اغراق کرده‌ام و در بیان زندگانی و شخصیت او زیاده‌گویی روا داشته‌ام، اما من در خصوص او جز مختصری از آنچه در ایام معاشرت با وی از او دیده‌ام ننوشته‌ام و خداوند بر آنچه که می‌گویم شاهد است. به تحقیق که من او را عالمی ربّانی و الهی دیدم.» ۹. محدث قمی نیز با اعتراف به قصور خود در ادای حق مطلب این چنین به ترسیم و تصویر مقامات معنوی استاد خود می‌نشیند: «استاد بلند مقدار و بزرگوار، ستون بلند پایه پایدار، خاتم فقیهان و محدثان، ابر پر بار دانش، دریای ناپیدا و بی‌کرانه، بیرون کننده گنج‌های اخبار و زنده کننده روایات و آثار، محدث نوری، او جامع و در بردارنده همه فضیلت‌ها و شرافت‌ها بود و دست یازنده به اوج خیرها و خوبی‌ها، در هر دانشی به گوهر و حقیقت آن رسیده بود اما در فن حدیث و شناخت رجال و اشراف و احاطه او به اقوال و آگاهی وی از دقائق آیات و نکات اخبار تا بدان جا بود که خرده‌ها را از چگونگی استخراج گوهر اخبار از دل گنجینه‌های آن متحیر می‌ساخت. سبحان‌الله! از فزونی آگاهی و تبصر عمیق او در علوم و اخبار و سنت و آثار. [استاد ما] در گذران لحظات عمر خود بسیار صرفه‌جو و بخیل بود، او لحظه‌ای از مدت عمر خود را بیهوده تلف و تباه نمی‌کرد بلکه نهایت بهره‌گیری از آن می‌کرد. او یا مشغول جمع‌آوری اخبار پراکنده اهل بیت (ع) بود یا مشغول ذکر و تلاوت قرآن و نماز و نوافل. به انجام همه مستحبات اهتمام و مراقبت داشت. نماز و قیام در شب از وی فوت نمی‌گردید. با رفتار نیکش دعوت‌گر مردم به سوی خدا بود. دیدار با او خدای را به یاد می‌آورد و سخن او بر دانش آدمی می‌افزود و عمل وی به آخرت ترغیب می‌کرد و برمی‌انگیخت...» ۱۰. ماه در محاق سرانجام محدث نوری پس از عمری سراسر عبادت و خدمت، تحقیق و تدریس، و تعلیم و تألیف در شب چهارشنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۰ق (یکصد و هشت سال پیش) مصادف با شهادت امام هادی (ع) در سن ۶۶ سالگی در نجف اشرف از دنیا رفت و طبق وصیت خود او در صحن مطهر حضرت شاه ولایت پناه امیرمؤمنان (ع) در ایوان سوم از ایوان‌های شرقی باب القبلة به خاک سپرده شد. محدث قمی از این حادثه تلخ چنین روایت می‌کند: «مصیبت وی بر عموم مسلمانان، خصوصاً بر این دعاگو که نزد ایشان حکم فرزند را داشتم چنان تلخ گذشت که هنوز تلخی و مرارت آن را در کام خود احساس می‌کنم و بر فقدان آن جناب بسی تأسف می‌خورم و سزاوار است که بگویم: «پس از او چون ماهی در خشکی و صحرا، و چون برف در سوز گرما زیستم.» ۱۱. نمی‌توان دفتر عمر علامه نوری را در همین جا فرو بست و به نکته‌ای ضروری و بایسته اشارت نکرد و آن این که: آنچه تاکنون درباره محدث نوری نوشته آمده به معنای «مطلق انگاری» و «معصوم پنداری» ایشان نیست. کارنامه او نیز مانند هر فرد غیر معصوم دیگری خالی از نقاط تأمل برانگیز نمی‌باشد. چنانچه «فصل الخطاب» وی ایرادات و اشکالاتی دارد که بر اهل آن پوشیده و پنهان نیست. ۱۲. به قول استاد شهید مرتضی مطهری (ره): «محدث نوری دارای حافظه‌ای قوی، و مرد با ذوقی بوده است و بسیار با شور و حرارت و با ایمان [می‌باشد] گو این که این مرد بعضی از کتاب‌ها را نوشت که در شأن او نبود و علمای وقت هم او را ملامت کردند، ولی معمولاً کتاب‌هایش خوب است.» ۱۳. البته طرح این مسائل نباید بهانه انکار خدمات دینی و تألیفات ارجمند علمی او، و

داوری‌های غیر منصفانه در حقّ شخص وی گردد. آثار محدث نوری در حوزه مهدی پژوهی از علامه نوری سه کتاب پیرامون مهدویت و شناخت و معرفت امام عصر (ع) بر جای مانده است که نشان‌گر عشق و علاقه فراوان وی به امام زمان (ع) و تحقیق و پژوهش در این عرصه است؛ دوتای آن‌ها به زبان‌های عربی و یکی به زبان فارسی است که در این جا به دو کتاب اول به اختصار اشاره می‌شود اما به کتاب سوم که موضوع همین مقاله است مشروح‌تر پرداخته می‌گردد. ۱. *جَنَّةُ الْمَأْوَى فِي مَنْ فَازَ بِلِقَاءِ الْحَجَّةِ فِي الْغَيْبَةِ الْكُبْرَى* این اثر به *جَنَّةُ الْمَأْوَى* معروف است و اولین کتاب حاجی نوری در این موضوع است. این کتاب به زبان عربی می‌باشد و مؤلف آن را در تکمیل جلد سیزدهم بحارالانوار علامه مجلسی (ره) نگاشته است. در این کتاب ۵۹ داستان درباره ۵۹ تن از نیک‌بختان آورده شده که در زمان غیبت کبری به حضور آن بزرگوار شرفیاب شده‌اند. این کتاب را نخست «حاج محمدحسن امین الضراب» همراه با جلد سیزدهم بحارالانوار، در سال ۱۳۰۵ ق به چاپ رسانیده و بار دیگر به تصحیح «میرزا موسی تهرانی» در سال ۱۳۳۳ ق در تهران به چاپ رسیده است. ۹. محدث نوری در مقدمه *نجم‌الثاقب* آن را به منزله مستدرکی بر باب ۲۳ جلد غیبت بحارالانوار (جلد سیزدهم) می‌داند. ۲. *كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار* (ع) (پرده‌گشایی از رخسار یار غائب از نظر) این اثر ظاهراً آخرین تألیف وی در این موضوع است. مؤلف در مقدمه *نجم‌الثاقب* که به مناسبت به *جَنَّةُ الْمَأْوَى* اشاراتی دارد از کشف الاستار سخنی به میان نمی‌آورد لذا می‌توان دانست که این کتاب، بعد از آن دو تألیف شده است. مرجع معظم تقلید حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی در مقدمه منتخب‌الآثر آن‌جا که منابع شیعی را در این حوزه معرفی می‌کند این کتاب را نیز بدون مشخصات ذکر می‌کند و گاهی در کتاب خود نیز از آن اقوالی را می‌آورد. هم‌چنین دانشمند تازه در گذشته مرحوم علی دوانی در کتاب دانشمندان عامه و مهدی موعود درباره کشف الاستار آورده: «محدث عالی مقام حاج میرزا حسین نوری در کتاب کشف الاستار که آن را در اثبات وجود حضرت حجت (ع) و موضوعات آن تألیف کرده با استفاده از دو کتاب *ینایع الموده* و *استقصاء الافحام* نام ۴۰ تن از علمای عامه را برده که در خصوص آن حضرت (ع)، داد سخن داده‌اند». ۱۵. اما ایشان نیز متأسفانه مشخات کامل کتاب را ذکر نمی‌کند و تنها به آن اکتفا می‌نماید. ۳. *نجم‌الثاقب* این اثر که نام کامل آن *نجم‌الثاقب فی احوال الامام الغائب* است، دومین کتاب علامه در موضوع مهدویت و به زبان فارسی می‌باشد. این کتاب - چنانچه در مقدمه به آن اشاره شده - به درخواست میرزای شیرازی شیرازی نگاشته شده است. وی با شناخت از دانش و صلاحیت علمی علامه نوری از وی می‌خواهد که کتابی درباره آن حضرت (ع) به زبان فارسی بنویسد و حاجی نوری در پی اجابت این درخواست در کمتر از سه ماه *نجم‌الثاقب* را می‌نگارند. مؤلف داستان گفت‌وگوی خود با میرزا را در این ارتباط در مقدمه *نجم‌الثاقب* چنین آورده است: چندی پیش جناب مستطاب حاج میرزا حسن شیرازی با من مشورتی کرد و نظر ایشان بر این تعلق گرفت که کتاب *کمال‌الدین* به فارسی ترجمه شده و در میان اهل ایمان انتشار یابد [در پاسخ] من عرضه داشتم که جناب عالم فاضل سید علی اصفهانی معروف به (امامی) - شاگرد علامه مجلسی - آن را ترجمه کرده ... هم‌چنین بعضی از فضیلات معاصر از سادات شمس‌آبادی اصفهان آن را ترجمه کرده‌اند و ترجمه دوباره آن رنج بی‌فایده‌ای است. جناب میرزای شیرازی از این اندیشه منصرف گشتند تا این که در ماه شعبان گذشته (۱۳۰۳ ق) شبی ایشان، مجدداً سخن از تألیف کتابی درباره آن حضرت به میان آورده و سرانجام فرمودند: «بهرتر آن است که مستقلاً کتابی در این باب نوشته شود و شخص شما برای این خدمت شایان، شایسته هستی». بنده معروض داشتم: «فعلاً مقدمات اقدام این امر خطیر فراهم نیست امّا سال گذشته رساله‌ای به نام *جَنَّةُ الْمَأْوَى* نوشتم و در آن [شرح احوال] کسانی را که در عصر غیبت کبری خدمت امام عصر (ع) رسیده‌اند، جمع‌آوری کردم و این غیر از کسانی است که در جلد سیزدهم بحارالانوار ذکر شده‌اند، اگر مصححت می‌دانید *جَنَّةُ الْمَأْوَى* را ترجمه و مطالب موجود در بحارالانوار را نیز به آن بیفزایم تا کتاب خوبی از کار درآید. میرزا این نظر را پسندید و فرمود: «تنها بر این مطالب اکتفا نشود بلکه اندکی از حالات آن جناب نیز به آن افزوده گردد، هر چند که به ایجاز و اختصار باشد». من نیز از بارگاه ملکوتی امامین عسکریین (ع) به خاطر حقّ همسایگی در خواست کمک کردم و بحمدالله از

برکت آن جایگاه در اندک زمانی (نزدیک به سه ماه) این خدمت به انجام رسید و نام این گرامی‌نامه را نجم‌الثاقب گذاشتم. ۱۶ چنان‌چه خود مؤلف در مقدمه اشاره کرده‌اند نجم‌الثاقب ترجمهٔ جنه‌المأوی با افزوده‌هایی می‌باشد. بعد از اتمام کتاب، مرحوم میرزای شیرازی در تقریظی بر کتاب آن را چنین می‌ستاید: کتابی است در نهایت تمامیت و حسن تربیت و جودهٔ تهذیب که در نظر ندارم [کتابی] در این باب به این خوبی نوشته شده باشد. مراجعه به این کتاب در رفع شبهه و تصحیح عقیده بر متدینان لازم است تا انشاءالله از لمعان (= تابش) انوار هدایتش به سر منزل ایمان و ایقان (= یقین) و محل امن و امان برسند. ۱۷ معرفی نجم‌الثاقب در این جا جهت آشنایی و آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان گرامی موعود، مروری بر موضوعات و مطالب این کتاب می‌کنیم. علامه سترگ شیعی، محدث نوری به خاطر آن که آخرین محب خدا دوازدهمین ولی از زنجیرهٔ ولایت می‌باشند تبرکاً نجم‌الثاقب را در دوازده باب به شرح ذیل تدوین و تنظیم نموده است که به این باب‌ها و فصول به اختصار اشاره می‌شود: باب اول، در چگونگی ولادت سراسر سعادت حضرت مهدی (ع) باب دوم، در ذکر اسامی و القاب و کنیه‌های امام و وجه تسمیه (= علت نام‌گذاری آنها). مؤلف در این فصل ۱۸۲ نام، لقب، کنیه را برای آن جناب ذکر کرده و غالباً زیر هر عنوان مطالبی را از آیات، روایات، تفاسیر، ... می‌آورد. باب سوم، که در دو فصل سامان داده شده است: فصل اول در «شمایل» و فصل دوم در «خصایص». حاجی نوری در فصل اول به شمه‌ای از شمایل ولی عصر (ع) اشاره کرده، و سخن را با این حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «مهدی (عج) شبیه‌ترین مردم به من در خلق و خلق است» آغاز کرده و با آوردن احادیثی از دیگر معصومان (ع) مطلب را پی می‌گیرد. ایشان در فصل دوم به خصایص و ویژگی‌های آن حضرت می‌پردازد. وی در این باب به ۴۶ خصیصهٔ منحصر به فرد آن حضرت اشاره می‌کند و زیر هر خصیصه مطالب روایی و تفسیری فراوانی را در تکمیل و متمم بحث می‌آورد و در پایان با اقرار و اعتراف به قصور و عجز خود می‌نویسد: «آن‌چه که ذکر شد نمونه‌ای از خصایص و تشریفات الهیه مهدویه [است] و اندکی از مقامات عالیهٔ آن حضرت [می‌باشد] و بزرگی سلطنت آن جناب را کسی ندیده و نشنیده و نخواهد دید...». ۱۸. باب چهارم، به بیان اختلاف مسلمانان دربارهٔ وجود آن حضرت اختصاص دارد. محدث نوری در این باب به طرح شبهاتی نظیر: مهدی، همان مسیح است، یا مهدی فرزند عباس می‌باشد، یا مهدی همان محمدبن حنفیه است، نیز مهدی فرزند امام حسن مجتبی (ع) است پرداخته و با تسلطی که به نصوص روایی، متون تفسیری، رجال، تاریخ و ... دارد پاسخ‌هایی در خور به این شک و تردیدها می‌دهد و در پایان این بخش، دیدگاه ۲۰ تن از عالمان اهل سنت و عامه را از باب نمونه می‌آورد. باب پنجم، به نظریهٔ شیعه که «حضرت مهدی (ع)، فرزند امام حسن عسکری (ع) است» پرداخته و آن را مورد بررسی قرار داده است. و مرحوم مؤلف در پایان سی حدیث از اهل سنت و ۴۰ حدیث از شیعه در تائید و گفتار خود می‌آورد. باب ششم، در اثبات امامت آن حضرت از روی معجزات صادره از آن بزرگوار است. ایشان در این باب می‌نویسند: «معجزات آن حضرت بسیار است و چون بنای [این کتاب] بر اختصار است لهذا به ذکر چهل معجزه از کتاب‌هایی که نزد علامهٔ مجلسی (ره) نبوده و یا بوده اما وی از نقل آن غفلت نموده‌اند می‌پردازیم تا مویدی بر گفته‌های ایشان باشد...» ۱۴ «هر چند بعد از اثبات وجود و بقای آن ذات مقدس احتیاجی به ذکر معجزه نیست [زیرا نفس بقا و طول عمر آن جناب از اعظم آیات الهیه و براهین قطعیه است و آن [کس] را که آن معجزهٔ باهرهٔ متواتره کافی نباشد از سایر معجزات نیز حظی نبرد...» ۱۹. باب هفتم، مفصل‌ترین بخش کتاب است و به ذکر سعادت‌مندانی که در عصر غیبت کبرا به حضور آن خورشید پیدای جهان شرفیاب شده‌اند پرداخته و صد حکایت که برخی از آنها را خود مؤلف از افراد مورد اعتماد و ثقة شنیده است، از آن بار یافتگان به خانهٔ خورشید در آن جا آورده شده است. مؤلف در پایان این بخش می‌نویسد: «در نقل این حکایات اقتصار کردیم بر آن‌چه که در کتب معتبره دیدیم و یا از ثقات (= افراد راستگو) و علما شنیدیم و نقل بسیاری از وقایع را که با سند معتبر به ما نرسیده بود، ترک کردیم ۲۰. باب هشتم، در شرح و توضیح توفیق شریف در باب «تکذیب مدعی رویت» است. مرحوم محدث نوری این باب را با توفیق شریف به آخرین سفیر خاص امام (ع) در عهد غیبت صغری - علی بن محمد سمری - آغاز می‌کند. برابر

این توفیق، مدعی مشاهده در غیبت کبرا پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی - (کذاب مقرر) است و ادعای وی غیر قابل پذیرش. علامه نوری اشکالات و خدشه‌هایی را بدین شرح بر این توفیق وارد می‌سازد که این توفیق، خبر واحد وضعیت است و لذا بر آن اعتمادی نمی‌توان کرد هم چنین شیخ طوسی هم که آن را نقل کرده بدان عمل ننموده لذا قابل اعتراض است. «این خبر، ضعیف و غیر [از] آن، خبر واحد است که جز ظن از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد، پس قابلیت [آن را] ندارد که با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می‌شود، معارضه کند...» ۲۱ البته محققان بعدی در دفاع از این توفیق شریف خدشه‌های جدی بر گفتار محدث نوری وارد ساخته‌اند که طالبان می‌توانند به کتاب‌های نگارش یافته پس از نجم‌الثاقب مراجعه کنند. باب نهم، موجزترین بخش کتاب است و به بیان و اثبات یکی از مناصب خاص آن حضرت یعنی «دستگیری از درماندگان در بیابان و غیر آن» می‌پردازد. «اغاثه و فریادرسی درماندگان از مناصب الهیه آن جناب خواهد بود...» ۲۲ هم چنین «از القاب خاصه آن حضرت «غوث» است و معنای آن «فریادرس» است و حقیقت معنای این لقب الهی محقق نشود تا آن که صاحب آن دارای قوه سامعه‌ای باشد که هر کس، در هر جا و پرسان که در مقام استغاثه برآید، بشنود...» ۲۳ راهنمایی در بیابان و دستگیری گمشدگان [کار] حضرت اباصالح (ع) است که همان «غوث اعظم» و ولی عصر و صاحب الزمان است...» ۲۴ باب دهم، به بیان وظایف و تکالیف بندگان خدا نسبت به حجت کبرا (ع) اختصاص دارد که مرحوم مؤلف تکالیف عباد و افراد را به چهار نوع تقسیم می‌نماید: (۱) تکالیف قلبی (۲) تکالیف جوارحی (۳) تکالیف زبانی و (۴) تکالیف مالی؛ و در باب تکلیف قلبی می‌نویسد: «اگر انسان واقعاً جرعه‌ای از شربت گوارای محبت به امام خود را چشیده و رشته قلبش بر حسب فطرت پیوسته به آن حضرت کشیده باشد، البته چنان مهموم (= غمگین) شود با فراقی چنین که خواب را از چشم برد و لذت را از طعام و شراب...» ۲۵ باب یازدهم، در بیان زمان‌های خاص مربوط به آن حضرت است مثل: شب قدر، روز جمعه، روز عاشورا، عصرهای دوشنبه و پنج‌شنبه، شب و روز نیمه شعبان، نوروز، و هر روز از زردی آفتاب تا آن گاه که به غروب می‌نشیند. باب دوازدهم، در این باب نویسنده اعمال و آدابی را یادآور می‌شود که به شرط خلوص شاید بتوان به برکت آن‌ها به سعادت ملاقات آن بزرگوار فائز و نائل آمد و بهره و فیضی از آن وجود شریف بر گرفت: «و معلوم شد که نیل به این مقصود در غیبت کبرا ممکن و میسر [است]، بلکه روشن شد که می‌توان به وسیله علم و عمل و تقوای تام و معرفت و تضرع و انابت و تهذیب نفس قابل تلقی اسرار و داخل در سلک خاصان و خواص شد...» ۲۶ مقصود در این جا به دست آوردن راهی است که شاید [بتوان] به وسیله آن در عمر خویش نوبتی به این نعمت برسد، هر چند در خواب باشد. ۲۷ مؤلف کتاب را با ذکر زیارت‌ها و دعاهایی در این ارتباط پایان می‌دهد. سخن را با توصیفات شیرین و تعبیرات دلنشین و عبارات لطیف علامه نوری در دیباچه جنه‌المأوی در مقام اظهار ادب و ثنا و ستایش به پیشگاه ناموس رهبر و امام عصر (ع) که حاکی از عشق و علاقه زاید الوصف آن مرحوم به مقام حجت کبری است با ترجمه شیوای استاد محمدرضا حکیمی از کتاب خورشید مغرب آورده و با ستایش نامه‌وی در مقدمه نجم‌الثاقب به پایان می‌بریم: عنقاء قاف القدم، القائم فوق مرقاة الهمم، الاسم الاعظم الالهی، الحاوی للعلم الغیر المتناهی، قطب رحی الوجود، و مرکز دائرة الشهود، کمال النشأة و منشأ الکمال، جمال الجمع و مجمع الجمال، المترشح بالأنوار الالهیه، المرئی تحت استار الربوبیه مطلع الأنوار المصطفویه و منبع الاسرار المرتضویه، ناموس ناموس الله اکبر و غایه نوع البشر، ابی الوقت و ربی الزمان، الّذی هو للحقّ امین و للخلق امان، ناظم المناظم و الحجّیه القائم...» «عنقاء بلند آشیان ستیغ ازلیت، عقاب آسمان یسر دور از حد فکر و همت، اسم اعظم الهی، گنجور علم نامتناهی، محور چرخ وجود و هستی، نقطه پرگار شهود و حق پرستی، کمال بخش جهان و جهانیان، شمع محفل زیبایی و زیباییان، خاورستان انوار سبحانی، پرورده سرپرده غیبت ربّانی، مشرق انوار هدایت مصطفوی، مطلع اسرار ولایت مرتضوی، سر ناموس خدای اکبر، رب النوع افراد بشر، پدر زمان، ربی دوران، امین خالق منان، امان مردم جهان، نظم آفرین منظومه‌های متراکم، حجت بر حق قائم (ع)...» ۲۸ خلف سلف، غالیه عزت و شرف، قطب زمین و غوث زمان، کثر رجاء و کھف امان، گوهر تابان در بحر امکان، حجاب ازلی ایزد سبحان، و اسم اعظم الهی

پوشیده و پنهان، عنقای قاف محیط به جهان، دادرس درماندگان و دادخواه خون برگزیدگان، پاک کننده دامان خاک از لوث ملحدان، فرمانفرمای ممالک زمین و آسمان حجت بالغه خداوندی بر جهان و جهانیان، خلیفه الرحمان و امام الانس و الجن، حضرت بقیه الله صاحب العصر و الزمان (عج).... ۲۹ پی نوشتها: ۱. محدث نوری، الفیض القدسی، به نقل از مقدمه فوائد الرضویه محدث قمی، ص ۵۱، چاپ و نشر نوید اسلام، به کوشش عقیدتی بخشایشی. ۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸۷۷؛ چاپ قدیم به نقل از مقدمه لؤلؤ و مرجان به تصحیح کریم فیضی. ۳. المآثر والآثار، ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۰۹؛ به نقل از اندیشه سبز، زندگی سرخ، علی ابوالحسنی نشر عبرت. ۴. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۹ به نقل از مقدمه لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹. ۵. همان، ص ۲۲. ۶. آقا بزرگ تهرانی، نقباء الشر، ج ۲، ص ۵۴۴، ص ۲۶. ۷. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۶ و ۴۳، ص ۲۶. ۸. محدث قمی، فوائد الرضویه، ص ۲۳۷ - ۲۳۳ با تصحیح عقیقی بخشایشی به چاپ و نشر نوید اسلام. ۹. همان، ص ۲۳۴. ۱۰. ابوالحسنی، علی، اندیشه سبز، زندگی سرخ، ص ۲۶، چاپ عبرت. ۱۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۷۱، نشر صدرا. ۱۲. دائرة المعارف تشیع، ج ۵ ص ۴۷۰ به نقل از الذریعه، ج ۵، ص ۱۶۰ - ۱۵۹. ۱۳. محدث نوری، نجم الثاقب، ص ۱۲ علامه نوری، انتشارات مسجد مقدس جمکران. ۱۴. دوانی، علی، دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص ۲۶؛ نشر دارکتب الاسلامیه (ویرایش جدید). ۱۵. محدث نوری، مقدمه نجم الثاقب، ص ۹ - ۸، انتشارات مسجد مقدس جمکران. ۱۶. همان، ص ۵. ۱۷. همان، ص ۱۹۰. ۱۸. همان، ص ۳۴۳. ۱۹. همان، ص ۳۷۳. ۲۰. همان، ص ۷۱۲. ۲۱. همان، ص ۷۱۸. ۲۲. همان، ص ۷۳۲. ۲۳. همان، ص ۷۳۲. ۲۴. همان، ص ۷۳۴. ۲۵. همان، ص ۷۴۰. ۲۶. همان، ص ۸۳۷. ۲۷. همان، ص ۸۳۷. ۲۸. محدث نوری، جنه المأوی دیاچه بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۰۰، به نقل از محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۱۷۷ - ۱۷۶، انتشارات دلیل ما. ۲۹. محدث نوری، نجم الثاقب، مقدمه، ص ۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران.

زیارت آل یاسین و توضیح کلمات کلیدی آن

زیارت دیدار است با آن که بزرگش می شمیریم و دوست داریم. زیارت دیدنی است از راه دل و ارتباطی روحی با پیشوایان دینی که آموزگار حقایق اسلامند و خود، اسلام مجسم. زیارت توجه و توسل است به پیامبر اکرم، حضرت محمد (ص) و عترت طاهره اش، که فضایل و مناقبشان به تعبیرهای گوناگون و در موارد متعدد از زبان آن حضرت بیان شده است. زیارت با حضور زائر در پیشگاه زیارت شونده صورت می گیرد، اما شوق دیدار پیامبر رحمت و اهل بیت طاهربینش، زائر را به گفت و گو با آنان و اظهار اشتیاق و امید دارد. در این حال ادب اقتضا می کند زیارت کننده سخن را با سلام شروع کند و سپس به وصف فضایل و مناقب آنان پردازد، مهر و ولایشان را به یاد آورد، پیروی از تعلیمات آن حجت های الهی را اظهار کند و پیمان ولایتش را تجدید نماید. این جاست که خواندن زیارت نامه لازم می شود. تا با بیانی بهتر و گویاتر، آنچه را در دل دارد ابراز کند. زیارت نامه - که مجازاً زیارت هم گفته می شود - گفتاری است که ائمه معصومین (ع) و بزرگان دین تقریر کرده اند، و معانی است که شایسته است زائر در حضور مزار بر زبان آورد، و آنچه عقیده و باورش می باشد بیان کند. زیارت نامه های مروی از امامان دفتری است معرفت آموز در شناخت امام و مقامات معنوی اش که همه فضل و عطای پروردگار به آنهاست، و حاکی از توحید ناب و یکتاپرستی. زیارت نامه ها معمولاً با سلام آغاز می شود. سلام به امامی که زنده و شونده سخن زائر است، چون شهید راه حق است و شهیدان به صریح قرآن زنده اند و بهره مند از فیوضات ربانی. ۲. پس سلام به امام زنده و حجت حق داده می شود و بعد اوصافش ذکر می گردد و این نوعی آموزش امام شناسی و یادآوری عقاید شیعه است درباره امامان خود. از زیارت نامه های ماثور و معتبر بعضی اهمیت بیشتر دارد و در توصیف مقامات روحانی و مناقب معصومین و توحید رب العالمین بلیغ تر و شیواتر است، مانند زیارت «جامعه کبیره»، «زیارت امین الله»، «زیارت آل یاسین» که اینک در پی توضیح و شرح آنیم. نخست باید یادآور شوم زیارت آل یاسین مانند زیارت های دیگر، مناقب

و فضایی را که برای ائمه معصومین می‌شمرد همه مستند به قرآن مجید است، یعنی با تأویل بعضی آیات، مصداق پنهان آیه را که در بطن آن است، ظاهر می‌کند. می‌دانیم شیوه بیان در قرآن، ذکر وصف و عمل خیر یا شر افراد است، نه نام خاصشان. مانند آیه ۵ سوره مائده: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*. که ولی و سرپرست مسلمانان را خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده و نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند معرفی می‌کند. این آیه به نقل مفسران شیعی و بسیاری از اهل سنت در مورد حضرت علی بن ابی طالب (ع) فرود آمد، هنگامی که در مسجد نماز مستحب می‌خواندند و در حال رکوع انگشتی خود را به سائلی که مستمند بود دادند. بنابراین، تأویل روشنگر مراد خدای تعالی از آیات می‌باشد، و چون مستند به قول امام معصوم و منصوص است تردیدی در درستی اش نیست. نکته دیگر این که در متون اسلامی - از قرآن و حدیث - کلماتی به کار رفته که مرادف و معادل آن را در فارسی کم‌تر می‌یابیم. چون گاه لفظ چند بعدی است و بار معنایی زیادی دارد، و بسا که لازم شود پس از شرح ریشه کلمه و معنی اصطلاحی اش خود آن را در ترجمه بیاوریم. اکنون ده تعبیر را که در این زیارت آمده به ترتیب الفبایی توضیح می‌دهیم: ۱. آل یس (آل یاسین): قرائتی است از «إِلْ یاسین» که در آیه ۱۳۰ سوره صافات آمده: «سَلَامٌ عَلٰی اَلِ یَاسِیْنَ» ابوالفتوح رازی - مفسر بزرگ سده ششم - ذیل آیه نامبرده می‌نویسد: «سلام بر آل یاسین باد». ابن عامر و نافع و یعقوب خواندند: «آل یاسین» به مدّ، و باقی قراء «إلیاسین» خواندند. آنان که «آل یاسین» خواندند گفتند که معنی اش آن است که «سلام بر آل محمد» و یاسین نامی است از نام‌های رسول ما، و گفتند «اهل قرآن». و آنان که «إلیاسین» خواندند، گفتند این لغتی است در الیاس، چنان که اسماعیل و اسمعین و میکایل و میکالین و میکال. ۳. شیخ طوسی در تفسیر تیان نزدیک به همین معانی را ذکر کرده است، چنان که طبرسی نیز در مجمع‌البیان همانند این اقوال را آورده است. علامه طباطبایی در بحث روایی ذیل آیه از معانی الأخبار به اسنادش از امام جعفر صادق (ع) و نیز از عیون اخبار الرضا نقل می‌کند که فرمودند: «یس» محمد (ص) و ما «آل یس»، هستیم. که البته مبتنی بر قرائت «آل یس» است. ۴. در تفسیر نمونه پس از نقل اقوال مختلف در قرائت «إِلْ یاسین» و معانی که بنابر هر قرائت پیدا می‌کند آمده است: بنابر این «آل یاسین» به معنی خاندان پیغمبر گرامی اسلام (ص) یا خاندان «یاسین» پدر الیاس می‌باشند. ۵. قرائن روشنی در خود قرآن است که همان معنی اول را تأیید می‌کند که منظور از «إلیاسین» همان «الیاس» است، زیرا بعد از آیه «سَلَامٌ عَلٰی اَلِ یَاسِیْنَ» به فاصله یک آیه می‌گوید «أَنَّ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ؛ «او از بندگان مؤمن ما بود» بازگشت ضمیر مفرد به الیاسین دلیل بر این است که او یک نفر بیشتر نبوده یعنی همان الیاس. ضمن تأیید استدلال روشنی که نقل شد یادآور می‌شود که در قرآن مجید و آثار ادبی فاخر، گاه کلمه‌ای به دو صورت خوانده می‌شود که در هر دو صورت دارای معنی مناسب پذیرفتنی است، و این گونه تعبیرها نوعی هنر ادبی و حاکی از قدرت بیان گوینده است. وجود این گونه تعبیرها سبب می‌شود که یک آیه متضمن دو یا سه معنی و همه در درجات گوناگون مراد گوینده باشد، که جای شرح آن نیست. عترت پیامبر اکرم (ص) که عالم به ظاهر و بطن و بطن آیات هستند، گاه در استدلال به مقامات معنوی خودشان که همه موهبت الهی و افزون بخشی پروردگار است. از این گونه تعبیرهای قرآنی بهره می‌جستند که نمونه آن جمله اول همین زیارت است. ۲. بقیه‌الله نیز تعبیر قرآنی است که در آیه ۸۶ سوره هود آمده: *بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ*. اگر مؤمن باشید باقی مانده (حلال) خدا برای شما بهتر است. چون به آیات پیش از آیه مذکور مراجعه کنیم می‌بینیم درباره قوم شعیب و مردم مدین است که نه تنها بت، بلکه درهم و دینار، معبودشان شده بود و کم‌فروشی می‌کردند. به این سبب قرآن می‌فرماید: پیمان‌ه و وزن را به قسط و عدل دهید، و چیزی از آن‌ها نگاهید و به این گونه، فساد اقتصادی در جامعه ایجاد نکنید. در پایان می‌فرماید: «باقی مانده حلال که برای شما بماند - اگر ایمان داشته، بپذیرید - برایتان بهتر از مال حرام اندوختن است.» پس در این آیه بقیه‌الله سود حلال اندک است. اما این تعبیر پذیرای معانی دیگر هم می‌باشد، چنان که در آیه ۱۱۶ سوره هود آمده: «*أُولَئِكَ بَقِيَّةُ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ*»، به معنی «اولوالفضل، صاحبان فضیلت و شخصیت، نیکان و پاکان» آمده، به این مناسبت که اشیا و اجناس بهتر و نفیس را ذخیره می‌کنند و

نگاه می‌دارند. همچنین در اجتماع و صحنه مبارزه، ضعیفان زودتر از بین می‌روند یا از میدان فرار می‌کنند و به این گونه، باقی ماندگان قوی‌ترند. با توجه به این معنی است که در زبان عربی این مثل گفته می‌شود: «فی الزوايا خبايا و فی الرجال بقايا؛ در زاویه‌ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال شخصیت‌هایی باقی مانده»، علاوه بر این، لفظ «بقیه» که سه بار در قرآن مجید آمده همین معنی را در بر دارد. ۶. چنان که در المصحف المیسر که لغات قرآن را با دقت در حاشیه صفحات معنی کرده، البقیه را فضل و خیر دانسته است. ۷. کوتاه سخن این که «بقیه باقی مانده» از چیزی است، اما این باقی مانده چیزی است نفیس و ارزشمند و در مورد انسان یعنی صاحب فضل و فضیلت و مایه خیر که چون به الله اضافه شود، از مضاف‌الیه کسب شرافت می‌کند، مانند بیت‌الله و قدر و مرتبه آن افزون‌تر می‌شود، و مصداق تام و کاملش حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) هستند که آخرین حجت و ذخیره پر خیر آفریدگار متعال می‌باشند. ۳. حجة الله «حجت» هم ریشه با «حج» است، پس معنی نخست آن «قصد» است، ولی غالباً به معنی آن چه بر صحت ادعا دلالت می‌کند استعمال می‌شود، و «محاچه» حجت آوردن برای اثبات مدعا یا ابطال دلیل طرف است. ۸. راغب، حجت را راهنمایی به «محاچه» یعنی وسط راه یا طریق مستقیم، نه کناره‌های انحرافی، معنی کرده. مفهوم فرهنگی و بعدی حجت: آنچه حکم می‌کند به درستی یکی از دو نقیض - یعنی دلیل و برهان - می‌باشد، و به این معنی است در آیه: ۱۴۹ سورة انعام «قل فله الحجة البالغة؛ ۹ بگو: برهان رسا و ویژه خداست». این کلمه با اضافه شدن به الله از مضاف‌الیه کسب شرافت می‌کند، و حجة الله، به طور مطلق یکی از لقب‌های امام‌زمان (ع) می‌باشد و در این زیارت هم آمده. در خبر است که خدای تعالی بر مردم دو حجت دارد: حجت باطنی که عقل و شعور است، و حجت ظاهری که رسولان و جانشینان منصوص و معین آن‌ها می‌باشند. ۱۰. در کتاب اصول کافی، در باب الحجة در عین حال که به معنی امام و راهنما به صراط مستقیم است به معنی دلیل و حجت رسای الهی بر مردم است، زیرا آنان عالم به معارف و حقایق دین و احکام شریعت می‌باشند و راه سلوک الی الله را که بدون انحراف می‌باشد ارائه می‌دهند. از دیگر سو اینان واسطه فیض از مبدأ متعال هستند و وجودشان در زمین ضروری است ۱۱ و تفصیلش در معنای «خلیفه الله» خواهد آمد. ۴. خلیفه الله خلیفه در اصل به معنی آن که به جای کسی در کاری باشد، ۱۲ از پس کسی آینده و در کاری قائم مقام کسی شود ۱۳ و به بیان ساده‌تر «جانشین». این تعبیر از قرآن مجید، سورة بقره، آیه ۳۰ گرفته شده که خداوند به فرشتگان می‌فرماید: اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً. من در زمین جانشینی خواهم گماشت. شیخ صدوق رئیس محدثان و پیشرو فقیهان شیعه در ابتدای کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه بحثی خردمندانه ذیل عنوان «الخلیفه قبل الخلیفه؛ جانشین پیش از آفرینش کرده، با طرح آیه مذکور به استدلال می‌پردازد که: حکمت در وجود خلیفه، بر حکمت در آفرینش، مقدم است، و بدین جهت در خلقت به آن آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که مهم‌تر را بر مهم مقدم دارد، و این کار حکیمانانه تصدیق گفتار امام صادق (ع) است که می‌فرماید: «حجت خدا، پیش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.» ۱۴ با آن چه در معنی حجت گفتیم مقصود از حدیث امام هم روشن می‌شود. صدوق به دنبال آنچه از وی نقل کردیم می‌نویسد: «همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گذار دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم اگر پادشاهی ظالمی را خلیفه خود قرار دهد آن پادشاه را نیز ظالم می‌دانند، و اگر عادل را جانشین خود سازد آن پادشاه را نیز عادل می‌شمرند. پس ثابت شد که خلافت خداوند عصمت را ایجاب می‌کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.» ۱۵ از آن چه گفتیم، مقام معنوی رفیع و پایگاه والای حجت و خلیفه خدا که در زیارت با سلام به وی اظهار ارادت می‌کنیم آشکار می‌شود. ۵. دلیل ارادته معنی ظاهری این تعبیر آشکار است: «راهنما به اراده و خواست او (خدا)». بنابراین ائمه معصومین (ع) اراده خدای تعالی و خواست او را به ما معرفی می‌کنند، و این ناشی از علم آن‌هاست که علم لدنی و عطای ربانی است. آن چه به اختصار باید در این باره شرح داده شود، «ارادت» و کیفیت انتساب آن به آفریدگار متعال است. در چنین موضوعاتی به حکم عقل باید به برگزیدگان الهی که برای راهنمایی ما به معرفت صحیح آفریدگار برانگیخته شده‌اند مراجعه کرد، و به اظهار نظرهای فیلسوفان و یافته‌های شخصی اعتماد نکرد. بنا به

احادیثی که از عترت معصوم پیامبر ما رسیده، اراده، از «صفات فعل» خالق متعال است نه از «صفات ذات» مانند علم و قدرت. ۱۶ در این روایات تصریح شده که اراده (مشیت، خواست) آفریدگار مانند اراده و خواست ما نیست که پس از تأمل و تفکر و پیدا شدن شوق و عزم و دیگر حالات روانی باشد، بلکه اراده خدای تعالی احداث و ایجاد چیزی است نه غیر آن. ۱۷ چنان که در قرآن مجید هم آمده: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ۱۷. ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم: «باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود. نیز در سوره یس آیه ۸۲ آمده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ۱۸. چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید: باش، پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود. از آن چه گذشت، می‌فهمیم دلالت ائمه معصومین و از جمله حضرت حجت بن الحسن (ع) به اراده خداوند، که یکی از شئون انبیا و اوصیای آنان است، مقامی است که دسترسی به آن جز برای کسانی که مصداق «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله؛ نمی‌خواهند مگر آن که خداوند می‌خواهد» ۱۹ هستند دیگری را نیست. آری این معصومین و اصفیای الهی هستند که ظرف خواست خدا می‌باشند. و همان را می‌خواهند که معبود محبوبشان می‌خواهد. بهترین تعبیر در این مورد در زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) آمده: خواست پروردگار در اندازه‌گیری و تقدیر کارهایش به سوی شما فرود می‌آید و از خانه‌هایتان صادر می‌شود. ۲۰ و این سخن را شرحی است که «گفته‌اید در مقام دیگری»، پی‌نوشت‌ها: ۱. برای آگاهی از آداب ظاهری و باطنی زیارت و فواید فرهنگی - اجتماعی بقاع متبرکه ائمه معصومین، و توصیه‌ای که در احادیث به زیارت آنان شده و پاسخ شبهات منکران زیارت و شرح درون مایه زیارت‌ها رجوع کنید به: شوق دیدار (مباحثی پیرامون زیارت)، محمد مهدی رکنی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ چهارم، ۱۳۸۱. ۲. رک: سوره آل عمران (۳)، آیات ۱۶۹ - ۱۷۰. ۳. راضی، ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، ج ۱۶، ص ۲۳۴. ۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۷، ص ۱۵۹. ۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم، تاریخ مقدمه خرداد ۱۳۶۴، ۱۹ / ۱۴۵. ۶. این سه مورد عبارت است از: سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۸: «فیه سکینه من ربکم و بقیه مما ترک ال موسی و آل هرون: در آن [تابوت] آرامش خاطری از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای [بقیه] از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند، (قرآن مجید، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند). «بقیه» در آیه نامبرده یادگار نفیس بر جا مانده از خاندان موسی و هارون است. (رک: تفسیر نمونه، ج ۹ ص ۲۷۶). مورد دوم «بقیه» در سوره هود آیه ۸۶ آمده که مورد بحث است. دیگر سوره هود آیه ۱۱۶ و تعبیر «اولوالبقیه» است که در متن مقاله توضیح داده شد. ۷. رک: عبدالجلیل عیسی (شیخ کلینی اصول الدین و اللغة العربیه بالانزهر)، المصحف المیسر، دارالکتاب المصری - دارالکتاب اللبنانی، الطبعة السابعة، ۱۴۰۷، ص ۳۰۱. برای ملاحظه نظر دیگر مفسران از شیخ طوسی و طبرسی و فیض کاشانی درباره «بقیت الله / بقیه الله». رک: بهاء‌الدین خرمشاهی، قرآن کریم، با ترجمه و توضیحات، انتشارات نیلوفر - جامی، تهران، ۱۳۷۴، ذیل آیه ۸۶ سوره هود. ۸. علی تاجدینی، فرهنگ جاودان المیزان، نشر مهاجر، تهران، ۱۳۸۲. ۹. ابوالقاسم حسین بن محمد المعروف بالراغب الاصفهان، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید گیلانی، المكتبة المرتضویة. ۱۰. محمدبن یعقوب الکینی، الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیه، مطبعة الحیدری، طهران، ۱/۱۶، ضمن حدیث طولانی که حضرت موسی بن جعفر (ع) اهمیت و شرف «عقل» را با استشهاد به آیات قرآن بیان می‌فرمایند، به هشام بن حکم که مخاطب راوی خبر است می‌فرمایند: یا هشام! ان الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فأما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول. ۱۱. همان، باب «ان الحجة لا تقوم لله على الا خلقه بالامام»، ص ۱۷۷؛ و «باب ان الارض لا تخلو من حجة». سومین حدیث این باب تصریح می‌کند که همواره بر زمین باید حجت خدا باشد تا حلال و حرام را معرفی کند و مردم را به راه خدای تعالی بخواند. ۱۲. صفی‌پور، عبدالرحیم، منتهی الارب فی لغة العرب، کتابفروشی اسلامیة - ابن سینا، ۱۳۷۷ ق. ۱۳. غیاث‌الدین محمد رامپوری، غیاث اللغات به کوشش محمد دبیر سیاقی، کانون معرفت، تهران. ۱۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان،

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷. ۱۵. همان، ج ۱، ص ۹. ۱۶. الاصول من الکاف، باب الارادة من صفات الفعل و سائر صفات الفعل، ج ۱، ص ۱۰۹، حدیث ۳. ۱۷. برای ملاحظه آرای مختلف درباره چگونگی انتساب اراده و سمع و بصر به حق تعالی و شرح حدیثی در این باره از اصول کافی رک: امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) چاپ دوازدهم، ۱۳۷۶، ص ۶۱۲ - ۶۱۴. ۱۸. ترجمه آیات از: محمد مهدی فولادوند، قرآن مجید، تحقیق و نشر دارالقرآن الکریم، چاپ سوم، دی ماه ۱۳۷۶. ۱۹. سورة الانسان (۷۶)، آیه ۳۰: «و ما تشاءون الا ان یشاء الله ان الله کان علیماً حکیماً» ۲۰. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مقصد سوم، زیارت حضرت سیدالشهدا (ع)، زیارت اول، انتشارات اسلام، ص ۶۹۰.

پرسش شما پاسخ موعود (شرایط ظهور و نشانه‌های آن)

نشانه‌های ظهور همان‌طور که هشداردهنده‌ای برای یاوران مهدی (ع) است که خود را برای استقبال و یاری آن حضرت (ع) آماده کنند، می‌تواند هشداردهنده‌ای برای دشمنان آن حضرت (ع) باشد تا خود را برای مقابله با آن امام (ع) تجهیز کنند، به ویژه زمانی که نشانه‌های نزدیک ظهور واقع شوند. این هشدارها علیه مصلحت روز موعود خواهد بود. چگونه می‌توان آن را توجیه کرد؟ فرق بین شرایط ظهور و نشانه‌های آن در چیست؟ نشانه‌های ظهور شامل تعدادی رخداد و حادثه است که چه بسا به صورت پراکنده باشند. البته رابطه‌ای واقعی بین آن دو - ظهور و نشانه‌های آن - وجود ندارد غیر از این که «نشانه‌ها» مقدم بر «ظهور» اند. به همین دلیل در ادله اسلامی به آن‌ها نشانه‌های ظهور گفته می‌شود. اما شرایط ظهور - به اعتبار برنامه بلند مدت الهی - رابط سببی و مسببی واقعی با [ظهور] دارند. خواه زمینه ایجاد آن قبل از ظهور فراهم باشد یا بعد از آن فراهم شود. به طور واضح تر می‌توان گفت: شرایط ظهور عبارتست از: وجود تعدادی کافی از مخلصان و غربال شدگان برای جان‌فشانی در راه حق و هدایت. و نشانه‌های ظهور عبارتند از: خروج دجال، خسف و غیره. آیا اشتراکی بین مفهوم شرایط ظهور و نشانه‌های آن وجود دارد؟ بله. این دو مفهوم در این که باید با هم قبل از «ظهور» محقق شوند اشتراک دارند. قبل از تحقق همه شرایط و نشانه‌ها، ظهوری در کار نخواهد بود. زیرا در غیر این لازم است که مشروط قبل از شرط خود و «غایت» قبل از «وسیله» محقق شود. همچنان که مستلزم تکذیب وجود نشانه‌هایی است که صدق وجود آن‌ها احراز شده است. بنابراین، لازم است که این دو مفهوم - شرایط ظهور و نشانه‌های ظهور - قبل از ظهور و در خلال عصر غیبت کبری محقق شوند و این همان نقطه اشتراک آن دو است. شرایط ظهور کدامند و تعداد آن‌ها چقدر است؟ شرایط ظهور عبارتند از: ۱. وجود طرحی برای عدالت کامل که قابلیت اجرای عدالت در تمام مکان‌ها و زمان‌ها را داشته باشد. زمینه‌ای که متضمن سعادت و رفاه و کمال بشریت باشد. ۲. وجود رهبری بزرگ که شایستگی رهبری کل جهان را داشته باشد. ۳. وجود یاران پاک و خالص برای آن رهبر بزرگ و یکتا. آیا این رهبر [امام مهدی (ع)] از طریق معجزه با جهان پیکار می‌کند؟ اگر قرار بود در طول تاریخ، دعوت الهی برای رسیدن به پیروزی بر پایه معجزه استوار باشد از زمان خلقت زمین، هیچ انحراف و گمراهی در آن پدیدار نمی‌شد و احتیاجی به جنگ و جهاد نبود. در حالی که تاکنون دعوت به حق، هزاران پیامبر و اولیای الهی را به عنوان شهید تقدیم کرده است که بالاتر از همه آنان شهادت حسین (ع) در واقعه کربلاست. اگر این گونه بود [که معجزه در کار باشد] نیازی نبود که روز موعود به تأخیر بیافتد. چرا که با این وجود در هر روزی از آن زمان بشر پا به عرصه وجود گذاشته است، امکان وقوع آن وجود داشت. و شاید بتوان گفت نبی اسلام (ص) که بهترین آفریدگان است، بهترین فرد برای رهبری روز موعود و هدف اساسی خلقت بشر بود، اما اراده خداوند برای او (ص) چنین قرار گرفت. روایاتی هست که می‌گوید: «ائمہ اطهار (ع) در هر شب جمعه کمال می‌یابند». این روایات مستلزم آن است که بگوییم امام مهدی (ع) افضل از پدران بزرگوار خویش (ع) است. و این خلاف ادله‌ای است که ائمه معصومین (ع) را از نوری واحد و در فضل مساوی می‌داند، جز امیرالمؤمنین (ع) - وصی رسول خدا (ص) - که افضل از سایر امامان (ع) است؟ می‌توان به دو شکل جواب داد: اول: بحثی در این نیست که بپذیریم امام مهدی (ع) افضل

از پدران بزرگوار خویش (ع) است. به اعتبار این که اراده‌ی خداوند مأموریت بزرگ روز الهی موعود را به او (ع) واگذار کرده است. و روایات متعددی نیز بر این دلالت دارد که شاید روشن‌ترین روایت در این باره روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبه از امام صادق (ع) نقل کرده است که از آن حضرت (ع) سؤال شد آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمود: «خیر و اگر او را درک می‌کردم (هم عصر او بودم) تمام عمر کمر به خدمت او می‌بستم». و در حدیث دیگر در کتاب اصول کافی آمده است ریّان بن صلت از امام رضا (ع) سؤال کرد: آیا شما صاحب این امر [امامت] هستید؟ فرمود: «بله من صاحب امر (امامت) هستم. اما نه آن کسی که زمین را پر از عدل می‌کند، بعد از آن که پر از جور و ستم شده باشد. و چگونه می‌توانم باشم در حالی که چنین ضعف بدنی و پیری را در من می‌بینی؛ در حالی که قائم کسی است که وقتی ظهور می‌کند در سن پیران و در سیمای جوانان است». با این جواب باید ادله‌ای را که اشاره به تساوی ائمه اطهار (ع) دارد به تساوی آنان در «امامت» و یا به قابلیت آنان در رهبری و هدایت جهان با صرف نظر از تکامل بعد از مرحله عصمت حمل کنیم. هم‌چنان که می‌توانیم امام مهدی (ع) را با توجه به ادله‌ای که گفته شد، مستثنا کنیم. دوم: بر خلاف تصور سؤال کننده این روایات مستلزم افضل بودن امام مهدی (ع) نیست. و در توضیح بگوییم: روایاتی داریم دالّ بر این که همه کمالاتی که خداوند به یکی از امامان (ع) اعطا می‌کند، همه آن کمالات را به امامان قبل از او و رسول خدا (ص) اعطا کرده است. در حدیثی از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: اما این امر بر رسول خدا عرضه شد. سپس بر امامان بعد از او (ص) تا این که به ما خاتمه یافت. و در روایتی دیگر ثقه الاسلام کلینی (ره) از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرموده: «هیچ چیزی از نزد خداوند عزوجل صادر نشد مگر این که ابتدا به رسول خدا (ص) رسید سپس به امیرالمؤمنین (ع) و بعد از او به دیگر امامان یکی پس از دیگری. تا آخرین ما اعلم از اولین ما نباشد». برخی از نشانه‌های ذکر شده برای ظهور در بر دارنده معجزات و امور مافوق طبیعت است. به طوری که وقوع آن‌ها ممکن به نظر نمی‌رسد. با این وجود به نظر می‌رسد ناگزیریم فقط آن دسته از نشانه‌ها را که به شکل طبیعی رخ می‌دهند بپذیریم. آیا این گونه نیست؟ «قانون معجزات» در این مورد تعیین کننده است. با تطبیق این قانون بر نشانه‌های ظهور درمی‌یابیم که هر نشانه‌ای به شکلی منحصر به فرد در مقام اقامه حجت و برهان از سوی خداوند متعال برای بشریت است. سپس وقوع آن ممکن، بلکه ضروری است. و با قواعد عام که برهانی برای صحت اصل وجود «معجزه» در اسلام است؛ مطابقت دارد. و اگر نشانه‌های نقل شده را واقعی ندانیم در این صورت این نشانه‌ها مطابق با قواعد عام اثبات کننده اصل وجود معجزه نخواهد بود و این مستلزم آن است که قواعد مذکور را رد کنیم، در حالی که در اسلام دلیل قطعی برای ردّ این قواعد نداریم. و اگر این نشانه‌ها را بررسی کنیم می‌بینیم فقط برخی از آن‌ها بر اساس «معجزه» قرار دارند مانند صیحه آسمانی، کسوف و خسوف در غیر وقت آن، و غیره. همه نشانه‌های ظهور دربردارنده اخباری از آینده هستند. چگونه می‌توانیم از صحت آن‌ها مطمئن شویم در حالی که برای بشر آگاهی از آینده ممکن نیست؟ آگاهی از آینده ممکن نیست، مگر از طریق تعلیم علام الغیوب که همان خدای متعال است. حال این تعلیم یا از طریق وحی است و یا از طریق آنچه با وحی ارتباط دارد. همچنان که نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) این گونه بودند. بحث در مورد اصل این عقیده از حوصله بحث خارج است. بنابراین تا زمانیکه معصوم (ع) به حوادث آینده عالم است، طبیعتاً می‌تواند از این حوادث خبر دهد. و مصلحت‌هایی وجود دارد که ایجاب می‌کند این اخبار گفته شود و چنین اخباری در طرح الهی برای روز موعود جایگاهی حقیقی دارند. بدین ترتیب، ما باید در اخباری که به ما رسیده است دقت کنیم، اگر از نظر تاریخی توانستیم، آن‌ها را ثابت کنیم [که چنین اخباری از معصوم (ع) صادر شده است] آن‌ها را قبول کنیم. و رد کردن آن‌ها فقط زمانی بر ما جایز است که دلایل کافی برای اثبات تاریخی [و سندی] بر آن نداشته باشیم، نه زمانی که از حیث نظری نتوانیم آن‌ها را اثبات کنیم. نشانه‌های ظهور همان‌طور که هشداردهنده‌ای برای یاوران مهدی (ع) است که خود را برای استقبال و یاری آن حضرت (ع) آماده کنند، می‌تواند هشداردهنده‌ای برای دشمنان آن حضرت (ع) باشد تا خود را برای مقابله با آن امام (ع) تجهیز کنند، به ویژه زمانی که نشانه‌های نزدیک ظهور واقع شوند. این هشدارها علیه مصلحت روز موعود خواهد بود.

چگونه می‌توان آن‌را توجیه کرد؟ اگر هم فرض کنیم که دشمنان مهدی(ع) نشانه‌های ظهور را به دقت بررسی کرده و در هنگام مشاهده آن‌ها حکمت آن‌ها را دریابند و آماده‌ی مقابله با حضرت مهدی(ع) شوند. [باید بگوییم] «ظهور»، این‌گونه نیست، که بلافاصله به طور خودکار پس از وقوع نشانه‌ها، واقع شود؛ بلکه آن امری است که در گرو اراده‌ی لایزال الهی قرار دارد. بنابراین ممکن است برای چند سال به تأخیر بیفتد تا این آمادگی دشمنان از بین برود. امام مهدی(ع) در زمان غفلت و بی‌توجهی دشمنان خود ظهور خواهد کرد. اگر قرار باشد خداوند متعال ظهور امام(ع) را [در این حالت] به تأخیر بیندازد پس تکلیف نشانه‌هایی که دلالت بر ظهور دارند و همه تحقق یافته‌اند چه می‌شود؟ می‌توان دو جواب به این سؤال داد: ۱. معنای «نزدیک بودن ظهور» این نیست که فقط چند روز پس از تحقق نشانه‌های ظهور، ظهور واقع می‌شود، بلکه می‌توان گفت: در مقابل قرن‌ها غیبت امام زمان(ع)، ده سال (کمتر و یا بیشتر) مانده به ظهور نیز، دوران نزدیک به ظهور تلقی می‌شود. ۲. باید بدانیم که این نشانه‌های ظهور فقط در زمانی محقق می‌شوند که دشمنان امام(ع) از مقابله با آن حضرت(ع) عاجزند. پس بعد از این که نشانه‌ها محقق شدند ممکن است بلافاصله ظهور واقع شود در حالی که دشمنان توانایی مقاومت در برابر امام(ع) را ندارند و اگر اقداماتی هم انجام دهند بی‌شک کاری از پیش نخواهند برد. ابن ماجه از نبی اکرم(ص) روایتی نقل می‌کند که می‌فرماید: «قبل از قیامت مسخ، خسف و قذف پیش خواهد آمد» و در حدیثی دیگر فرموده است: «در دوران آخر الزمان امت من خسف، مسخ و قذف روی خواهد داد». آیا احتمال دارد این امور رخ دهد؟ شیخ مفید در کتاب الارشاد از امام کاظم(ع) حدیثی نقل می‌کند که می‌فرماید: «... و دشمنان خدا مسخ می‌شوند». مضمون این حدیث مورد بحث است. هر چند «مسخ» امری «ممکن» است و در طول تاریخ نیز محقق شده است، همان‌طور که نص قرآن کریم بر آن اشاره دارد. شیخ مفید در کتاب الارشاد در ضمن حدیثی به ذکر نشانه‌های قبل از قیام مهدی(ع) می‌پردازد که از جمله این نشانه‌ها این است: «و مردگانی از قبرهای خود برمی‌خیزند و به دنیا برمی‌گردند، با یکدیگر دیدار کرده، با هم آشنا می‌شوند». آیا چنین واقعه‌ای رخ خواهد داد؟ آیا نمی‌توان این حدیث را از گروه احادیث «رجعت» دانست؟ ظاهر این حدیث نشان می‌دهد که این امر در دوران غیبت کبری رخ می‌دهد و چه بسا از نشانه‌های خاصی باشد که نزدیکی ظهور را به مؤمنان مخلص هشدار می‌دهند. اما این حدیث، از احادیث «مُرسل» است که از نظر «سند» ضعیف است و قابل اثبات تاریخی نیست. «رجعت» که در احادیث فراوانی آمده است، بعد از ظهور است نه قبل از آن. در صورتی که این حدیث، زنده شدن مردگان را قبل از قیام امام(ع) می‌داند. آیا طلوع خورشید از سمت مغرب از نشانه‌های ظهور است؟ این نشانه، از نشانه‌های قیامت است.

ضرورت آماده‌باش دائمی منتظران مهدی(ع)

وی نبرد مسلحانه خود را تا نابودی و اضمحلال کامل حکومت‌های جابر دنبال می‌کند. و البته «به وسیله مبارزان و همچنین ترسی که خداوند در دل دشمنان ایجاد می‌کند یاری می‌شود». در نتیجه «به هیچ سرزمینی روی نمی‌آورد مگر آنکه پرچم اسلام در آنجا به اهتزاز درآید». حسین دوستی انتظار، شعار پایداری و بیرق ایمان به طلوع خورشید زندگی است. طلوعی که با درخشش انوار ایزدی، پرده‌های تیره ستم و نومیدی، از هم دریده شده، و جهانی آکنده از داد و دادگری و روزگار طلایی ارزش‌های جاوید بشری پدیدار خواهد شد. بدیهی است که چنین انتظاری، شور آور، امیدبخش و تحرک آفرین باشد. منتظران ظهور مهدی(عج) با آرزوی برپایی عدالت در گسترده گیتی، در انتظاری هوشیارانه، با تهذیب نفس خود و با تزکیه جامعه در فراهم آمدن قیام «مهدی موعود» تلاشی سترگ و با صلابت در پیش گرفته‌اند. منتظران مهدی، در انتظار ظهور «قائم» به «قیام انفسی» و «قیام آفاقی» می‌پردازند و ابتدا بر اساس آنچه از بزرگان توشه گرفته‌اند، در انتظار «مصلح» سعی می‌کنند خود، «صالح» باشند و لذا در تهذیب نفس خود، همتی وافر دارند تا خود را بر اساس احکام حیات‌بخش اسلام تربیت نمایند. در نتیجه وقتی در «قیام انفسی» خود به پیروزی رسیدند و خود را شایسته الزام رکاب پیشوای «قائم» خود دیدند، آن‌گاه در «قیام آفاقی» با به دوش کشیدن پرچم پایداری و بیداری، در خط

حماسه‌ها به راه افتاده؛ سلاح بر کف گرفته، هر لحظه گوش به ندای آن منادی آسمانی می‌مانند تا ظهور دولت یار را نوید دهد. آنان با دل‌هایی استوار، با اندیشه‌هایی روشن و عقلی کامل و با چهره‌هایی نورانی، همواره چشم در راهند و هر صبح و شام، تعجیل در ظهورش را از خداوند درخواست می‌کنند. آماده‌باش دائم این انتظار عظیم و شکوهمند، ابعاد گوناگونی دارد: بعد پارسی، بعد تقید مکتبی و بعد آمادگی نظامی ۱ که از اهمیت خاصی برخوردار است. بنابراین بحث ما در این گفتار، بیشتر بر روی آمادگی نظامی منتظران متمرکز می‌باشد. چون ابعاد دیگر را بسیاری از بزرگان و شیفتگان حضرت مهدی (ع) مطرح کرده و بر آمادگی‌های معنوی منتظران، به طور جدی تأکید نموده‌اند. بدین ترتیب ما، مرحله‌نهایی آمادگی‌های منتظران را مطرح کرده و یقین داریم که منتظران با ایجاد معنویات لازم، خود را شایسته‌ی برخورداری از پیشرفته‌ترین تشکیلات و سلاح‌های نظامی نموده‌اند، چرا که فرد صالح، می‌داند که کاربرد سلاح نظامی، در دفاع از مظلومان تاریخ و برای ایجاد عدالت اجتماعی است. اینک منتظران ظهور دولت یار، همیشه خود را آماده‌ی استقبال از موكب همایونی دلدار خود می‌بینند، و در حقیقت در یک آماده‌باش دائم به سر می‌برند. اینان منتظر قیامی بزرگ و حرکتی عظیم در جهان آکنده از ظلم بیدار و تاریکی‌ها و سردی‌ها هستند، تا به یمن این قیام، سپیده دمیده و طلوع فجر، آفاق را بشکافد و خورشید رهایی سرزند. بدیهی است قیامی که برای برپایی عدالت در جامعه‌ای آکنده از بی‌عدالتی، انجام خواهد گرفت، رودرویی‌هایی با جبهه کفر و باطل خواهد داشت. لذا آماده‌باش برای چنین انقلابی جهانی، به آمادگی قوی و پرصلابتی نیاز دارد. همان گونه که در احادیث خوانده‌ایم: «وی نبرد مسلحانه خود را تا نابودی و اضمحلال کامل حکومت‌های جابر دنبال می‌کند.» و البته «به وسیله مبارزان و همچنین ترسی که خداوند در دل دشمنان ایجاد می‌کند یاری می‌شود.» در نتیجه «به هیچ سرزمینی روی نمی‌آورد مگر آنکه پرچم اسلام در آنجا به اهتزاز درآید.» ۲ بنابراین مسلمانان بر اساس تعلیمات پیشوایان خود، همیشه بر آمادگی نظامی و تقویت نیروی سلحشوری خویش، اقدام می‌کنند تا به هنگام طلوع طلیعه حق، به صف پیکارگران رکاب مهدی (ع) بیوندند و در آن نبرد بزرگ حق و باطل، حماسه آفرینند و حضوری فعال داشته باشند. در روایات «انتظار» دستوری انقلابی از رئیس مذهب شیعه، امام جعفر صادق (ع)، به «منتظران» صادر گردیده که همیشه چون منشوری آسمانی، بر پرچم سپاه آنان تحریر شده است. این دستور فرماندهی، سلحشوران منتظر را به آماده‌باش دائمی و نیرومند و مسلح بودن فرا می‌خواند: باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه تهیه کند، اگر چه یک نيزه ۳. به همین دلیل، می‌بینیم در گذشته، شیعیان به این امر توجه بیشتری داشته‌اند و هر کدام سلاحی تهیه می‌کردند و خود را آماده‌ی شرکت در استقرار عدل بزرگ می‌نمودند. این مطلب قابل توجه است که انتظار فرج، از مقوله گفتار نیست، بلکه انتظاری عملی، با ایمانی محکم و خروشی در برابر ستم، و بیداد و غریب‌ی در آفاق است:

۱. قاسم بن زکریا می‌گوید: من در خانه عبّاد بن یعقوب رواجنی (م. ۲۵۰ ق)، شمشیر به دیوار آویخته‌ای دیدم. پرسیدم: این برای کیست؟ او گفت: این را آماده کرده‌ام تا با آن در رکاب حضرت مهدی (عج) بجنگم. ۴. این دقیقاً، اجرای دستور فرماندهی شیعه - امام جعفر صادق (ع) - است. در فرازی از زیارت «سرداب مقدس» آمده است: *اللهم كما جعلت قلبی بذکره معموراً، فاجعل سلاحی بنصرته مشهوراً. خداوندا! همچنان که دل مرا، با یاد حجت خود، مهدی، آباد و زنده ساختی، سلاح مرا نیز در راه یاری او آماده و آخته ساز!* و در ادامه زیارت، از خدا درخواست می‌کنیم که: *اگر چنان شد که مرگ، مرا از درک حضور مهدی (ع) محروم ساخت، خدایا! تو مرا به هنگام ظهور او، زنده کن تا از گور خویش سر بر آورم، و کفن بر بندم و در رکاب او جنگ کنم.* ۵. می‌بینیم که در این زیارت نیز از «سلاح مشهور» (شمشیر آخته) و جنگ در رکاب مهدی سخن می‌رود و این به معنای آماده‌باش دائمی منتظران دولت مهدوی است. ۲. این بطوطه در سفرنامه خود، ذیل عنوان «ندبه شیعیان حله برای امام زمان» آورده است که: در نزدیکی بازار بزرگ شهر، مسجدی قرار دارد که بر در آن پرده حریری آویزان است و آنجا را مسجد صاحب‌الزمان می‌خوانند. شب‌ها پس از نماز، صد نفر مرد مسلح با شمشیرهای آویخته اسبی یا استری را گرفته و به سوی همان مسجد روانه می‌شوند. سایر مردم از طرفین این دسته حرکت می‌کنند و چون به مسجد می‌رسند در برابر در ایستاده، آواز می‌دهند که: «بسم الله ای صاحب

الزمان بسم الله! بیرون آی که تباهی روی زمین را فرا گرفته و ستم فراوان گشته، وقت آن است که برآیی تا خدا به وسیله تو حق را از باطل جدا کند.» ۳۶. یاقوت حموی، مورخ معروف قرن هفتم هجری می‌نویسد: در سال‌های نخست تسلط مغولان بر ایران، مردم شهر کاشان، هر روز هنگام سپیده‌دم، از دروازه خارج می‌شدند و اسب زین کرده‌ای را یدک می‌بردند، تا حضرت مهدی (ع) در صورت ظهور بر آن اسب سوار شوند. ۴۷. «قزوینی» در کتاب اخبار العباد و آثار البلاد نوشته: شیعیان قم و کاشان هر صبح جمعه مسلح و مجهز با اسبان سواری از شهر بیرون می‌آیند و در بیابان، حالت انتظار دارند که مهدی موعود (ع) بیاید و اینان در رکابش باشند، وقت می‌گذرد و اینان برمی‌گردند اما با تأسف می‌گویند: این جمعه هم نیامد. ۵۸. در زمان فرمانروایی سرداران نیز نظیر همین عمل در شهر سبزوار معمول بوده است به طوری که می‌خواند در روضه الصفا می‌نویسد: «هر بامداد و شب، به انتظار صاحب الزمان (ع) اسب کشیدندی. ۹. آری، مهدی طلبان، این شیعیان بیدار دل و هوشیار، همیشه آماده بودند و عملاً آمادگی خود را ابراز می‌نمودند. شمشیر خود را آماده کرده و مسلحانه منتظر ظهور امام زمان، ارواحنا فداه بوده‌اند. البته این اعلام آمادگی‌ها در تاریخ منتظران نیز مشاهده می‌شود: ۱. مرحوم آیت الله سید حسین صدر (۱۳۵۴-۱۲۷۲ ق) ضمن شرح حال سید رضا موسوی آملی می‌نویسد: «من کسی را ندیدم که بیشتر از او یاد حضرت صاحب الزمان بکند. در نزد او شمشیری بود که آن را خریداری کرده بود تا با آن جهاد کند.» ۱۰. ۲. مرحوم آیت الله سید محمد طاهر شیرازی (م ۱۳۴۵ ق) روزی که در شیراز چشم از جهان فرو بست، سه قبضه شمشیر داشت: یکی بزرگ و دو شمشیر متوسط، که اولی را برای خود و آن دو را جهت دو فرزندش گذارده بود. به این امید که به هنگام ظهور و فرج بقیه الله با آن شمشیر در رکاب حضرتش با دشمنان خدا به ستیز و جنگ پردازد. ۱۱. ۳. در خانه مرحوم آیت الله سید صادق آل محمد اولین امام جمعه اهر (م ۱۳۶۴. ش)، شمشیری بر بالای طاق کتابخانه‌ای آویزان بود. از بعضی بزرگان منطقه و منسوبین آن مرحوم، شنیدم که مرحوم حضرت آیت الله آل محمد نیز در اجرای دستور تعلیمی امام صادق (ع)، این شمشیر را همیشه در خانه داشتند تا به هنگام ظهور آقا اما زمان (عج) بتوانند در رکاب معظم له قرار گیرند.» هر چند بعضی‌ها، این نوع سلاح و حرکت‌های حماسی و تجهیز اسب و شمشیر را نوعی کار نمادین و تمثیلی می‌دانند، اما این نوع کارها خود، تأثیری بسزا در زنده نگه داشتن اعتقاد به انتظار و یادآوری دعا و تلاش برای تعجیل فرج و ظهور حضرت مهدی (ع) داشته است و انقلاب‌های مختلف شیعیان در طول تاریخ، این را ثابت کرد که همه آن کارها، نمادین و تمثیل نبوده است و در موقع خود، همان سلاح‌ها و اسب‌ها، در حرکت‌های انقلابی شیعه، حماسه آفریده‌اند. فرمایش حضرت امام خمینی (ره) به جوانان بسیجی که فرمود: من در ۱۷ سالگی تفنگ داشتم»، تأییدکننده امر است که مسلمان باید همیشه آماده باشد و خود را در مقابل دشمنان تجهیز نماید. که البته امروزه، با ایجاد حکومت اسلامی، امر تهیه و آموزش سلاح بر عهده حکومت می‌باشد و سپاس خدای را که به خوبی انجام می‌گیرد. در «زیارت اربعین» می‌خوانیم: و نصرتی لکم معده... ای پیشوایان دین! من همیشه آماده یاری شما هستم. و این ابراز صریح آماده بودن مسلمانان است و این آمادگی قطعاً باید با کردار باشد و شیعه در این آمادگی، حتماً باید قدرت دفاعی خود را بیشتر نماید. همچنین در «زیارت جامعه می‌خوانیم: سلم لمن سالمکم، و حرب لمن حاربکم. ای پیشوایان دین! من در برابر هر کس که با شما از در اطاعت و تسلیم درآمده، در سلم و آشتی هستم، و در برابر هر کس که با شما جنگیده است، در حال جنگم! این شعارهای شورآور و حماسه‌ساز، تفسیر حقیقی اقدام برای آمادگی نظامی منتظران مهدی (ع) است. این است که باید مسئله آمادگی و «تمرین نظامی» را جدی گرفت. باید این امر را مهم دانست، خصوصاً در جهان امروز که ظالمان با توسل به زور و خشونت و زرادخانه‌های خود، به فکر مقابله جدی با مسلمانان می‌باشند و می‌خواهند با قدرت توپ و تفنگ، و بمب و موشک، صدای عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری را در گلو خفه نمایند. لذا باید عدالت‌خواهان و عدالت‌گستران، بیشتر از قلدران و ظالمان، مجهز و مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی باشند تا با آن‌ها در دل ستمگران، رعب و وحشت ایجاد کنند و از تهدید و تحقیر آنان بشریت، جلوگیری نمایند. امروز ما خوشحالیم که با پیروزی انقلاب اسلامی، این امر - آمادگی دفاعی - در بین اکثریت مردم عملی

شده و با همت تشکل مقدس بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی میلیون‌ها نفر با آموزش‌های نظامی به جبهه «منتظران آماده» پیوسته‌اند و همیشه آماده در سنگر مبارزه با ذلت‌پذیری و استعمارزدگی، به فراهم نمودن مقدمات تشکیل حکومت حضرت مهدی (عج) مبادرت می‌ورزند و نهادهای نظام اسلامی با ایجاد بسترهای مناسب برای تربیت منتظران مهدی (عج) در تمام ابعاد، برنامه‌ریزی می‌کنند. لیکن باید دانست که آمادگی نظامی ما، فقط و فقط به خاطر دفاع از مظلومان و مستضعفان در قبال زورگویان و ستمگران می‌باشد و دولت مقتدر مهدوی نیز برای رفاه حال بشریت و نجات عدالت و آزادی از چنگک ظالمان، دست به اسلحه می‌برد و بر اساس نص صریح قرآن کریم، مسلمانان با یکدیگر مهربان و با کافران، برخوردی شدید دارند: محمد رسول‌الله و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم. ۱۲. محمد پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران و [با همدیگر مهربانند. بالاتر این که، باید بدانیم باتشکیل دولت مهدی (عج)، جهانی آکنده از صلح و صفا و صمیمیت ایجاد شده و همه جهانیان از تشکیل این دولت ابراز خوشنودی خواهند نمود و بشر به بیشترین و بهترین آرامش و پیشرفت و علم و اندیشه دست پیدا خواهد کرد و این گونه، آینده از آن مسلمانان عدالت‌گستر خواهد بود. ماهنامه موعود شماره ۷۶ پی‌نوشت‌ها: ۱. حکیمی، محمدرضا، خورشید مغرب، صص ۲۷۰ تا ۲۷۳. ۲. پایان شب سیه، ص ۱۵. ۳. حکیمی، همان، ص ۲۷۴، به نقل از بحارالانوار ج ۵۲، ص ۳۶۶. ۴. حقوق فراموش شده امام زمان، ص ۴۳. ۵. محدث قمی، مفاتیح الجنان فصل «زیارت‌های حضرت صاحب الامر(ع)». ۶. کریمی جهرمی، علی، مهدی، مقتدای مسیح، ص ۱۳۹. ۷. نهضت سربداران خراسان، ص ۱۵ و ۱۶. ۸. حقوق فراموش شده امام زمان، ص ۴۴. ۹. ویژه‌نامه شمس ولایت، سال ۱۳۷۹، ص ۱۰۳. ۱۰. حقوق فراموش شده امام زمان، ص ۴۴. ۱۱. همان، ص ۴۵. ۱۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

تربت زهرا(س)

مرغ دل یک بام دارد، دو هوا گه مدینه می‌رود، گه کربلا این اسیر بند «قاف» و «شین» و «عین»، گاه می‌گوید حسن، گاهی حسین می‌پرد گاهی به گلزار بقیع می‌نشیند پشت دیوار بقیع می‌زند سر بر سر زانوی دین اشک‌ریزان در غم بانوی دین عرضه می‌دارد که ای شهر رسول! در کجا مخفی بود قبر بتول؟ از تمام نخل‌ها پرسیده‌ام آری! آیا پاسخی شنیده‌ام یا امیرالمؤمنین! روحی فداک آسمان را دفن کردی زیر خاک آه را در دل نهان کردی، چرا؟ ماه را در گل نهان کردی، چرا؟ یا علی جان! تربت زهرا کجاست؟ یادگار غربت زهرا کجاست؟ تا ز نورش دیده را شیون کنم بر مزارش شعله‌ها بر تن کنم آه از آن ساعت که آتش در گرفت جام را از ساقی کوثر گرفت یاد پهلویش نمازم را شکست فرصت راز و نیازم را شکست آه زهرا تا ابد جاری بود دست مولا تشنه یاری بود مرحوم محمدرضا آقاسی

رابطه انتظار و بهداشت روانی

مسعود آذربایجانی مفهوم انتظار - به ویژه انتظار ظهور حضرت امام مهدی (عج) - در چارچوب مهدویت و امامت معنا می‌یابد و جدا از مجموعه باورهای اسلامی نیست. اعتقاد به مهدویت و انتظار، در رأس هرم اعتقادی شیعه قرار گرفته است. بنابراین، رابطه انتظار و بهداشت روان، مبتنی بر ارتباط دین و باورهای دینی با بهداشت روان است. باورهای دینی از راه‌های تغذیه روحی، تفسیر معنای زندگی، ایجاد حس انسجام، تخلیه هیجانی و ... زمینه‌های آرامش و بهداشت روانی را فراهم می‌کند. در این مقاله برآنیم تا از «ارتباط انتظار و ابعاد روان‌شناختی آن با بهداشت روان» بحث کنیم؛ موضوعی که در درون مفهوم کلی بهداشت جای می‌گیرد و ناظر بر توانایی کامل برای ایفای نقش‌های اجتماعی، روانی و جسمی است. از لحاظ روان‌شناختی، انتظار امام معصوم (ع) حالت‌های زیر را در انسان پدید می‌آورد: ۱. امید انتظار نور سپید، بارقه امید را در دل انسان زنده می‌کند: و أشرق الأرض بنور ربها. ۱ و

زمین [در آن روز] به نور پروردگارش روشن می‌شود.... امام علی (ع) فرمود: مردم! در واپسین حرکت تاریخ و آخرالزمان، بزرگ‌مردی از فرزندانم ظهور می‌کند. هنگامی که پرچمش به اهتزاز درآید، شرق و غرب جهان را روشن سازد. با ظهورش موجی از شادی و نور، عالم گستر می‌گردد. ۲. امیدواری در جایی است که امکان نومییدی وجود دارد و یا می‌تواند پدیدار شود. امید، معطوف به نجات است و خروج از ظلمات، مرض، جدایی، غربت یا بندگی را شامل می‌شود. امید، توکل به غلبه نهایی حق و عشق الهی است. امیدواری، موجب جلوگیری از یأس و سرخوردگی می‌شود. امید بیشتر در بعد شناختی انسان مؤثر است و در سه محور اهداف، بینش و تفکر نمایان می‌گردد: ۱ - ۱. اهداف: مسیر حرکت انسان را اهداف مشخص می‌کند. امید در زندگی انسان، موجب می‌شود تا بتواند برای خود اهدافی را در نظر بگیرد. انسان منتظر، با امید به ظهور نور و عدالت - در حقیقت - اهداف کلان زندگی خود و جامعه را، با رویکرد به نصرت الهی ۳ پیروزی و بهروزی و غلبه حق بر باطل ۴، گسترش عدالت: «یملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» ۵ و بالاخره فراگیری هدایت، لطف و رحمت ۶ مشخص می‌کند. ۲ - ۱. بینش: پس از تعیین اهداف کلان، امیدواری، به انسان بینشی عطا می‌کند که در مسیر خود بن‌بستی نمی‌بیند و همواره با خلاقیت و نوآوری راه‌های نوینی را آزمون می‌کند. امام سجاد (ع) فرمود: انتظار ظهور حضرت امام مهدی (عج) از بزرگ‌ترین گشایش‌ها است. امید، همیشه دریچه‌های جدیدی به روی انسان می‌گشاید. ۳۷ - ۱. تفکر: در مرحله سوم، برای رسیدن به اهداف درازمدت (کلان) و کوتاه‌مدت (خرد) نیازمند برنامه‌ریزی و طراحی عملیاتی هستیم تا بتوانیم از امکانات و سرمایه‌های موجود به نحو بهینه استفاده کنیم و گام به گام به مقصود نزدیک شویم. امید در این مرحله نیز، موجب می‌شود که افکار خود را در راستای اهداف مورد نظر تمرکز بخشیم و برنامه‌ریزی مطلوبی داشته باشیم. ۲. آمادگی انتظار، آمادگی برای استقبال و همراهی منتظر را می‌طلبد و بدون آن به بار نمی‌نشیند. بنابراین باید در مسابقه آمادگی و سبقت‌جویی ۸ که در ابعاد عملی، صبر، پارسایی و نظامی، نمایان می‌شود شرکت جست. ۱ - ۲. صبر: آمادگی برای انتظار، به این معنا است که توانایی و بردباری بر تأخیرها و شکیبایی بر مشکلات ناشی از غیبت را داشته باشیم. خداوند متعال می‌فرماید: و لنبوئنکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين ۹. قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم، و بشارت‌ده به استقامت‌کنندگان. صبر، بر امتحان و بلاهای سخت، ترس، گرسنگی و فقدان عزیزان - به ویژه بر مشکلات زمان غیبت و نزدیک ظهور - تفسیر شده ۱۰ و استقامت در این مشکلات، شرط آمادگی برای انتظار تا ظهور است. ۲ - ۲. پارسایی: شرط دوم آمادگی، ایجاد تمهیدات اخلاقی و شایستگی‌های فردی برای همراهی حضرت است. در حقیقت، معنای انتظار و آمادگی برای ظهور، این است که انسان خود را از هرگونه قید و بند (درونی و بیرونی) آزاد سازد و سبک‌بار و سبک‌بال آماده حرکت باشد و این امر، مستلزم پارسایی، زهد و تقوا است و شایستگی در پرتو عمل صالح می‌خواهد. امام صادق (ع) فرمود: برای صاحب‌الامر، غیبتی طولانی است. در این دوران، هر کس باید تقوا پیشه سازد و به دین خود چنگ زند. ۱۱ هم چنین می‌فرماید: هر کس دوست دارد، در شمار اصحاب حضرت قائم باشد، باید منتظر باشد و پارسایی پیشه سازد و به اخلاق نیکو رفتار کند. ۱۲ آیات سوره عصر نیز درباره حضرت امام مهدی (ع) تأویل شده است. ۱۳ - ۲ - ۳. نظامی: بعد سوم از آمادگی، ایجاد آمادگی‌های جسمانی و فراهم آوردن ابزار و وسایل مناسب (ساز و برگ نظامی) برای مبارزه و تقابل با دشمنان است. امام کاظم (ع) فرمود: هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاه دارد و به سبب آن، دشمنان ما را خشمگین سازد، در حالی که منسوب به ما است؛ خداوند روزی‌اش را فراخ گرداند و به او شرح صدر عطا کند و او را به آرزویش برساند و در رسیدن به خواسته‌هایش یاری کند ۱۴. اسب - احتمالاً - به عنوان تمثیلی از تمهیدات نظامی متناسب است که باید در هر زمان - مطابق با شرایط و مقتضیات - فراهم گردد. ۳. اشتیاق ابعاد عاطفی انتظار که در حقیقت نقطه اوج انتظار و گرمی و حرارت آن به شمار می‌آید، اشتیاق است. منتظر کسی است که چون خاک تشنه نیازمند آب است: قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماءٍ معین ۱۵. بگو: به من خبر دهید، اگر آب‌های [سرزمین] شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب

جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد. این احساسات و عواطف در ابعاد زیر تجلی می‌یابد: ۱ - ۳. محبت: امام رضا(ع) فرمود: امام همدم و رفیق، پدر و مهربان... است. ۱۶. جانم فدای تو ای ناپیدایی که از ما بیرون نیست! ۱۷! چقدر بر من جانکاه است که مردم را ببینم، اما تو دیده نشوی و هیچ‌گونه صدا و سخنی از تو نشنوم. ۱۸. ۲ - ۳. شور طلب: منتظر، کسی است که به دنبال یار می‌گردد و با شور و شوق همه جا را در طلبش جست‌وجو می‌کند: ای کاش می‌دانستم در چه جایی منزل گرفته‌ای و چه سرزمین و مکانی تو را در بر گرفته است! آیا در کوه رضوی هستی و یا در جای دیگر و یا در ذی‌طوی هستی... ۱۹. کسی که گم شده‌ای دارد و مدعی عشق و محبت است، آیا از او پذیرفته است که هیچ‌گاه در طلب گم‌شده‌اش بر نیامده باشد؟ ۳ - ۳. چشم به راه بودن: منتظر واقعی کسی است که برای رسیدن یار، لحظه‌شماری می‌کند؛ یعنی به او عشق می‌ورزد، با او سخن می‌گوید و با چشم‌های نگران و رمق‌دیده، به دوردست می‌نگرد که شاید او را ببیند و بیابد: سلام بر تو آن‌گاه که می‌ایستی، سلام بر تو آن‌گاه که می‌نشینی، سلام بر تو هنگامی که قرآن می‌خوانی و بیان می‌کنی، آن‌گاه که نماز می‌گزاری و قنوت می‌بندی، سلام بر تو چون به رکوع می‌روی و سجده می‌کنی. یعنی در همه احوال دلم با تو و چشمم به راه تو است. ۲۰. امام صادق(ع) فرمود: هر کس دوست دارد در شمار اصحاب حضرت باشد، باید چشم به راه باشد و پارسایی پیشه سازد. ۲۱. با نگاهی گذرا به محور اول (امید) نقش مؤثر انتظار بر بهداشت روان؛ از جمله ضوابط تشخیص افسردگی بر اساس «dsm4» روشن می‌گردد. وجود افسردگی خلقی در تمام روز و بیشتر اوقات، مشکلات تمرکز ذهنی یا تصمیم‌گیری، احساس ناامیدی، کاهش مشخص رغبت یا لذت در تمام یا تقریباً همه فعالیت‌ها از آن جمله‌اند. بدیهی است، این علایم در تقابل جدی با امیدواری و داشتن اهداف روشن، بینش مثبت و تفکر در جهت برنامه‌ریزی است؛ به عبارت دیگر، انتظار - به ویژه مؤلفه امیدواری آن - یک شیوه پیش‌گیرانه برای بیماری‌های روانی حاد، مثل افسردگی است و از این جهت، می‌تواند زمینه‌ساز بهداشت روان باشد. افزون بر این، مروری بر روان‌شناسی موفقیت - که در حقیقت همان مرتبه ارتقا در بهداشت روان است - معلوم می‌سازد که از مهم‌ترین ارکان آن، داشتن بینش مثبت، اهداف بلند و متعالی و نیز برنامه‌ای برای رسیدن به آن‌ها است، مهم‌تر از این‌ها، تصحیح و تنظیم فکر و باورها برای رسیدن به اهداف و آرزوهای موردنظر است. ۲۳. به طور کلی، در مواجهه با مسائل زندگی و رسیدن به موفقیت - به ویژه در مشکلات - به دو دسته از عوامل نیازمندیم: نخست، فراهم آمدن اسباب طبیعی؛ دوم، شرایط روانی خاصی که بتوانیم با مسائل بهتر روبه‌رو شویم که معمولاً به اولیای الهی فراهم می‌گردد. گاهی سستی اراده، ترس، غم، اضطراب و عدم اشراف کامل بر موقعیت باعث می‌شود که نتوانیم از راه‌حل‌های ممکن به شکل مطلوب بهره ببریم. توسل و توکل، باعث تقویت اراده و عدم تأثیر عوامل مخل روانی می‌شود. ۲۴. بنابراین، انتظار در ابعاد عاطفی آن؛ یعنی اشتیاق، محبت، شور طلب و چشم به راه بودن که همگی مستلزم نوعی توسل و رابطه قلبی با حضرت است، به ویژه بر بهداشت روان به معنای پیش‌گیری اولیه و ممانعت از بیماری‌ها و ارتقای توان‌مندی‌ها در مقابله با استرس‌ها و اضطراب‌ها نقش مؤثری دارد. در جمع‌بندی نهایی، نتیجه می‌گیریم: انتظار در محورهای سه‌گانه امید (شناختی) آمادگی (رفتاری) و اشتیاق (عاطفی) بر بهداشت روان در دو سطح پیش‌گیری اولیه و ارتقای توان‌مندی‌ها مؤثر بوده است. البته جهت آزمون تجربی هر یک از موارد، می‌توان موقعیت‌های عینی مناسبی ترتیب داد و این رابطه را به آزمون گذاشت. پی‌نوشت‌ها: ?بر گرفته از: گفتمان مهدویت (سخنرانی‌ها و مقالات گفتمان چهارم)، مؤسسه فرهنگی انتظار نور. ۱. زمر (۳۹) آیه ۶۹: امام صادق(ع) «بنور ربها» را امام الارض... می‌نامند (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۳). ۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲ ص ۶۵۳، باب ۵۷، ح ۱۷. ۳. یوسف (۱۲) آیه ۱۱۰: حتی اذا استیأس الرّسل و ظنّوا أنّهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نّشاء و لا یرد بأسنا عن القوم المجرمین [پیامبران به دعوت خود، و دشمنان آن‌ها به مخالفت خود هم چنان ادامه دادند] تا آن‌گاه که رسولان مأیوس شدند، و [مردم] گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است؛ در این هنگام، یاری ما به سراغ آن‌ها آمد؛ آنان را که خواستیم نجات یافتند و مجازات و عذاب ما از قوم گنه‌گار باز گردانده نمی‌شود. ۴. اعراف (۷) آیه ۱۲۸: قال موسی لقومه استعینوا

بالله و اصبروا انّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين. موسی (ع) به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید، و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست، و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می‌کند و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵: «و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر انّ الارض یرثها عباد الصالحون». در «زبور» بعد از ذکر [تورات] نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد». ۵. شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۳۱۹، باب ۳۱، ح ۲. ۶. سوره طه (۲۰)، آیه ۱۳۵: «قل کلّ متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصیراط السوی و من اهتدی» بگو: همه [ما و شما] در انتظاریم [ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما] حال که چنین است، انتظار بکشید، اما به زودی می‌دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم و چه کسی هدایت یافته است. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸: «عی ربکم ان یرحمکم و ان عدتم عدنا و جعلنا جهنم للكافرين حصیرا». امید است پرودگارتان به شما رحم کند. هر گاه برگردید، ما هم باز می‌گردیم و دزوخ را برای کافران، زندان سختی قرار دادیم. ۷. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۹. انتظار الفرج من اعظم الفرج ۸. سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۸: «و لكل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات این ما تكونوا یأت بکم الله جمیعاً انّ الله علی کلّ شیء قدير». هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ [بنابراین، زیاد درباره قبله گفت و گو نکنید و به جای آن] در نیکی‌ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوید. هر جا باشید، خداوند همه شما را [برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز] حاضر می‌کند، زیرا او بر هر کاری تواناست. ۹. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵. ۱۰. شیخ صدوق، همان، ج ۶، ص ۳۴۶، باب ۱، ح ۵: «قال الامام الصادق (ع): انّ لصاحب هذا الامر غیبة فلیتق الله عبد ولیتمسک بدینه». ۱۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۵۰، باب ۱۴، ح ۵. ۱۲. همان، ص ۲۰۰، باب ۱۱، ح ۱۶: «قال الامام الصادق (ع): من سرّ ان یكون من أصحاب القائم فلیتظر ولیعمل بالورع و محاسن الاخلاق. ۱۳. سوره عصر (۱۰۳)، آیه ۳ (شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۶۵۶، باب ۵۸، ح ۱). امام صادق (ع) آیه: «إلا الذین آمنوا... را به آیاتنا، .. و عملوا الصالحات... را به «مواسات‌الخوان»، ... و تواصوا بالحق... را به «الامامه» و... و تواصوا بالصبر را به «فی الفتره» تأویل کرده است. ۱۴. شیخ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۳۵، ح ۱، کتاب الدواجن: «قال الامام کاظم (ع):... من ارتبط دایم متوقفاً به امرنا و یغیظ به عدونا و هو منسوب الینا ادرالله رزقه و شرح صدره و بلغه امله و کان عوناً علی حوائجه. ۱۵. سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰. ۱۶. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱. ۱. الأنیس الرفیق و الوالد الشفیق و الأخ الشفیق... ۱۷. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۲۹۸، مفاتیح الجنان، دعای ندبه. بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا... شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۲، مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین. ۱۸. عزیز علی أن أرى الخلق ولا تری ولا- أسمع لك حسیساً و لا نجوی ۱۹. لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای أرض تقلک أو تری أبرضوی أم غیرها أم ذی طوی... ۲۰. السلام علیک حین تقوم السلام علیک حین تقعد السلام علیک حین تقرأ و تبین السلام علیک حین تصلی و تقنت السلام علیک حین ترکع و تسجد... ۲۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۲۰۰، باب ۱۱، ح ۱۶. ۲۲. پریخ دادستان، روان‌شناسی مرضی تحولی، ج ۱، ص ۲۹۲ - ۲۹۸؛ نصرت‌الله پور افکاری، طبقه‌بندی اختلافات روانی، ص ۱۴۱. ۲۳. ر.ک: آزمندیان، علیرضا، تکنولوژی فکر. ۲۴. ام. دیماتو، رابین، روان‌شناسی سلامت، ج ۲، ترجمه سید مهدی موسوی اصل و دیگران، ص ۷۶۲ - ۷۵۹. ماهنامه موعود شماره ۷۶

شعر و ادب

مهربان من بیا خم شد از جور خزان، پشت توان من، بیا ای بهار دلگشا، باغ و جنان من بیا ای گل زیبای نرگس از غم جانسوز تو می‌چکد خون از دو چشم خونفشان من بیا عاشق زار تو بودن کار هر شوریده نیست از شرار عشق سوزد استخوان من بیا طائر گلزار عشقم، پای در زنجیر عشق ای برای پر گشودن آسمان من بیا خاک پایت توتیای چشم دل، ای نازنین! خاک رویت قبله گاه و آستان من بیا باغ جان بی‌روی گل عطر طراوت کی دهد؟! ای نثار روی تو، جان و جهان من بیا دیگران را خزمی گر سیر باغ و

گلشن است چشم و ابروی تو باشد بوستان من بیا بی تو - ای گل! - لحظه‌های عمر، بی حاصل گذشت ای فدایت هستی و این جسم و جان من بیا کاروان عمر، می‌تازد به تندی - ای دریغ! - حسرت دیدار بر دل، مهربان من، بیا غم‌سرای بخت من در اشتیاق پای توست چشم بر راه تو دارم، میهمان من بیا آتش هجر تو در دل شعله افروزد هنوز کی سرآید دور هجران، دلستان من بیا بر غم شیرین عشقت، دل «رضا» شد ای نگار! ای که نامت هر زمان ورد زبان من بیا رضا قاسم‌زاده (هادی‌شهر) وارث ذوالفقار ای سبزتر از بهار، کی می‌آیی؟ ای وارث ذوالفقار کی می‌آیی؟ مجنون شده عالمی در این صبر و قرار خون شد دل انتظار، کی می‌آیی؟! و حید نقوسان تفرشی (تهران) شهسوار مکه با بهاران، ابر باران‌زا فراوان می‌رسد گل بروید در چمن، شور بهاران می‌رسد مدتی - ای دل! - در آتشگاه هجران سوختی خود طیب درد بی درمان یاران می‌رسد از صبوری حربه باید، در مصاف دشمنان آذرخش خشم ما چون تیر باران می‌رسد سربلندی پیشه‌کن در روزگار بی کسی شهسوار مکه با خیل سواران می‌رسد ای دل! این درد جدایی را تحمل بایدت صبح فردایی، قرار بی قراران می‌رسد در نماز شب برای یار، نذر روزه کن آن عزیز جان برای روزه‌داران می‌رسد گر شکست آینه طالع به سنگ دشمنان غم مخور! آینه‌دار سوگواران می‌رسد در مصلائی دل خود با «پریشان» ندبه خوان از کران باور امیدواران می‌رسد محمد حسن حجتی (پریشان) بیا ای گل نرگس بیا! که شیشه دل‌ها ز غم شکسته کنون شفق، دو دست فلق را، ز پشت، بسته کنون به بند سرد زمستان، بهار، زنجیر است بیا که فرصت فردا به آمدن، دیر است شبان برفی قطب آرچه سرد و تاریک است، امید دار به دل، کان سپیده نزدیک است امان ازین دل بی تاب و بغض تنهایی چه می‌شود ز افق‌های دور باز آیی؟ تمام دل خوشی‌ام در خزان، گُلِ قالی‌ست و جایت ای گل نرگس درین خزان خالی‌ست دو چشم منتظر امیا، غریب می‌دهمت قسم به پاکی «امن یجیب» می‌دهمت! به کوچه، دست جفا، دردناکی سیلی به میخ و آتش و پهلو، به صورت نیلی به صبح و سجده، به محراب، تیغ و خون و به سر به جام زهر، به تشت و به پاره‌پاره جگر به سر، به نیزه، به قرآن، لبان تشنه، به خون سه شعبه تیر و گلو، اوج خشم کین و جنون به دست‌های بریده، به جرم مشکی آب به زلف‌های پریشان دختری بی تاب به اشک‌های یتیمان، به ناله‌های نزار به کربلا - که هر آینه می‌شود تکرار بیا که بر دل انسان، قرار می‌آید و با تو - ای گل نرگس! - بهار می‌آید سجاد کتابی (زنجان) بشارت دیده بگشا رنگ و بوی آشنا دارد بهار این نگارستان، نشانی از خدا دارد بهار لحظه‌ای در خلوت دل، هم‌تراز باغ باش کز بُن هر لاله بشنو نینوا دارد بهار در بهاری می‌شکوفد، غنچه نرگس به باغ این بشارت از حریم مصطفی دارد بهار وین شقایق‌های خونین، داغ‌ها دارد به دل کز غم بی باغبانی‌ها، عزا دارد بهار لاله‌ها نشکفته پرپر گشته از بار خزان زین شکسته قامتان، مهمان سرا دارد بهار یک بهار دیگری آمد؛ گلستان، گل نکرد که در این ماتم‌سرا، شیرین ادا دارد بهار سیر این گلگشت کردم، از بهاران تا به دی دیدم از هجران، شراری جان‌گزا دارد بهار بی‌رخ جانان، خزان آید به چشم من بهار پشت این دروازه آخر کدخدا دارد بهار خنده‌ها گل می‌کند در فصل فروردین ز شوق عاقبت در فصل رنگین، آشنا دارد بهار در بهار عاشقان، شعر «پریشان» گل کند زین گلستان، سایه از بالا هُما دارد بهار محمد حسن حجتی (پریشان) غزل انتظار اگر باران نبارد، آسمان دلگیر خواهد ماند زمین چون کودکی در انتظار شیر خواهد ماند اگر باران نبارد دشت، بی سجاد خواهد شد اگر باران نبارد رود، بی تفسیر خواهد ماند اگر باران نبارد، از عطش جنگل چه خواهد کرد؟ یقین همچون کویری تفته از تبخیر خواهد ماند اگر باران نبارد، سعی خورشید و صفای آب به گرد کعبه این خاک، بی تأثیر خواهد ماند اگر باران نبارد ریشه‌ها - این بیشه‌های سبز! به زندان سیاه خاک، در زنجیر خواهد ماند اگر باران نبارد - گرچه می‌دانم که می‌بارد - مدار فصل‌ها در امتداد تیر خواهد ماند اگر باران نبارد، بر شب - آن باران نورانی - پی تثبیت خود این شام، بی شبگیر خواهد ماند بیار ای جاری همواره! ای باران نورانی! به دیدار تو تا کی این زمین پیر، خواهد ماند؟ حمید واحدی (ارومیه)

- یک نفر به این تلفن جواب بده... کسی خانه نیست؟ مرد وقتی این جمله را گفت، دست و صورت کف آلودش را به جریان زلال آب سپرد. دخترک به سرعت نمازش را سلام داد و به طرف تلفن دوید. الو، بفرمایید! - سلام، صدف، خانه‌ای؟ پس چرا گوشی را بر نمی‌داری. دیگه داشتم قطع می‌کردم. - سلام. مریم جون، تویی، داشتم نماز می‌خواندم. - بینم پدرت خانه است؟ - آره، چطور مگه؟ تازه آمده... خوبه، تو چه جرأتی داری، دختر! جلوی پدرت نماز هم می‌خوانی، مگر مسخره‌ات نمی‌کنند؟ صدف گوشی را به دست دیگر داد و در حالی که روی کاناپه، لم می‌داد، گفت: - بینم مریم جون، زنگ زدی، این حرف‌ها را بگویی؟ - نه، دختر جون، می‌خواستم بگویم قرار است بچه‌ها را ببرند جمکران، البته دو هفته دیگر. بینم اسم تو را هم بدهم یا نه؟ - جمکران؟ اما لبش را گزید. خیلی زود فهمید بی‌احتیاطی کرده و ناخواسته، پدرش را از موضوع صحبتش مطلع کرده. گوشی را به دهانش نزدیک‌تر کرد و آهسته گفت: - من خودم بعداً بهت زنگ می‌زنم باشه؟ - چی باشه؟ صدف با نگاه، پدرش را که حوله به دست به طرف تلفن می‌آمد، دنبال کرد، بی‌سر و صدا، انگشتش روی دکمه آیفن نشست و صدای مریم در فضای اتاق پیچ خورد. - صدف، چرا خوابت برده، دختر. گفتی باشه، پس جمکران می‌آیی هان، بابا، دختر! من می‌گویم که شجاع شدی، جرأت پیدا کردی. پدرت که از جمکران چندشش می‌شد، چطور، می‌خواهی اجازه بگیری. نمی‌دانم والله. خدا پدر تو را هم عاقبت بخیر کند. همه دین و ایمان دارند، بچه‌هایشان ناخلف از آب در می‌آیند. حال شما بر عکس است. پدرت بی‌دین و شماها... مرد، گوشی را از دست لرزان صدف جدا کرد و به آغوش تلفن برگرداند. صورتش از خشم سرخ شده بود. - چند بار بگویم دوست ندارم با این جور افراد، دوست باشی هان؟ اصلاً این چادر چیه سرت کردی، باز هم داشتی ادا بازی درمی‌آوردی بله؟ بلند شو برو بساطت را جمع کن. سریع! صدف، چادر گلدارش را از سر برداشت، ملتسانه به چشمان خشمگین پدر نگریست و گفت: - اما پدر! خواهش می‌کنم. شما حتی یک بار نخواستی به حرف‌های من گوش کنید. به صحبت‌های مادر، خاله و حتی عمه، پدر! این قابل قبول نیست که همه ما اشتباه بگوییم و تنها شما... - ساکت باش دختر! من با شما فرق می‌کنم. من وقتی با مکتب کمونیست آشنا شدم. یک جوان تحصیل کرده بودم. دوستان دانشگاهی‌ام مرا با آن آشنا کردند. آن وقت تو می‌خواهی به قول خودت با صحبت و معجزه و عشق و این حرف‌ها، مرا هدایت کنی. - پدر! دوستان شما مال قبل از انقلابند و آن موقع احتمال اشتباه و... مرد، حوله را روی مبل، پرتاب کرد و با عصبانیت گفت: - مال هر موقع که می‌خواهد باشد. اشتباه من آن وقت بود که می‌گفتم، جهان آفریدگار و چه می‌دانم، خدا، دارد و همه چیز روی یک حکمت و قاعده و نظم به وجود آمده... اما الآن می‌فهمم، همه چیز، روی یک اتفاق و تصادف بوده. همین و بس، تصادفی که همه چیز را روی نظم موقتی اما طولانی ایجاد کرده، مذهب و اعتقاد و این حرف‌ها، حال آدم‌های... صدف دستان سردش را به هم گره زده بود و نگاه اندوه‌بارش، همچنان به خشم پدر، نظر داشت؛ - خواهش می‌کنم، پدر! اعتقاد ما هر چند که برای شما بی‌ارزش است، اما برای ما محترم است. طرز فکری که شما از آن صحبت می‌کنید، و این همه سال خیلی سعی کردید، ما را با آن تربیت کنید، نوعی بی‌هویتی و بی‌هدفی از زندگی است. بحث‌های پی‌درپی، بر شعله‌های ناراحتی و اندوه پدر، دامن می‌زد و سیگاری را از جیبش درآورد، فندک را روشن کرد و همچنان که پایش را روی پای دیگر می‌گذاشت گفت: صدف جان! این قدر با من بحث نکن، باشد؟ من سال‌هاست با همین عقیده دارم زندگی می‌کنم. سعی نکن یک روزه و یک هفته‌ای، با یک اتفاق، بتوانی مرا عوض کنی. به جای این صحبت‌های بی‌فایده، زودتر برو تو اتاقت، می‌خواهم استراحت کنم... حال عمه تعریفی نداشت و اعصابم سر جایش نیست. صدف، چادرش را از روی صندلی برداشت، دوست نداشت حالا که فرصتی پیدا شده، آن را به راحتی از دست بدهد: - پدر! با عقیده و با ایمان می‌شود حتی از خدا خواست و دعا کرد، که عمه سعیده خوب شود و دیگر نیازی نباشد که هر روز، بروید بیمارستان. چطور بگم شما آن قدر به عقیده اشتباه و نادرستتان اعتقاد پیدا کردید که حتی حاضر نیستید عقیده‌های دیگر را بشنوید، حداقل این بار به خاطر عمه سعیده... صدای پدر کمی بلند شد: - ای وای صدف! بس کن دیگر! این قدر حرف‌های بی‌ربط زن. دعا... دعا... عقیده... مطمئن باش عمه سعیده، بدون دعا هم خوب می‌شود، شماها، فقط دلتان

را خوش می‌کنید و می‌گویید چون دعا کردید، خوب شد، مثلاً، شفا گرفت... حالا چرا مادرت نمی‌آید بالا...؟ پدر، روی راحتی دراز کشید و به دود سیگار که اشکال درهم و برهمی را در فضا درست می‌کرد، خیره شد؛ صدای غرولند که رو به صدف بود، تمامی نداشت: - تا کسی رو می‌بینند، از جمکران و چه می‌دانم امام زمان (عج) حرف می‌زنند، همین قدر که دولا، راست شدن تو و مادرت را تحمل می‌کنم هم خیلی است... این مادرت کجاست که ببیند چه تربیت کرده، تاهست، خودش ولم نمی‌کند، وقتی هم که دو دقیقه از دستش راحتم، دخترش را به جونم می‌اندازد... برای این اردوی چه می‌دانم جمکران. رضایت‌نامه هم می‌خواهی، مگر نه؟ وقتی پایت از آن‌جاها بریده شد، آن وقت اصلاح می‌شوی. - باشد پدر! هر چه می‌خواهید بگویید. اما مطمئن باشید. اوضاع این‌طور نمی‌ماند. بغضش ترکیب و با چشمانی اشک‌بار، از سالن گذشت و به اولین اتاق که کنار اتاق پدر و مادرش بود، وارد شد. در را پشت سرش بست و تن خسته‌اش را به پایین سُر داد. قطرات اشک پاورچین روی صورت معصومش به راه افتاده بودند و گوشه لپش می‌نشستند. مادر بعد از پارک کردن ماشین تازه وارد سالن شده بود و صدای صحبت کردنش را با پدر می‌شنید... خودش را تا روی سجاده پهن وسط اتاق کشاند. بغض گلوگیری راه نفسش را بند کرده بود. رعد و برق و به دنبال آن نم باران شروع شده بود و پرده حریر پنجره اتاق صدف را بازی می‌داد. دوست داشت، تا او هم مثل ابرهای سیاه به هم فشرده، خودش را در آن همه اشک‌های تلمبار شده، خالی کند و کرد: - ای خدا جون! به دادم برس. ای امام زمان (عج)! تو رو به هر کسی که دوستش داری، کمک کن. من به وجود تو اعتقاد دارم و مطمئنم که زنده هستی و حضور داری. همان‌طور که به زنده بودن خودم، شک ندارم. آقا جان! تو را دوست دارم. همان‌طور که پدر و مادرم را دوست دارم و حتی بیشتر. چه می‌شود آقا جان! اگر بابای من هم مثل پدر دوستانم یک ذره از عشق تو، در دلش لانه بکند. مثل بقیه پدرها، با دخترش، به جمکران بیاید... وقتی اسم تو را می‌شنود، بغضش ترک بردارد. از بزرگی و آقایی تو کم نخواهد شد اگر به من که محتاج لطف و کمک تو هستم عنایتی بکنی... رعدی فریاد کشید. قلبش سوخت. قطرات باران تا روی سجاده‌اش پاشیده می‌شد. در این وقت در روی پاشنه چرخید، صدف به سمت در سر چرخاند. ترسید: - اوه، سلام مادر! شما میدید. - سلام مادر جان! چی شد، ترسیدی؟ فکر کردی پدرت است؟ - نمی‌دانم، راستش یک دفعه، رعد و برق، بعدش باد شدید و باران... خب بگذریم، چه خبر؟ عمه چطور بود، بهتر شده؟ - بحث رو عوض نکن صدف، بینم، باز با پدرت بحث کردی، بله؟ صدف سجاده را تا زد و روی لبه تخت کنار مادرش نشست: - آخر، مادر جان! به جون خودم، این عقده تو گلویم ماند که یک دفعه پدر بگوید، برو سمت رو بنویس برای جمکران. این آرزو بر دلم ماند که به نماز و عقیده‌هایم گیر ندهد... تو که خودت می‌دانی برای هر کاری که بوی خدا و دین می‌دهد، باید تنم بلرزد که مبادا پدر ببیند و خانه را کن فیکون کند... مادر خستگی‌اش را پشت چهره آرام‌بخش و مهربانش پنهان کرد و گفت: - درست می‌گویی صدف جان اما باید صبور باشی. خودت خوب می‌دانی. پدرت آن‌قدرها هم که می‌گویی، کاری به کارت ندارد. این یک ماهه هم که این قدر عصبی شده، فقط به خاطر حال عمه سعیده است. از وقتی عمه بستری شده، اعصاب او هم خیلی به هم ریخته خوب طبیعی هم هست، چون همین یک خواهر... فقط نمی‌دانم چطور باید به او بگوییم... - چی رو مادر؟ چیزی شده، هان؟ راستش را بگو؟ - نه مادر! چیزی که نشده، یعنی فعلاً، چطور بگوییم... - قطرات زلال اشک، میان چشمان مادر حلقه زد. - صدف جان! مادر، این قدر با پدرت بحث نکن، باشد! - مادر عمه طوری شده، امروز قرار بود، جواب آزمایش‌ها را بدهند، چی شد؟ ... تو رو خدا، بهم بگو چی شده؟ ... کلافه شده بودند. باد شدید، گویا می‌خواست پرده را از سقف پایین بکشد. دیگر هیچ کدام نگران کثیف شدن پرده حریر سفید اتاق نبودند. - من طاقتش رو دارم... بگو، خواهش می‌کنم... نکنند، حدس خاله پری درست بوده... هان؟ ... آره مادر... عمه سعیده سِل دارد... سِل... مادر به پهنای صورتش گریه کرد؛ - آرام... آرام‌تر صدف... پدرت نباید متوجه شود... می‌دانی بالاخره پس از مدت‌ها نتیجه قطعی و جواب آزمایشات امروز داده شد. خودش را در آغوش مادر انداخت. پس از لحظه‌ای گریستن پرسید. - پس آن سرفه‌های پی‌درپی و خلط‌های خونی، ضعف مداوم و رنگ و روی پریده... خودش هم می‌داند؛ عمه را می‌گوییم؟ -

ظاهراً که نه، خبر ندارد. پدرت هم چیزی نمی‌داند. قرار بود، این موضوع بین من و خاله پری مخفی بماند. من فقط آمدم بگویم. این روزها، خیلی با او هم صحبت نشو. سر به سرش نگذار. حساسیتش نسبت به گذشته بیشتر شده. صدف جان! پدرت، آن قدر عمه سعیده را دوست دارد که حاضر است برای خوب شدن او هر کاری بکند و اگر بفهمد پزشکان او را جواب کرده‌اند، اصلاً طاقت نمی‌آورد. صدف سرش را از شانه مادر برداشت و با هم به بیرون از پنجره نگرستند. باد بی رحمانه، تازیانه‌اش را به سر و روی درختان باغچه می‌زد و داستان نحیفشان را که به التماس به سویس دراز شده بود، پس می‌زد. - مادر، می‌خواهم به خاله پری زنگ بزنم... می‌خواهم مثل آن موقع‌هایی که قلبم از زخم زبان‌های پدر جریحه‌دار می‌شد و با سخن‌های خاله مرهم می‌یافت الان هم می‌خواهم باهاش صحبت کنم و نهال ظریفم به وجود ریشه‌دار خاله، با آن اعتقادات قوی و پایدارش تکیه دهد و رشد کند... - نه عزیزم، خاله هنوز تو راه است. بعید می‌دانم الان به خانه رسیده باشد. هوا خراب است. تازه به اصرار من او را تا یک مسیری رساندیم. قبول نکرد و باقی راه را خودش رفت. اما صدف جان! ما فقط می‌توانیم دعا کنیم، و صبر کنیم تا بلکه خداوند، کمک‌مان کند. پدرت هم دیر یا زود موضوع را می‌فهمد، شاید او بی طاقتی کند، اما من و تو، نه، نباید فراموش کنی که ما به وجود خدا و حضور امام‌زمان (عج) اعتقاد داریم. و این خیلی ارزش دارد... خیلی... * * * بیمارستان از جمعیت عیادت کنندگان موج می‌زد. اتاق اختصاصی که عمه در آن بستری بود، شبیه به سلول انفرادی بود با این تفاوت که درب سلول، باز بود و زندانی توان گریز را از دست داده بود. صدف پارچ بلور را از آب پر کرد و وقتی دسته گل نرگسی را درون آن گذاشت، آن را بویید و روی میز کنار تخت گذاشت. از وقتی آمده بودند، هیچ کس حرفی نمی‌زد. پدر، زودتر از آنکه فکرش را بکنند، از موضوع باخبر شده بود. صدای سرفه‌های خشک عمه تازه قطع شده بود. چشمان نیمه‌باز و خسته‌اش را به صدف و پدر و مادرش دوخت. - صدف جان! عمه بیا این جا بینم. - بله، عمه سعیده! چیزی می‌خواهی، برایت بیاورم. - نه، عمه جان! تو چقدر بزرگ شدی، برای خودت خانمی شدی‌ها. کی عروس می‌شوی عمه؟ خسته شده بود. دیگر توان ادامه صحبت نداشت. لب فرو بست... پدر، قطرات اشکش را پاک کرد، از جا بلند شد و کنار پنجره، خودش را به تماشا مشغول کرد. چون ستونی که در هم شکسته شده بود، رفته رفته فرو می‌ریخت. عمه بار دیگر پلک‌های خسته‌اش را از هم گشود: - سعید! داداش! - جانم، سعیده! بگو چی می‌خواهی؟ - داداش! یادت نره برای عروسی صدف مرا دعوت کنی؟ همین یک عمه رو دارد... نفسش به سختی بالا می‌آمد: - داداش! زن داداش! می‌خواهم برایش سنگ تموم بگذارم... - حتماً، سعیده، مگر می‌شود تو را یادمان بره... اصلاً بدون تو صفا ندارد... بغض گلویش را گرفته بود. خوب می‌دانست منظورش چیست. نمی‌خواست باور کند که باید با زندگی خداحافظی کند. آن هم به خاطر بیماری‌ای که فکر کرد فقط در زمان‌های قدیم، جان انسان‌ها را می‌گرفت، نه در قرن بیست و یکم... باد، موزیانه از پنجره نیمه باز خودش را به اتاق می‌کشاند و گویا می‌خواست با چنگال‌های نامرئی خود، پرده را از سقف پایین بکشد. صدای سرفه‌های پی‌درپی و بی‌جان در میان هیاهوی باد و غرش رعد گم می‌شد. سعیده این بار بغض آلود و گریان، پلک‌های کبودش را از هم گشود، لبان خشکیده و چسبناکش را به زحمت از هم باز کرد: - سعید! کجا برام قبر گرفتی؟ مادر تا نزدیک صورت او خم شد. - او، سعیده خانم! این چه حرفیه؟ ان‌شاءالله خوب می‌شوی. - نه زن داداش، من که همه چیز را می‌دانم. دل کی رو می‌خواهی خوش کنی؟ خنده‌دار است نه؟! تو عصر پیشرفت و تکنولوژی، آدم از بیماری... پلک‌های سعیده، رنجور و بیمار، روی هم افتادند. حرفش تمام نشده بود. هم‌زمان که خاله پری وارد اتاق شد، پدر نگران و وحشت‌زده، فریاد کشید. - سعیده! چشمت را باز کن... تو را به آن خدایی که قبولش داری. تو را به آن امام‌زمانی که حرفش را می‌زنی... سعیده... منم تنها برادرت... صدف با چشمانی از حدقه درآمده و لبانی لرزان خودش را به زیر محبت خاله پری که مثل همیشه همچنان آرام بود، قرار داد... مادر که برای خبر کردن پرستار رفته بود، حالا با او برگشته بود... رعدی در آسمان جیغ کشید و باران به شدت به پنجره اتاق برخورد می‌کرد. خلت‌های خونی، از دور دهان تاروی بالش، جریان پیدا کرده بود... - از وقتی پرستارها آمده بودند. هیچکس حتی سعید را به اتاق راه نمی‌دادند. از پشت در بسته،

صدای خس خس سینه و ناله‌های ضعیفی شنیده می‌شد. ساعت ملاقات گذشته بود و تنها، صدای قدم‌های سعید که برای چندمین بار طول سالن را طی می‌کرد، چرت بخش را پاره می‌کرد. خاله و صدف روی نیمکت سالن نشسته بودند و مادر، از پشت درب اتاق سرک می‌کشید. خاله پری از دوستان نزدیک عمه سعیده و مادر بود و هم واسطه ازدواج مادر با پدر. گاه گاهی به بهانه دیدن دوستان، سری می‌زد و این دیدن‌ها صدف را به خاله و حتی خاله پری را به او وابسته کرده بود. خاله پری، آرام از داخل کیف کوچکش، مفاتیحی را درآورد. و همچنان که ورق می‌زد، زیرچشمی پدر را ورنانداز کرد. پدر طرف دیگر، نشسته بود و هیچ کاری از دستش بر نمی‌آمد و این مستأصلش می‌کرد. و زجرش می‌داد. بالا صفحه مفاتیح نوشته بود؛ «استغاثه به حضرت مهدی (ع)» بعد آرام رو کرد به صدف و با مهربانی گفت: - بین دخترم! اگر پدرت اهل دعا و نماز بود هان می‌گفتم برود تو حیاط زیر باران، این نماز و دعا را بخواند، خیلی جواب می‌دهد. صدف چشم غره رفت. - نه تو رو خدا، خاله پری! یک وقت چیزی بهش نگوئی، اعصابش به هم ریخته است. یه چیزی بهتون می‌گویم. مادر جای پدر که دوباره داشت در سالن قدم می‌زد، نشست. مفاتیح را دید و گفت: - پری جان! دعایی، توسلی بخوان، بلکه حالش خوب بشود. هر چی دکترو پرستار است، ریختند تو اتاق. سیم پشت سیم می‌کنند تو حلقش. - امام زمان ما، حی و حاضر است. دعای فرج می‌خوانم. بلکه گشایشی پیدا بشود. نمی‌دانم... شاید هم برایش نذر جمکران کردم. هان؟ چشمان صدف برق زد. - آره خاله پری، خوبه، به جان خودم خوبه. عمه سعیده، از خودمان است. حالش خوب بشود، حتماً می‌آید، مگر نه، مادر؟ - قربون امام زمان بروم؟ خبرش را دارم پری جون، که گاه گاهی با هم می‌رفتید جمکران... هر چی خودت می‌دانی؟... غروب دلگیر پاییزی به حیاط بیمارستان پا می‌گذاشت که پس از اصرارهای فراوان پدر و مادر و خاله پری، سرانجام پزشک شیفت قبول کرد، تا ساعت ۵ صبح، پدر به عنوان همراه بیاید و پیش عمه باشد. و اما حالا، استارت ماشین زده شد و ماشین سبک و تیز هیکل سنگین خود را به پیش راند. سکوت چون پرده‌ای اتاقک ماشین را فرا گرفته بود و کسی جرئت بر چیدن آن را نداشت... ماشین پشت چراغ قرمز، نیش ترمزی کرد و همین که دوباره به حرکت درآمد، سعید آه جان‌سوزی بیرون داد و گفت: - خواهر بیچاره من! کی فکر می‌کرد سل بگیره و آرزوی ازدواج و بچه را به گور ببرد؟ - سعید! این چه حرفیه، هنوز که طوری نشده؟ - وقتی مُرد و رفت زیر خاک، آن وقت معلوم می‌شود که طوری شده؟ بله؟ صدف به کمک مادر شتافت: - مادر راست می‌گوید، پدر! دعا می‌کنیم، شاید خدا خواست و عمه خوب شد. نگاه خشمگین سعید از توی آئینه به روی صدف پاچیده شد؛ - شماها هم که تا حرف می‌شود، زود می‌گویید دعا... دعا... خواهر من سل گرفته. می‌دانید یعنی چه؟ یعنی مرگ. او تا همین الان به لطف داروها زنده است. ای وای که اگر می‌دانستم چه شده، زودتر از این‌ها می‌بردمش خارج از کشور. - نه سعید! قبول کن که خواست خدا بوده که هنوز زنده است. خیلی از بیماران لاعلاج بوده‌اند که تا دم مرگ رفتند و شفا گرفتند... سعید خشمش را سر دنده خالی کرد. پا روی گاز فشار داد و گفت: - خُب، پس چرا سعیده شفا نمی‌گیرد؟ - مصلحت نیست. - همین؟ اگر سعیده بمیرد، حتماً مصلحت خدای شما بوده، که او بمیرد، آره؟ مادر نفس عمیقی کشید، فکر کرد بحث کردن با او، حتی در این موقع، بی فایده است. نگاهش را به مغازه‌هایی که با فرا رسیدن شب، خود را زیر لامپ‌های نئونی، جذاب می‌کردند، خیره شد. اما طولی نکشید که سکوت حاکم، شکسته شد و این بار با کلام خاله پری. - آقا سعید! اگر من شفای سعیده خانم را بگیرم چی؟ نگاه‌ها روی خاله پری، نشست. سعید از توی آئینه، چهره آرام خاله را ورنانداز کرد و با پوز خندی پرسید: - پس شما می‌خواهید سعیده را شفا بدهید؟ - نه، من فقط دعا می‌کنم، متوسل می‌شوم. شفا دادن با کس دیگری است. - خیلی خوب شفا بدهید. خاله پرسید: - خُب، در عوض شما چه می‌کنید؟ - نمی‌دانم. براتون یه ماشین می‌خرم، نمی‌دانم. اگر زیارت دوست دارید، همه شما را به سفر می‌برم، همان امام رضایی که قبولش دارید خوبه؟ مادر با دلخوری گفت: - نه، سعید، نخوایستیم ما را جایی ببری. فقط من و صدف را راحت بگذار به اعتقاداتمان برسیم. صدف هم از فرصت استفاده کرد: - هم ببر مشهد، هم جمکران، هم کاری به کار من و مادر نداشته باش. پس همه نگاه‌ها روی لب‌های خاله، کشیده شد. - نه، شرط من این است که اگر سعیده خانم،

خوب شد، شما باید مسلمان شوید و خودتان اهل نماز و زیارت شوید. سعید نیش ترمزی کرد. صدای بوق ماشین‌هایی که از کنارمان رد می‌شدند و چپ‌چپ داخل ماشین را نگاه می‌کردند، شنیده می‌شد. همه حواسمان متوجه خاله و پدر شده بود. من نمی‌فهمم، شما به مسلمانی یا نامسلمانی من چکار دارید؟ اگر مشهود نمی‌خواهید، به جای دیگر، مگه خوبه؟ - نه آقا سعید! من گفتم: اگر، سعیده شفا گرفت، اگر ضمناً حاضر نیستید، به خاطر سعیده خانم... - سعید فکری کرد و گفت: - خیلی خوب باشد. اگر می‌شود یک شبه، حال یک بیمار بدحال را با مسلمانی من خوب کرد، چرا که نه؟ این یک ریسک است. با این بهانه، عقیده شما را هم محک می‌زنم. ماشین بار دیگر به حرکت درآمد. * * * آسمان صاف تنها با چند تکه ابر سفید، چشم انداز زیبایی بود که چشم هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد. اشک‌هایش را پاک کرد و پنجره اتاقش را باز کرد تا صورتش در مسیر حرکت نسیم صبحگاهی نفسی تازه کند. پس به سمت تلفن رفت، سالن سکوت دلهره‌آوری داشت... گوشی را برداشت. نمی‌خواست صحبتش را با گریه شروع کند، آب دهانش را فرو برد. و دکمه حافظه را فشار داد: - الو! سلام خاله پری! - سلام صدف جان! حالت خوبه؟ نتوانست خودش را کنترل کند و زد زیر گریه؟ - عمه‌ام، عمه‌ام. - صدف جان! حرف بزن، پس چرا گریه می‌کنی؟ عمه ات طوری شده؟ - نه، یعنی نمی‌دونم. مامان و بابا از صبح زود رفتند بیمارستان. راستش، دیشب که آمدم خانه، پدر همه‌اش به فکر حرف‌های شما بود. مادر می‌گفت تا نصف شب بیدار بود. آخر هم، دلش طاقت نمی‌آورد و نیمه شب زنگ می‌زند بیمارستان، که می‌گویند، حال عمه خیلی بد شده و بردنش CCU. - خب ان‌شاءالله خوب می‌شود، تو چرا گریه می‌کنی؟ - می‌دانی، خاله پری، من دیشب، خواب عجیبی دیدم. خیلی سعی کردم، جلوی خودم را بگیرم و گریه نکنم. اما حتی نتوانستم کمی صبر کنم، مرا ببخشید و بی آن که منتظر جواب بماند، شروع کرد به تعریف خوابش. - خواب دیدم میان انبوه جمعیتی قرار گرفته بودم که همگی به سوی نقطه‌ای نامعلوم می‌دویدند. من هم متأثر از آنها، همچنان که چادر گلدار نمازم را بر سر داشتم، شروع کردم به دویدن. تا این که، مقابلم زمینی را دیدم که به من الهام شد، آن زمین متعلق به صاحب‌الزمان (عج) است. با آمدن نام حضرت (عج)، خاله پری بغض‌آلود پرسید: - صدف جان! بیشتر توضیح بده، چه جور زمینی بود؟ - مثل همه زمین‌ها، چیز خاصی نداشت، وقتی قدم بر روی آن زمین گذاشتم، احساس کردم وارد حصار امن و حائلی خاص شده‌ام. هوا، نه سرد و نه گرم بود و نه صاف. همه چیز بسیار لطیف و دلنشین بود. خوب که دقت کردم، وسط آن زمین خاکی، اتاقکی خشتی را دیدم که چند خانم، با چادر مشکی بر سر، دور هم نشسته بودند و مشغول خواندن قرآن بودند. همین که سرم را به عقب برگردانم چشمم افتاد به چاهی که جمعیت چون نگینی آن را در بر گرفته بود. خاله گوش می‌کنی؟ - آره عزیزم، بگو، دارم می‌شنوم. از بعضی افراد کنار چاه، شنیدم که می‌گفتند، چاه، خیلی وقت است، خشک شده، نزدیک تر رفتیم. دستانم را به لبه آن گرفتم. نگاهم از دیواره‌های آن تا انتها پایین رفت. اما راستی، حتی قطره آبی هم نداشت. گویا آئینه کویر بود و نگاهم تشنه‌تر از چاه بالا آمد. وقتی سر بلند کردم با تعجب عمه سعیده را کنار چاه دیدم که نشسته. صدف به این جا که رسید، زبانش بند آمده بود. گویا، تصاویری را می‌دید که قادر به بیان و توصیفش نبود. نفسی تازه کرد و ادامه داد: - همین که عمه سعیده، سر در چاه خشکیده کرد، ناگهان آب، خنک و زلال از درون چاه فوران کرد. بالا آمد. چاه پر آب شد. پر آب، عمه با خنده رو به من کرد و گفت: - صدف! من شفا گرفتم... شفا... حق‌گیره صدف از پشت تلفن، خاله پری را هم گریان کرده بود. پس بریده بریده ملتسانه پرسید: - خاله پری! تعبیر این خواب خوبه؟ مگر نه؟ - معلوم است عزیزم. کاملاً واضح است. ان‌شاءالله که عمه‌ات شفا گرفته است. - پس تو را به آن کسی که دوستش داری، خاله! بگو چه دعایی کردی؟ - چرا فکر می‌کنی که حتماً من دعا کردم. شاید مادرت، خودت؟ صدف حرفش را قطع کرد و گفت: - شما خودتان دیشب تو ماشین از بابا قول گرفتید... خاله پری که لرزش صدایش، از گریستن او خبر می‌داد، گفت: - آخر، صدف جان! من کی باشم که بخواهم شفای مریضی را بگیرم، هر چه هست به مهربانی مولا برمی‌گردد. راستش، دیشب وقتی شما مرا به خانه رساندید و رفتید. وضو گرفتم و کمی با آقا، صحبت کردم. به آقا و سرورم گفتم: که: من نزد تو هیچ آبرویی ندارم. اما با این حال از تو

خواهشی دارم و آن این که به خاطر اسلام و برای اثبات حقانیت حضور خودت و این که زنده هستی و ناظر بر اعمال ما، سعیده را شفا بدهی. گفتم: آقا جان! یا صاحب الزمان (عج)! اگر شفا بدهی یا نه، تأثیری در امامت و آقایی شما ندارد و ذره‌ای از ارادت ما به تو کم نخواهد شد. اما از تو می‌خواهم تا به بهانه‌ی عنایت و لطف تو، یک نفر به جمع شیعیان تو افزوده شود و هم ما که معتقد به تویم از پرتوهای نوازشگرت، بهره‌مند شویم. صدف جان! من کسی نیستم. تنها با امامم، راحت حرف دلم را گفتم. این که من اتمام حجت‌ها را کرده‌ام و حالا نوبت توست که دست در راه مانده‌ای را بگیری و از زندگی بی‌قیدی که گرفتارش شده، ره‌ایش بخشی. دیگر نتوانست ادامه دهد. ذکر توسل، کار خودش را کرده بود... * * * سالن پذیرائی از عطر گل نرگس و ذکر نام حضرت ولی عصر (عج)، لبریز شده بود. پدر از وقتی در بیمارستان با تعجب دکترها و پرستارها، روبرو شده بود و گفته بودند، گویا دستی از غیب حال سعیده را بهبود بخشیده و این که خود سعیده از وقتی که بیمارستان را به مقصد خانه ترک می‌کرد، چندین بار گفته بود: - نمی‌دانید، خودم هم باورم نمی‌شد، فقط می‌توانم همین را بگویم که یک دفعه، احساس سبکی کردم. مثل کبوتر، سبک‌بال و آزاد شدم: فقط دوست داشتم، به این سو و آن سو بروم. حالم دگرگون شد. پلک‌هایم باز و چشمم روشن شد... - خاله پری و مادر کنار هم نشسته بودند و دود اسفند، تمام محوطه‌ی حیاط، بالکن و اتاق خواب‌ها را پر کرده بود... پدر و عمه سعیده روی صندلی روبه‌روی مادر و خاله، نشسته بودند، هر کسی از چیزی صحبت می‌کرد. صدف در قسمت نشیمن سالن بود. روی کاناپه لم داد و آرام‌گوشی را برداشت و همان‌طور که شماره می‌گرفت، تصویر چشمان گریان پدر همراه با صحبت‌هایش توجه‌اش را جلب کرد: - می‌بینید، پری خانم! بیش از بیست سال پیش وقتی با کمونیستی آشنا شدم و نماز خواندن را کنار گذاشتم. احساس کردم، پشتم به یک‌باره خالی شد. اما آن را گذاشتم به حساب ترک عادت چندین ساله. و وقتی رفته رفته، همه چیز زندگی‌ام را روی حساب لامذهبی، بنا می‌کردم. هیچ‌گاه فکرنمی‌کردم، زمانی برسد که به خط پایان آن راه برسم. و امروز با عنایتی از طرف حضرت صاحب‌الزمان (عج) به پایان آن شروع اشتباه رسیدم. به پایان ظلمت و گمراهی. صدف شماره را گرفت و منتظر ماند تا پس از شنیدن بوق، پیام خود را برای مریم ارسال کند. - الو، مریم جان، سلام! صدف هستم. می‌خواستم لطف کنی و برای اردوی جمکران اسم مرا هم بنویسی. اگر خدا بخواهد می‌آیم، البته با یک رضایت‌نامه کتبی از پدرم... شیداسادات آرامی ماهنامه موعود شماره ۷۶ پی‌نوشت?: این داستان بر اساس ماجرای واقعی

فضیلت دعای ندبه

روستای صالح آباد متعلق به من و چند شریکم بود. عده‌ای تصمیم گرفتند روستا را از ما به زور بگیرند و گروهی را به سوی ما فرستادند و هر چه صحبت کردیم سودی نداشت. عریضه‌ای برای امام زمان (ع) نوشتم و آن را در جوی آبی رها کردم و به «تخت فولاد» رفتم و دعای ندبه را با تضرع و گریه خواندم و چند بار تکرار کردم: ای فرزند احمد آیا به سوی تو راهی هست که ملاقات شوی؟ صدرالاسلام همدانی در کتاب تکلیف الأنام می‌نویسد: از خواص دعای ندبه این است که هر گاه در جایی با حضور قلب و اخلاص تمام و توجه به مضامین عالی آن خوانده شود عنایت و توجه امام زمان (ع) را به آن مکان جلب می‌کند بلکه باعث حضور حضرت (ع) در آنجا می‌گردد چنان که در بعضی جاها اتفاق افتاده است. آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهانوندی (ره) در کتاب العبقری الحسان آورده است: در نوشته‌های حجت‌الاسلام حاج شیخ مهدی که از کتاب سید جواد نقل کرده بود و او یکی از امام جماعت‌های مورد اطمینان در اصفهان و دارای مقامات عالی معنوی بود و آسمان بر راستگوتر از او سایه نیفکنده بود، دیدم که چنین نگاشته بود: روستای صالح آباد متعلق به من و چند شریکم بود. عده‌ای تصمیم گرفتند روستا را از ما به زور بگیرند و گروهی را به سوی ما فرستادند و هر چه صحبت کردیم سودی نداشت. عریضه‌ای برای امام زمان (ع) نوشتم و آن را در جوی آبی رها کردم و به «تخت فولاد» رفتم و دعای ندبه را با تضرع و گریه خواندم و چند بار تکرار کردم: ای فرزند احمد آیا به سوی تو راهی هست

که ملاقات شوی؟ یک دفعه صدای پای اسبی را شنیدم و عرب اسب سواری را دیدم که به من نظری کرد و از دیده‌ام پنهان شد و قلبم با آن مشاهده آرام گرفت و راحت شد و اطمینان پیدا کردم که کارم درست می‌شود. شب بعد کارم به بهترین شکل درست شد؛ من، آن حضرت (ع) را بارها در خواب دیده‌ام و او به همین اوصاف بوده است. سید رضا که از علمای مورد اطمینان و اعتماد اصفهان است نقل می‌کند: به خاطر قرض و فقر فراوان، به اموات متوسل شدم و از خداوند برای ۲۰۰ نفر از آنان طلب مغفرت نمودم و آن‌ها را با اسم خاطر نشان ساختم؛ سپس به امام زمان (ع) متوسل شدم و بعضی از عبارات‌های دعای ندبه مثل «هل الیک یابن أحمد سیل فتلقى؛ ای فرزند احمد؛ آیا به سوی تو راهی هست که ملاقات شوی؟» را خواندم؛ هنگام خواندن آن، نور خاصی حیره‌ام را روشن کرد که روشن‌تر از نور خورشید بود و در همان روز برایم گشایش کاملی حاصل شد. محدث نوری (ره) می‌گوید: آقا محمد که شخصی مورد اطمینان و عادل و امین و مجاور حرم عسکریین (ع) است؛ از زبان مادرش که از زنان صالحه و اهل عبادت بود، برایم چنین نقل کرد: روزی به همراه خانواده مولا سلماسی در سرداب شریف بودم و آقا (ره) دعای ندبه می‌خواند و ما نیز به دنبال او می‌خواندیم. او همچون فرد آشفته و حیران و محزون گریه می‌کرد و مانند گرفتاران ضجه می‌زد و ما نیز با گریه او گریه می‌کردیم و کسی غیر از ما آن‌جا نبود. در همین حال بودیم که بوی مشک در سرداب منتشر شد و فضای سرداب را معطر کرد و چنان شدید شد که آن حالت از همه ما رفت و سکوت کردیم. «گویا بر سر ما پرنده‌ای است» و نمی‌توانیم حرکت کنیم، یا حرفی بزنیم. حیران و متحیر ماندیم تا این که زمان اندکی گذشت و آن بوی خوش رفت و به حال اول برگشتیم و به باقی مانده دعا مشغول شدیم. وقتی به خانه بازگشتیم از آقا (ره) علت آن بوی خوش را پرسیدم، امتناع ورزید و گفت: تو را چه به این سوال؟ و به من جواب نداد. برادر برگزیده‌ام، عالم با وفا، و چراغ راه سالکین و عبادت پیشه‌گان آقا علی رضا اصفهانی (ره) چنین به من گفت: از همین آقای بزرگوار روزی درباره دیدارش با حضرت حجت (ع) سؤال کردم و اعتقاد داشتم که او هم مانند استادش سید بحر العلوم خدمت امام زمان (ره) شرفیاب شده است - ایشان همین جریان را حرف به حرف برایم تعریف کرد.

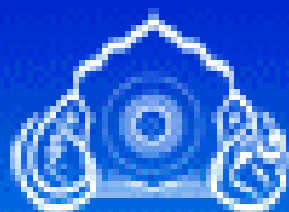
برترین ذکرها

روزی در خدمت حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی (ره)، از مرحوم آیت‌الله آخوند ملاعلی همدانی، درباره فضیلت و اثر صلوات جریان ذیل نقل شد که مرحوم آیت‌الله آخوند گفته است: فردی بود که پیش ما می‌آمد. زمانی آمد، دیدم بوی خوشی از او استشمام می‌کنم. بوی عطری که من تا آن وقت چیزی به آن معطری نبوییده بودم. به او گفتم: عطر خوبی استعمال کرده‌ای گفت: من عطر نزده‌ام گفتم: پس جریان چیست؟ گفت: شبی نبی خاتم (ص) را در خواب دیدم. عده‌ای در خدمت حضرت عده‌ای بودند. حضرت فرمود: کدام یک از شما بیشتر به من درود و صلوات فرستاده‌اند؟ من که دائم الصلوات هستم، خواستم بگویم و خود را معرفی کنم. اما احتیاط کردم و با خود گفتم شاید از این افراد کسی باشد که بیش از من صلوات فرستاده باشد. مرتبه دوم نبی خاتم فرموده خود را تکرار کرد. باز همان شبهه برای من پیش آمد. برای سومین بار حضرت فرمود. عرض کردم خودتان بفرمایید. فرمود: بیا جلو! نزدیک رفتم. حضرت لب‌های مرا بوسیدند. از آن زمان، این بوی خوش در من هست. مرحوم آیت‌الله فرمود: هر گاه او پیش من می‌آمد، آن بوی خوش را استشمام می‌کردم و بالاتر این که، با در زدن او می‌گویم در را باز کنید! فلانی است. چون با در زدن او، بوی خوشی را استشمام می‌کنم. آیت‌الله بهاء‌الدینی پس از نقل این ماجرا، در پاسخ فردی که درباره برتری ذکر صلوات پرسیده بود، بیان نمودند: ما به زیارت اهل قبور هم که می‌رویم، به جای قرآن و حمد و سوره، صلوات می‌فرستیم؛ سه صلوات به جای یک حمد. چون همه خیرات از نبی خاتم است، «بنا عبدالله بنا عرف الله». عبادت و عرفان خدا، توسط ما به مردم رسید. اگر ما نبودیم، خدا، عبادت و شناخته نمی‌شود. همه معنویات و معارف و علوم از آن حضرت است «لو لاک لما خلقت الافلاک» مادیات نیز به برکت آن وجود مقدس است. شافعی - فقیه اهل سنت - در شعر مشهورش می‌گوید: اگر در نماز صلوات بر پیامبر و آلش نباشد،

نماز درست نیست. یا آل بیت رسول حَبِّکُمْ فَرَضُ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كِفَاكُم فِي عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مِنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لِاصْلَوْهُ لَهُ
 امام صادق(ع) فرمود: روزی پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: آیا بشارت بدهم تو را؟ عرض کرد: بله یا رسول الله، تو همیشه
 بشارت دهنده‌ای. پیامبر فرمود: جبرئیل به من خبر عجیبی داد. علی پرسید چه بود آن خبر؟ فرمود: مرا خبر داد که هر گاه فردی از
 امت من درود بر من بفرستد و آل و اهل بیت مرا نیز یاد کند، درهای آسمان به روی او گشوده شود و ملائکه هفتاد صلوات و درود
 بر او می‌فرستند و گناهان او مانند برگ درخت می‌ریزد و خدا می‌فرماید: لیبیک بنده من. ای ملائکه من! شما هفتاد صلوات بر او
 فرستادید، من هفتصد درود و صلوات بر او می‌فرستم. اما اگر صلوات بر من بفرستد و آل و اهل بیت مرا در صلوات یاد نکند، هفتاد
 پرده حجاب بین آن درود و آسمان قرار داده می‌شود و خدا می‌فرماید: لالیبیک و لاسعدیک، ای ملائکه من! دعای او را بالا نبرید،
 مگر این که اهل بیت پیامبر را در صلوات یاد کند. و این حجاب و مانع هست تا اهل بیت مرا در صلوات به من ملحق کند. پی نوشت:
 ؟ برگرفته از: سیری در آفاق، یادنامه آیت الله بهاءالدینی، ص ۳۱۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و
 جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که
 امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی
 از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد
 بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر
 اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل
 الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ
 وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری
 شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب
 از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از
 حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به
 بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد
 بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب،
 گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت
 سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن
 همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در
 سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با
 برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید
 نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه
 www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات
 نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات
 شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

